



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# در حریم کعبہ

دکترتہ سعیدہ قریشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# در حریم کعبه

نویسنده:

محمدباقر حجتی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	در حریم کعبه
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	در جستجوی اهداف و حکمت‌های مراسم حج
۱۳	اشاره
۱۴	کعبه، یا نخستین خانه برای مردم گیتی (ناس)
۱۵	خانه من (بیتی)
۲۰	باید با حرم مَحْرَم گشت و بر صحن و درون درآمد؟
۲۱	نیت:
۳۰	حرمت و قداست قطعاتی از زمان و مکان:
۴۱	«طواف» یا «طلیعه مراسم عمره تمتع»
۵۱	کوچیدن به مصر
۵۳	هجرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به مکه
۵۷	فرمانبرداری از خداوند تا اوج قربانی فرزند
۶۱	ابراهیم و اسماعیل و بنای کعبه
۶۷	امام و بیداری مردم ایران و امت‌های اسلامی
۷۰	امام و نقش او در نفوذ اسلام و قرآن در زندگانی:
۸۰	به مطاف کعبه بازگردیم و بر گرد آن، طواف را پی‌گیریم
۹۶	سعی میان صفا و مروه
۱۰۳	وقوف در عرصاتِ «عرفات»:
۱۱۶	وقوف شعور برانگیز در مشعر الحرام:
۱۲۲	از شعور و شهود در مشعر تا دست‌یابی به مَنّا در مَنّا:

- تضحیه و قربانی ..... ۱۲۳
- گذری بر تاریخچه قربانی در جوامع بشری: ..... ۱۲۳
- قربانی در شریعت اسلام ..... ۱۳۱
- حلق و تقصیر: ..... ۱۳۶
- سفرنامه ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- فروود بر جدّه ..... ۱۴۶
- از عرصات عرفات تا رمی جمرات ..... ۱۶۱
- در عرفات: ..... ۱۶۱
- به سوی مشعر: ..... ۱۶۹
- آهنگ در سوی منا: ..... ۱۷۲
- در راه رمی جمرات: ..... ۱۷۴
- اعلام برائت در منا ..... ۱۸۲
- دانشگاه مدینه ..... ۱۹۰
- با چند حاجی مصری ..... ۱۹۵
- سخنی درباره مردم مغرب ..... ۱۹۷
- تا الجزایر ..... ۱۹۹
- تبلیغ وهابیت و ضدّ شیعی در کتابفروشی‌ها: ..... ۲۰۴
- با برادرانی از آفریقای جنوبی و کویت: ..... ۲۱۰
- اشواطی در طواف اسواق: ..... ۲۱۱
- از لکنهو به هند و از آنجا به ترکیه: ..... ۲۱۶
- حجاج ترکیه: ..... ۲۱۷
- به سوی مساجد مدینه و مراتب احساسات لطیف یک مصری: ..... ۲۲۱
- مکه مکرمه ..... ۲۲۵

۲۲۵ ..... کتابنامه

۲۳۲ ..... درباره مرکز

## در حریم کعبه

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حجتی محمدباقر، - ۱۳۱۶  
عنوان و نام پدیدآور: در حریم کعبه نویسنده محمدباقر حجتی  
مشخصات نشر: تهران نشر مشعر ۱۳۸۰.  
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص: مصور.  
شابک: ۵۰۰۰ ریال؛ ۷۵۰۰ ریال ۹۶۴-۶۲۹۳-۴۶-۸؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ سوم)  
یادداشت: چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷.  
یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۲.  
یادداشت: کتابنامه ص [۲۱۹] - ۲۲۴.  
موضوع: حج رده بندی کنگره: BP۱۸۸/۸/ح۴۲۶ ۱۳۸۰  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۷  
شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۳۱۶۷  
ص: ۱

### اشاره











ص: ۶

در جستجوی اهداف و مکتبهای مراسم حج

اشاره

ص: ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْكَعْبَةَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَوَضَعَهَا بَيْتًا وَنَسَبَهُ إِلَى نَفْسِهِ فَلَيْسَ لَهُ نَظِيرًا، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ مِنْ جَوَارِحِهَا كَافَّةً  
لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، وَعَلَى آلِهِ الْهُدَاةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا

### کعبه، یا نخستین خانه برای مردم گیتی (ناس)

آنگاه که خویشان را در برابر کعبه می‌یابیم باید بدانیم بر خانه‌ای درآمده‌ایم که خداوند متعال در قرآن کریم آن را خانه ویژه خود معرفی کرده است. هیچ کانونی بر رُبع مسکون گیتی وجود ندارد که خداوند متعال آن را صرفاً از آن خویش شناسانده باشد جز کعبه و مسجدالحرام؛ کعبه‌ای که نخستین خانه مردم خداجو و مایه هدایت مردم جهان و کهن‌ترین کانونی است که از دیرباز آزاد بوده و همواره نوین و پررونق و برخوردار از طراوت و نیز فرسایش ناپذیر است.

**خانه من (بیت)**

این خانه در دو جا از قرآن کریم، «بیت مخصوص خدا» معرفی شده و صاحبِ بلا منازع آن؛ یعنی خداوند متعال می‌فرماید: «بیت» (خانه من).

در قرآن کریم هیچ کانونی را سراغ نداریم که حضرت باری تعالی با تعبیر «بیت» از آن یاد کرده باشد، جز کعبه که علاوه بر عناوین ویژه دیگر، خانه منسوب به خود او است. شاید تعبیر «بیت» اشاره به همان نکته‌ای باشد که در *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ* بدان تصریح شده مبنی بر این که: چون خانه من است و من به همه مردم تعلق دارم، این خانه نیز از آن همه مردم می‌باشد؛ هر چند اضافه «بیت» به یای متکلم - که خداست - اضافه‌ای است تشریفی و خداوند در هیچ خانه‌ای نمی‌گنجد؛ لیکن این وضع درباره هیچ بیت و خانه‌ای در قرآن وجود ندارد.

فقط در دو مورد از آیات قرآن کریم درباره کعبه، تعبیر «بیت» بدین شرح به کار رفته است:

\* ... وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۱)

«ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و ساکنان و راکعانی - که پیشانی خود را فروتانه و در مقام تعظیم من بر خاک می‌سایند - پاکیزه سازید.»

\* ... وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۲)

۱-۱- بقره: ۱۲۵

۲-۲- حج: ۲۶

ص: ۹

«وبه یادآور زمانی را که برای ابراهیم، اقامت و استقرار در خانه (خود) را مهیا و فراهم کردیم، و با او قرار گذاردیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و به پای خیزان پرستشگر و یا ساکنان و راکعانی که در برابر عظمت من پیشانی خود را بر خاک می‌سایند، پاکیزه گردان.»

ابراهیم موظف شد خانه‌ای را که صرفاً از آن خدا؛ یعنی در واقع از آن همه مردم شناسانده شده است، از هر گونه آلاینده‌های ظاهری و روحی پالایش کرده و پاکیزه‌اش گرداند.

طی احادیث متعددی به آهنگ کنندگان این خانه و زُور و دیدار کنندگان بیت‌الله الحرام، ذیل یادکرد این دو آیه، توصیه شده است که با تن و بدنی پاکیزه و پوشاک و جامه لطیف و جان و دلی پالوده از هر گونه آلودگی و پلیدی و پلشتی، بر این خانه در آیند. (۱)

امام صادق علیه السلام ذیل آیه «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي...» فرمود: مشرکان را از این خانه بران و دور ساز. و همچنین فرمود: وقتی ابراهیم خانه خدا را بنا کرد، کعبه از دم و نفس‌های مشرکان که با آن تماس برقرار می‌کرد، به سوی خدا شتکوه آورد. خداوند به کعبه خاطر نشان ساخت: آرام باش که در آخرالزمان گروهی را که خویشتن را نظیف و پاکیزه و با کام و دهانی که دندانهایش خلال و مسواک خورده است، به سوی تو گسیل می‌دارم، مسواکی که از شاخه‌های درخت برمی‌گیرند. (۲)

آری باید دل را از هر گونه آلودگی به هنگام دیدار و درآمدن بر بیت‌الله

۱-۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۳، ح ۷ و ص ۳۶۹، ح ۳؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۲؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۷، ح ۱۷۷۵۱.

۲-۲- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۲، ح ۱ و ج ۷۶، ص ۱۳۰، ح ۶؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۵۵.



ص: ۱۰

الحرام پاکیزه ساخت و باید با بیرون و درونی نظیف بر آن وارد شد. در کشف الاسرار آمده است:

«وَطَهَّرَ بَيْتِي؛ یعنی: (الکعبه على لسان العلم، وعلى بيان الإشارة، معناه: فَرَّغَ قَلْبِكَ عَنِ الْأَشْيَاءِ سِوَى ذِكْرِ اللَّهِ): [وَطَهَّرَ بَيْتِي، به زبان علم؛ یعنی کعبه، اما با بیان اشاره، مقصود این است که دل و جان خود را از هر چیزی - جز خدا - خالی و پاکیزه ساز]

می گوید: دل خویش را یکبارگی با ذکر من پرداز، هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ما است؛

«الْقُلُوبُ أُوَانِي اللَّهَ فِي الْأَرْضِ، فَأَحَبُّ الْأُوَانِي إِلَى اللَّهِ أَصْفَاهَا وَأَرْقَاهَا وَأَصْلِبَهَا»

«دلها ظرفها و گنجورهای خدا در زمین هستند، محبوب‌ترین ظرفها در پیشگاه خدا زلال‌ترین و رقیق‌ترین و ظریفترین و محکم‌ترین و استوارترین آنها است»

هر دلی که از مکونات، صافی‌تر و بر مؤمنان، رحیم‌تر، آن دل به حضرت عزت عزیزتر و محبوب‌تر است. دل سلطان نهاد تو است تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوا و شهوت نگاه داری، و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی.

به داود علیه السلام وحی آمد که: «یا داود طَهَّرْ لِي بَيْتًا أَسْكُنُهُ»؛ «ای داود! خانه پاک گردان تا خداوند خانه به خانه فرو آید». گفت: بار خدایا! چگونه پاک گردانم؟ گفت: آتش عشق در او زن تا هرچه نَسَبِ ما ندارد سوخته گردد و آنگه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیتی مانده بود پاک بروبد.

ای داود! از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی در راه طلبِ ما، آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجا است؛ «أنا عند القلوب المحمومة». (۱)

ص: ۱۱

خانه خدا به گواهی احادیث، محاذی عرش الهی است؛ و قلب و دل مؤمن نیز عرش خدا است، با طوافِ کعبه، طواف دل را نباید از دست نهاد، و هر دو را سزاست پاکیزه نگاهداشت. آنجا که خدای را اقامتی است. و مقامی که می‌تواند از گنجایشی درخور اقامتش برخوردار باشد، قلبی است که سرشار از ایمان و پاکیزه از هرگونه شوائب و مبری از هر نوع آلائش است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.» (۱)

«زمین و آسمانم گستره‌اش مرا پذیرا نیست و نمی‌تواند در خود جای دهد؛ اما قلب بنده با ایمانم ظرفیت پذیرش مرا دارا است.»  
آلوده‌تنان و قلبی که از پلشتیهای دنیاوی و شرک‌مداری شسته و رفته نیست، نشاید که عرش خدا بوده و در مقامی که محاذی عرش او است درنگی کارساز و اقامتی سعادت‌آفرین و شقاوت‌سوز را در پیش گیرد.  
قلب سرشار از ایمان، خانه خدا است و کعبه نیز خانه ویژه او است، باید هر دو را پاکیزه ساخت؛ چون هر دو خانه مخصوص خدا است.

ابویوب خزار از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد روایتی سؤال کردم که طی آن آمده است: «خداوند، آدم را به صورت و چهره و سیمای خود آفریده است» فرمود این صورت، صورتی حادث و مخلوق است؛ صورتی که خداوند متعال آن را میان صور و چهره‌های مختلف برگزیده و آن را انتخاب کرده است، لذا آن را به

ص: ۱۲

خود نسبت داده؛ چنانکه بیت را به خویش منسوب داشته و روح را بدینسان به خود پیوند داده و فرموده است «بیتی» و نیز فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

پس از گذر بر مسیر این گفتار، به خود می‌گفتم: حجاج بیت‌الله‌الحرام راست که چه به هنگام ادای مراسم حج و چه به گاههایی دگر، که بر مسجدالحرام درمی‌آید، هشیار باشند و حتی از آن لحظه‌ای که عزم دیار محبوب خویش در دل می‌پرورانند و به سوی مکه و کعبه آهنگ دارند، برون و درون خود را آماده و مستعد این دیدار سازند، و اهداف سوداگری و تجاری و مبادلات مادی را از قصد و آهنگشان به یکسو نهاده و با قلبی که جز خدای را جایی در آن نیست به منظور عزم دیدار چنان دیاری، صافی و زلال سازند و در مقام تخلیه درون خود، از هر مقاصدی جز تقرب به خدا برآیند، و خلجانها و نگرانی‌های کالاهای پر زرق و برق پشت و تیرینها و یا آویزه بر بیرون و درون مغازه‌های حرمین به نیت خالص و ناب آنها آسیب نرسانند. هرچند که اکثر قریب به تمام زوار را «عرض حیات دنیا» از همان آغاز سفر به خود مشغول می‌سازد که گویا عازم کوچشی تجاری و نه الهی هستند. باید چنین حالتی را آسیبی غیر قابل اغماض برای آهنگ‌مداران کعبه و بارگاه رسول‌الله و مضاجع ائمه بقیع - صلوات علیهم اجمعین - و اماکن مقدس دیگر دانست، آسیبی که باید آن را خسران و زیانی جبران ناشدنی برشمرد.

وقتی در حرمین می‌بینیم زوار، به جای هجوم در سوی مساجد و امکنه مقدس، بیشترین فرصتشان در یورش به فروشگاهها و دکه‌های ثابت و سیار مصروف می‌گردد، و این اندیشه، عمده اهتمام آنها را در اختیار خود می‌گیرد و توسنانه و ناخودآگاه، آنان را در سوی اهدافی نه

ص: ۱۳

درخور، سوق می‌دهد، و به جای اشواقی الهی که باید آنان را در چنان فرصت کوتاه و از دست رفتنی به نیایش و راز و نیاز وادارد، به سوی اسواقی که حتی احیاناً از ابتدال و فرومایگی شخصیت آنها بر سر چانه‌زدن‌ها سر برمی‌آورد می‌کشاند. نظاره‌کنندگان چنین زواری می‌پندارند این حاجیان جز خرید و فروش و سوداگری، سودای دیگری در سر ندارند.

### باید با حرم مَحْرَم گشت و بر صحن و درون درآمد؟

آیا آن که عازم دیدار خانه خدا است و با طواف و گردش پیرامون آن و «سعی» و کوشش در جهت دستیابی به مقصد و مقصود و عذر «تقصیر» در پیشگاه او می‌باشد، بدون قید و شرط می‌تواند خود را به حریم حرم نزدیک ساخته و بدون رخصتی که منطبق با شئون این سرزمین مقدس است، بر آن وارد شود؟

عرصه و حیاط این خانه چهار فرسخ در چهار فرسخ است و باید برای درآمدن بر آن، از مرزهای ویژه‌ای که مجاز است عبور کند، آنهم با شرایط و آیینهایی خاص که برای سراسر وجود زائر از برون و درون مقرر گشته است. باید خود را به یکی از «میقات» ها برساند تا جواز عبور دریافت کند و برای دریافت چنان جوازی برای گذر، ناگزیر است برون و درون را بپیراید و مَحْرَم شود تا مَحْرَم گردد.

هرچند میان فقها درباره تبیین مفهوم «احرام»، اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای بر آنند که احرام امری است مرگب که از عناصر متعدد تشکل می‌یابد؛ یعنی نیت، تلبیه، و پوشیدن بدن به دو پوشاک برش نیافته و نادوخته و بی‌رنگ و بو.

ص: ۱۴

**نیت:**

سهم نیت در فراهم آوردن جواز ورود بر حرم، به قدری است که از فقیه بی‌عدیل دوران اخیر یعنی شیخ مرتضی انصاری - اعلی الله مقامه - نقل شده، ایشان لب لباب احرام و مدخل مهم تلبیه را عبارت از آن دانسته و می‌گوید:

«عزم و تصمیم بر ترک محرمات و آماده و بسیج کردن و مجهز ساختن خود در جهت چنان تروک، حقیقت احرام را می‌پردازد. و اگر مُحرم آهنگ دست‌یازی به یکی از این محرمات را در نیت خود دخالت دهد، احرام او باطل و فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است؛ چنانکه اگر در روزه‌داری قصد کند به برخی از کارهایی که روزه را باطل می‌سازد روی آورد، روزه‌اش باطل و بی‌اعتبار می‌باشد. هرچند که درباره این سخن مناقشاتی در فقه وجود دارد؛ لیکن در مجموع باز گوکننده اهمیت و ارزش والای نیت است. اگرچه با چنان تفصیلی، نیت درباره هر زائری - که احیاناً آشنایی تفصیلی به محرمات و تروک ندارد - متمشی نیست؛ اما اصل نیت که باید توأم با تقرب به خدا و امتثال امر او صورت پذیرد از اهمیت و ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

قصد و نیت در هر عملی، روح و ملاک ارزش و اعتبار آن را تشکیل می‌دهد؛ و از رهگذر کیفیت نیت است که اعمال آدمی سنجش و ارزیابی می‌شود، و معیار پاداش و کیفر انسانها در روز قیامت (چنانکه در دنیا) صرفاً هرگونه عمل و کرداری نیست که قصد و نیتی با آن همراه نباشد؛ بلکه پاداش نیک و «جزای حُسنی در تمام کردارها و نیز در ادای مراسم حج از آن کسانی است که اعمال آنها با نیتی خالص و آهنگی ناب و راستین، رنگ یافته و در تمام زوایای گوناگونِ کردارشان نفوذ کرده و

ص: ۱۵

جوهره آن را به هم رساند.

اسلام به نفسِ عمل - منهای نیت - هیچ ارزشی اعطا نمی‌کند؛ زیرا «از کوزه همان برون تراود که در اوست». نیت است که پرده از روی اسرار درونی انسان بر می‌دارد و آدمی خود را از عینک نیت خویش می‌تواند شناسایی کند؛ و حتی شخصیتِ روحی خود را به ارزیابی گیرد. او نمی‌تواند فقط با محکِ اعمال خود - که ممکن است احیاناً با تکلف و تصنع و صحنه‌سازی انجام گیرد - خود را بیابد و به سنجش خویش، دل خوش کند؛ به عبارت دیگر: عملی مزورانه انجام گیرد و کرداری به ظاهر خوب و مشمول رضای خدا و رسول به نظر رسد؛ اما نیتِ انجام آن برخلاف ظاهرش موجب خشم خدا و رسول باشد. این ناهمسانی میان قصد و عمل و نیت و کردار، ارزش و اعتبار آن عمل را خنثی می‌سازد، و این صورتِ ظاهرِ زیبا و نیکو سمومی از افکار و نیات پلیدی را با خود دارد که سرانجام از بدبختی و هلاکِ فرد سربرمی‌آورد؛ چنانکه فی‌المثل چنانچه ریاکارانه به عملی که ظاهراً محبوب و مورد پسند است دست یازد، نه تنها به پاداش نیک بارور نخواهد شد؛ بلکه این عمل، کیفر آفرین نیز می‌باشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى ...» (۱)

«ارزش اعمال آدمی صرفاً به نیت و اهدافی که در مدّ نظر دارد منوط است، و عواید اعمال وی به نیت او مربوط می‌باشد.»

ص: ۱۶

اگر اعمال آدمی با نیت فرومایه بیامیزد، منجر به فرومایگی ارزش آن می‌گردد؛ هرچند عمل او سترگ تلقی گردد. حتی نیت از چنان ارزش و اعتباری برخوردار است که بهتر و پرارزتر و یا بدتر و شرآفرین‌تر از عمل معرفی شده است، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«نَيْتُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَنَيْتُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَيَّ نَيْتَهُ» (۱)

«نیت- فرد با ایمان از عمل او نیکوتر و کارسازتر، و نیت کافر از عمل او بدتر و آسیب‌آفرین‌تر است و هر فردی که دست‌اندرکار عملی می‌گردد بر اساس نیت خود، آن را پی‌ریزی می‌کند.»

روایات فراوانی در کتب حدیث فریقین درباره سازندگی و یا ویرانگری نیت خوب یا بد و نقش آن در تعالی و یا انحطاط و صعود و یا سقوط اعمال به چشم می‌خورد، مبنی بر این که تعالیم و فرهنگ اسلامی به عمل آدمی (چنانکه به گفتار) نمی‌نگرد؛ بلکه نیت او را ملاک ارزش آن معرفی کرده که چنان عملی را با چه هدفی برگزار می‌کند.

محرمی که می‌خواهد با حرم محرم گردد و در حریم آن درآید، در میقات مشخصی، پلشتی و پلیدی و حتی جامه‌های عادی را باید از خود بسترد و خود را از وابستگی به لباس دلخواه خویش برهاند و هرچه بیشتر بکوشد که نیت خود را از هرگونه شوائب، جز تقرب به حضرت باری تعالی بپالاید و ناچیزترین خاطره‌ای که به ریا و تظاهر آمیخته است به دل خود راه ندهد، و این نیت ناب و خالص را تا پایان مناسک حج، و حتی پس از آن در زندگانی عادی استمرار بخشد.

ص: ۱۷

در حوزه احساس، احرام دارای دو مظهر و شعار است:

- شعاری که چشم‌نواز است و حس بینایی را برمی‌انگیزد.

- شعار دیگری که سامعه را نوازش کرده و نیروی شنوایی را هشدار می‌دهد.

شعارهای چشم‌نواز و سامعه‌برانگیز دست به دست هم داده و این دو نیرو را که کارسازترین و فراگیرترین قوای حسی است و عوایدی سرشارتر و گسترده‌تر نصیب آدمی می‌سازد به خود جلب می‌کند؛ و صحنه‌ای را می‌پردازد که هم دیدگان و هم سامعه را به خود مشغول ساخته و انعکاسهای نورانی و درخشان در دلها پدید می‌آورد.

شعاری که نیروی بینایی را به تحرکی نو و امی دارد، عبارت از خلع و لبسی است که سزا است نه تنها در برون وجود زائر انجام گیرد؛ بلکه شایان آن است که این تحول در درون و دل و جان آدمی صورت پذیرد، پس از خلع و برکندن جامه‌ای که بر تن داشت دو تکه پوشاکی که برش و دوخت را بدان آشنایی نیست دربر کند؛ و پیش از آن که دو جامه ساده و عاری از هر زیور دربر کند، پلیدیهای ظاهر و خَیْثِ باطنی را با غسل و شستشو از خود دور سازد؛ و با چنان جامه‌ای که با هیچ آمیزه و آویزه‌ای زینت آفرین، درنیامیخته است و خلوص و پاکیزگی را خاطر نشان می‌سازد خویشتن را یکپارچه در اختیار خداوند متعال قرار داده و جامه تمایلات مادی و خواهشهای نفسانی را از پیکر دل خود خلع کرده و آنها را از اندام دل برگند و از جهان مادیت بگسلد و به پروردگار خویش بپیوندد.

چرا باید خواهندگان محرم شدن با حرم الهی چنان باشند و چنان کنند و اگر نه بیگانه‌اند که درخور آن نیستند به حریم حرم نزدیک گردند؟

پیدا است رها ساختن اندام و بدن از ملبوسات عادی- که احیاناً مایه



ص: ۱۸

مباهات و فخرفروشی به دیگران است و نیز تخلیه و تصفیه دل و جان از نیات فرومایه دنیاوی - زمینه را برای پاسخ دادن به ندا و آوای الهی فراهم می‌سازد، و زائر کعبه باید نخست حس خویشتن‌داری و کف نفس از اجرای تمایلات نفسانی را در خود زنده و شاداب سازد و با برکنندن جامه دلخواه و رها ساختن جان و دل از غیر خدا، به این حقیقت دست یابد که او برتر و والاتر از آن آفریده شده است که در برابر انگیزه‌های مادی و گذرا و شهوات و تمایلات پست تسلیم گردد؛ و چون حیوانی دست‌آموز در برابر زخارف دنیوی رام شود، آنچنان که شیاطین جن و انس برای خود مرکبی راهوار و مطیع را در وجود او سراغ کنند، و او را چون مرکوبی توسن و بی‌زمام و افسار، بر پرتگاه سقوط سوق داده و نابودی ابدی را برای او به ارمغان آورند.

آری مُحرمی که آرزوی مُحرمیت حرم را در سر می‌پروراند به خلع و لیبسی دگرگونه و دگرگون‌ساز در اندام و تن و روح و درون نیاز دارد که بدون آن نامحرمی است که سزا نیست در عرصه‌ای که سرشار از اسرار و رازها است قدم نهد و بدون پرده، جمال زیبای سمبل توحید را دیدار نماید و حتی گوشه‌ای از رخسار کعبه را شهود کند. اگر بدین مهم توفیق یافت و گوش دل را برای شنودن دعوت به توحید آنهم با ندای الهی آماده ساخت نوبت به شعاری دیگر می‌رسد:

شعاری که از دل برمی‌خیزد و زبان را به کار می‌اندازد که به این ندا پاسخ مثبت دهد و پس از تنزیه خود، به تنزیه حضرت باری تعالی زبان گشاید. حاجیان پس از پلایش تن و دامن و جان و درون، با زبان به ندای توحیدی - که فقط گوش جان آن را می‌شنود - می‌گویند: «آری به فرمانیم».

بار خدایا! از تو فرمان می‌بریم و تو را مطیعیم، تو را انبازی نیست، ستایش

ص: ۱۹

و نعمت و مُلک و حکومت از آن تو است، آری تأکید می‌کنیم که تو شریک و یآوری در گردش چرخ و پر جهان وجود و کارسازی و تدبیر آن نداری، می‌گویند:

«لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ، لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ.»

چنانکه در مقالته اشاره کردیم، باید این پاسخ را دومین پاسخ انسانها به فراخوان توحید و اظهار عبودیت برشمرد؛ زیرا آدمی از پیش و در عالم ذر، به ربوبیت حضرت باری تعالی و عبودیت خویش زبان به اعتراف گشود و در برابر سؤال خداوندگار مدبر و کارساز و مدیر خود که فرمود:

«آیا ربوبیت شما را من به عهده ندارم؟» آدمی پاسخ مثبت داد:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱)

«ای پیامبر! بنی اسرائیل را به یادآور، آنگاه که از پشت آنها فرزندانشان را برگرفت و آنان را بر خویشان‌شان گواه قرار داد که آیا من رب [و مالک و مولی و خداوندگار و سرور و مدبر و مربی و قیم و منعم شما نیستم؟ پاسخ دادند: آری، ما گواهی می‌کنیم. تا مبدا در روز قیامت اعتذار جوید که ما از این میثاق و پیمان در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بردیم.»

فطرت آدمی، نخست بدین پرسش از دیرباز پاسخ مثبت داده و به وجود چنان خداوندگاری مدبر و کارساز و یکتا و طاعت و عبودیت خود

ص: ۲۰

و توحید باری تعالی اقرار می‌کند.

هم‌اکنون باری دگر (در موسم حج) به هنگام احرام به خدای متعال عرض می‌کند: آری بار خدایا ربوبیت مطلق از آن توست و ستایش به معنای واقعی کلمه، و نعمت و حکومت آسمانها و زمین تو را است.

در تأیید پاسخ نخست- که پاسخ تکوینی و مقامی و حالی بوده- هم‌اکنون با آوازی که سامعه‌ها را می‌نوازد زبان به توحید و تقدیس و تنزیه پروردگارش می‌گشاید.

در این پایگاه احساس می‌کنیم با تمام وجود به استقبال خدا می‌رویم و می‌خواهیم به خانه‌ای روی آوریم که همه اهل ایمان و اسلام در مقام اعتراف به توحید، در سوی آن در قطعاتی از اوقات شبانه‌روز پنج بار، عبودیت خود را با تشریفات ویژه‌ای اعلام می‌دارند، با کعبه با مقادیم بدن، و با دل و جان رویاروی گشته و از همه ماسوی‌الله- با روی آوردن به کانونی که مظهر توحید است- روی برمی‌تابند. زائری که خویشتن را در کنار کعبه می‌بیند پایگاهی بس ارجمند را احراز می‌کند که اگر هرچند از آن دور گردد باید چنین استقبالی را به گاه نماز و نیایش رعایت کند؛ در نمازی که چشم و دل و تمام اندام آدمی و همه قوای ظاهری و باطنی در سوی آن بسیج می‌گردند، و سراسر وجود نمازگزار در یک هدف متمرکز می‌شود که مظهر یکتایی و یگانگی خداوندگار مدبّر جهانیان است:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱)

«بگو نماز و پرستش و عبادت و مراسم بندگی و زندگانی و مرگ من از

ص: ۲۱

آن خدایی است که خداوندگار مدیر و مدبر جهان هستی است، برای او شریک و همتایی نیست و بدان مأمور گشتم و من نخستین کسی می‌باشم که در برابر او امر تکوینی و تشریحی خداوند سر تسلیم و طاعت فرو می‌آورند.»

وقتی حجاج و آهنگیان کعبه و حرم امن الهی مُحرم می‌شوند شماری از کارهای مباح بر آنان حرام می‌گردد. آنها با احرام و لبیک گفتن، خود را موظف می‌سازند خویشتن را از حریم چنان محرماتی دور نگاه دارند تا بتوانند به دنبال پاسخ مثبت خود به حضرت باری تعالی، تأیید این پاسخ را دریافت کنند و در مقام اندیشه درباره ندای قیامت برآیند که این ندا قریباً به گوش آنها خواهد رسید که آوای نیکبختی و به روزی یا نگونبختی و سیه‌روزی است، مبدا پاسخ آنها به ندایی دیگر که منفی است- بر اثر غفلت- بارور گردد.

«و آنچه که لبیک گوید به جواب ندای حق تا از ندای قیامت براندیشد که فردا به گوش وی خواهد رسید و نداند که آن ندای سعادت خواهد بود یا ندای شقاوت. علی بن الحسین علیهما السلام در وقت احرام، او را دیدند زرد روی و مضطرب و هیچ سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسد مهتر دین را که به وقت احرام لبیک نمی‌گوید؟ گفت: ترسم اگر گویم لبیک، جواب دهند «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ» و آن که گفت: شنیده‌ام که هر که حج از مالِ شبهت کند او را گویند: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ حَتَّى تَرُدَّ مَا فِي يَدَيْكَ»؛ «نه آری، مگر آنچه که آنچه را در اختیار خود گرفته‌ای، بر گردانی» (۱)

۱-۱- کشف‌الأسرار. حدیثی بدین مضمون را در «بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶» ببینید.

ص: ۲۲

چرا اینهمه کارهای مباح از قبیل: شکار، عمل زناشویی با همسر و تلذذ و تمتع شهوانی، اجرای صیغه عقد نکاح، استعمال عطر، پوشیدن پوشاک دوخته، آرایش با سرمه و تزئین، نگاه در آینه، جدال و جز آنها که اگر محرم نمی‌بود بسیاری از آنها برای او روا و مباح بوده است حرام می‌گردد؟

اسرار و حکمت‌های فراوانی برای اینگونه تحریمها وجود دارد که ما به عنوان نمونه حکمت برخی از آنها را در اینجا گزارش می‌کنیم:

برای ایجاد روح همزیستی مسالمت‌آمیز با کلّ پدیده‌های هستی، ستیز و جدال (با قیودی که در فقه مقرر است) درخور حال و مقام فردی که مُحرم می‌باشد نیست. اساساً باید محرم از ستیز و کینه و حسد و برتری‌جویی و انحصارطلبی و سایر رذائل اخلاقی دست نهد، و حتی سخنی بیهوده بر زبان نراند، و دل را از هرگونه عداوت، و دشمنی و فکر و اندیشه را از هر نوع تجاوز به حریم دیگران پاکیزه سازد و روحیه‌ای توأم با سَلَم و مدارات و رفق و نرمش درخور به هم رسانند و محبت و دوستی را به هم‌نوعان و نیز به تمام پدیده هستی تعمیم بخشد، جانوری را نیازارد و به حریم گیاهان و رستنیها تجاوز نکند تا آنجا که به پدیده‌های فاقد حیات حیوانی و نباتی آزار نرساند و حرمت آنها را نگاه دارد و سنگ و خاک حرم را به بیرون حرم جا به جا نسازد و باید در خویشتن، جهانی از صلح و صفا و محبت به همه پدیده‌های هستی به هم رسانند.

و مادامی که محرم است صید و شکار بر او حرام است:

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ... (۱)

ص: ۲۳

«ای مؤمنان! حیوانات شکاری را، در حالی که محرم هستید نکشید.»  
و یا آن که فرمود:

... و حُرِّمَ عَلَیْكُمْ صَیْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا ... (۱)

«و شکار دشت و بیابان تا گاهی که محرم هستید بر شما تحریم شده است.»

### حرمت و قداست قطعاتی از زمان و مکان:

محرم احساس می‌کند فرصتهای خاصی از زمان و قطعه‌های ویژه‌ای از مکان دارای نوعی قداست و حرمت و احترام است که باید آن را به تمام فرصتهای زمان و همه مکانها تعمیم دهد؛ و باید همه مردم در همه جا عواطف و محبت انسانی را در تمام اوقات به کار گیرند تا جهانی آکنده از صلح و صفا و مسالمت را تحقق بخشند.

چند ماه در قرآن کریم دارای حرمت ویژه‌ای است؛ از آنجهت که جنگ و کشتار در آن ماهها حرام می‌باشد:

یسألونک عن الشهر الحرام قتالٍ فیهِ ... (۲)

«[ای پیامبر]، مردم راجع به ماه حرام از تو می‌پرسند، ماهی که جنگ و کشتار در آن حرام است.»

این چند ماه یعنی رجب، ذوالقعدة، ذوالحجه، و محرم الحرام که فرصت قابل توجهی از زمان سال را در اختیار خود دارد، از این نظر دارای

۱- ۱- مائده: ۹۶.

۲- ۲- بقره: ۲۱۷.

ص: ۲۴

حرمت و قداست است. این فرصتهای حرام و یا محترم که قرآن کریم به شمار آنها اشاره کرده، دارای سابقه‌ای دیرینه و دور و درازی است، و به روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده می‌پیوندد:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ ... (۱)

«شمار ماهها نزد خداوند- از روزی که آسمانها و زمین را آفریده- در کتاب خدا دوازده ماه است. از این شمار، چهار ماه، حرام می‌باشد...»

این چهار ماه که بدانها اشاره کردیم مقدس و آبرومند هستند و عربها در محدوده چنین فرصتی طولانی، از جنگ و خونریزی و کشتار و سایر ستمها و خیانتها دست می‌نهادند.

شمار ماهها هرچند به دوازده رقم می‌رسد؛ اما چون خدا می‌دانست مردم در اهتمام به قرب او و التزام به آن پایدار نیستند، پاره‌ای از ماهها را بر ماههایی دیگر برتری بخشید تا روزشمار، در این ماهها به طاعات بیشتری روی آورند؛ اما بندگان ویژه خداوند، همه ماهها برای آنها شعبان و رمضان، و همه ایام برای آنها جمعه، و همه جایها و سرزمینها برای آنان مساجد است.

و در اشاره به این نکته است که شاعری می‌گفت:

يَا رَبِّ إِنَّ جِهَادِي غَيْرُ مَنْقُوعٍ فَكُلُّ أَرْضِكَ لِي تُغَرِّ وَطْرَسَوْسُ

«گفته‌اند حکمت در آن که ربّ العزّه، روزگار را بر دوازده ماه نهاد، آن است تا بر عدد حروف توحید بُود؛ وهی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

تحقیق آن،

ص: ۲۵

خبر را که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «بالتَّوْحِيدِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ». دور فلک در آسمان، و گردش روزگار، و سال و ماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبانِ موحدان روان است. این دوازده ماه بر نَسَقِ خویش و بر هیئت خویش گردان است.

هر حرفی پاسبان ماهی ساخته، و ثبات این در میان آن بسته. آن روز که قضیه الهی و حکم ازلی در رسد و خواهد که بند آسمان و زمین برگشاید و زمین خاکی برافشاند و روزگارِ نام رد کرده به سرآید نخست توحید از میان خلق برود تا نه توحید ماند و نه موحد، نه قرآن میان خلق و نه مؤمن. این است که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يَقَالَ: اللَّهُ، اللَّهُ». (۱)

شاعری این ماههای دوازده گانه را در دو بیت زیر یاد کرده است:

چون محرم بگذرد آید به نزد تو صفر پس ربیعین و جمادین و رجب آید به بر

باز شعبان است ماهِ صوم و عید و ذی القَعْد بعد از آن ذی الحجه، نام ماهها آید به سر

ماه محرم را «محرم» نامند، چون جنگ و کشتار را در این ماه حرام می دانستند، حتی اگر فردی بر قاتل پدر خویش دست می یافت با او هم سخن نمی شد و متعرض او نمی گشت.

و ماه رجب از آن رو به «رجب» نامبردار شد، که عربها این ماه را بزرگ می داشتند و طی آن از جنگ و خونریزی دست می نهادند و «رجبته ترجیباً» به معنای تعظیم و بزرگداشت می باشد. و ماه رجب را به «مُضَر»



ص: ۲۶

اضافه می کردند و می گفتند: «رجب مُصْر»؛ چرا که قبیله مضر بیش از سایر عربها به این ماه حرمت می گذاشتند. و ذوالقعدة به خاطر فراوانی روزیهایی که در این ماه فراهم می آمد، مردم از کار و کوشش دست می کشیدند و چون بازنشستگان به قصور و دست نهادن از فعالیت روی می آورد و یا آن که نشست و قصور را بر قتال و نبرد ترجیح می دادند بدان «ذوالقعدة» می گفتند.

در کتاب «شرح التقویم» آمده است: «إِنَّمَا سُمِّيَ هَذَا الشَّهْرُ: [ذوالقعدة بهذا الاسم؛ لأنه زمان يحصل فيه قعود مكّة] اما ذوالحجه، از خود عنوان آن پیدا است؛ چرا که به خاطر حج گزاردن مردم در این ماه، بدین نام اختصاص یافت. ظاهراً این ماههای دوازده گانه بر حسب فصول سال ترتیب می یافت، دلیل آن مطلبی است که در کتاب «عقد الدرر واللالی فی فضائل الأيام والشهور واللیالی» آمده است بدین شرح:

تكلّم بعض أهل العلم على معانى أسماء الشهور، فقال:

كانت العرب إذا رأوا السّادات تركوا العادات وحزّموا الغارات، قالوا: «المحرّم».

وإذا مرضت أبدانهم وضعفت أركانهم واصفرت ألوانهم، قالوا: «صفر».

وإذا نبتت الرّياحين واخضرت البساتين، قالوا: «ربيعين».

وإذا قلت الثّمار وبرد الهواء وانجمد الماء، قالوا:

«جماديين».

وإذا ماجت البحار وجرت الأنهار ورجبت الأشجار، قالوا:

«رجب».

ص: ۲۷

وإذا تشعبت القبائل وانقطعت الوسائل، قالوا: «شعبان».

وإذا حرّ الفضا ورمضت الرّمضاء، قالوا: «رمضان».

وإذا ارتفع التراب وكثر الذباب وشالت الإبل الأذنان، قالوا: «شوّال».

وإذا رأوا التجار قعدوا من الأسفار والمماليك والأحرار، قالوا: «ذوالقعدة».

وإذا قصدوا الحجّ من كلّ فجّ ووجّ وكثر العجّ والثّجّ، قالوا:

«ذوالحجّة».

«پاره‌ای از علما درباره معانی و مفاهیم نامهای ماهها سخن به میان آورده، گفته‌اند:

وقتی عربها بزرگان را دیدار می کردند، و آنان را می دیدند، از عادات خود دست می نهادند و غارت‌ها را تحریم می کردند، چنین ماهی را «محرم» می گفتند.

و آنگاه که بیماری میان آنها رو به گسترش می نهاد، و ارکان وجودشان سست می شد، و رنگ آنان زرد می گشت؛ نام «صفر» را برای این ماه گزین کردند.

وقتی گلها و ریاحین، رویدن آغاز می کرد، و بوستانها سبز و خرم می گشت بدانها «ربیعین» (دو ربیع) یعنی دو بهار می گفتند [که همان «ربیع الأوّل» و «ربیع الثانی» است .

و زمانی که بر میوه‌ها کاستی می گرفت، و هوا رو به سردی می گذارد، و آبها منجمد می شد «جمادین» [یعنی جمادی الأولى] و «جمادی الآخرة» اش می نامیدند.

و به گاهی که دریاها موج می شد، و رودها به جریان می افتاد، و درختان رشد و نمو می کردند و بزرگ و گُشن می گشتند، آن را «رجب»

ص: ۲۸

نام نهادند. [از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: رجب، جویی است در بهشت، شیرین و از برف سفیدتر، هر که در این ماه روزه دارد از آن جویش آب دهند، از این سبب ماه مذکور را «رجب» نام کردند]

و ایامی که قبائل از هم می‌پراکنند و وسائل و وسائط ارتباط از هم می‌گسست، آن ایام را به ماه «شعبان» موسوم می‌داشتند. و ایامی که هوا گرم می‌شد، و ریگزارها و سنگستانها داغ می‌گشت، و کف پاها را می‌سوزاند، نام و عنوان «رمضان» را بر آن نهادند [معنای «رمض» سوختن است. و چون ماه صیام، گناهان را می‌سوزاند؛ از این رو به این اسم، مسمی گشت... و شاید که به وقت وضع این اسم، ماه صیام در شدت گرما بوده است. رمضان را معنای سنگ گرم نیز می‌باشد، و از سنگ گرم، پای روندگان می‌سوزد].

و زمانی که گرد و غبار در فضا خیزش گرفته و هوا غبارآلود می‌گشت، و مگسان رو به ازدیاد و فزونی می‌گذاشتند، و شتران دُمهای خود را بالا گرفته و برمی‌افراشتند، بدان «شوال» می‌گفتند. [در غیث اللغات آمده: وجه تسمیه، آن که در این ماه عرب سیر و شکار می‌کردند و از خانه‌های خود بیرون می‌رفتند. مشتق از شول که مصدر است به معنای برداشته شدی!]

و وقتی بازار تجارت را پر رونق می‌دیدند، و از سفرها و برده‌ها و افراد آزاد باز می‌نشستند، لذا «ذوالقعدة» اش نامیدند. (۱) و وقتی از هر شکاف و درّه و وادی آهنگ حج کنند و صدای تلبیه و خون قربانی رو به فزونی نهد، آن را «ذوالحجه» نامیدند. درباره «ذوالقعدة» و «ذوالحجه»، فتح قاف و حاء و نیز کسر آندو را

۱-۱- بنگرید به: روح البیان، مطبعه «دَرِ سعادت»، ج ۳، ص ۴۲۲؛ غیث اللغات، ص ۴۰۲ و ۴۱۲ و ۵۲۴؛ فرهنگ عمید، ص ۱۰۵۷.

ص: ۲۹

تجویز کرده‌اند؛ لیکن آنگونه که مشهور و رایج می‌باشد، «ذوالقعدة» را به فتح قاف، و «ذوالحجه» را به کسر حاء می‌خوانند. (۱)

[هرچند در این سخن جای تأمل وجود دارد].

از این شمار ماهها، چهار ماه در قرآن کریم با تعبیر «حُرْم»؛ یعنی برخوردار از حرمت یاد شده است: «منها أربعة حُرْم» که یکی از آنها فرد و تنها است که آن را «رجب» یا «رجب الفرد الأصب» می‌نامند؛ در مجموع این ماهها، قتال و کشتار حرام می‌باشد.

اگرچه اجزاء و ابعاض زمان، همانند یکدیگرند؛ لیکن خداوند متعال پاره‌ای از امور همانند را از رهگذر اعطای حرمت و قداست فزونتری به آنها، از اختصاص و ویژگی برخوردار ساخته که امور دیگر دارای چنان ویژگی نیستند؛ چنانکه به روز جمعه و عرفه از نظر حرمت، امتیازی اعطا فرموده است که چنان امتیازی را نمی‌توان در سایر ایام جستجو کرد. و بدینسان ماه مبارک رمضان به خاطر این که دارای حرمت فراوانی است آن را از سایر ماهها ممتاز و دارای برجستگی خاصی معرفی نموده که ماههای دیگر را چنان حرمتی نیست؛ چنانکه پاره‌هایی از ساعات شبانه‌روز را برخوردار از امتیازاتی شناسانده که باید در چنین ساعاتی نماز را اقامه کرد و اقامه نماز در این بخشها از ساعات شبانه‌روز، واجب و الزامی و یا مستحب است.

به همین ترتیب امکنه و جایهایی را بر سایر مکانها و سرزمینها برتری داده و فضائلی را برای آنها مقرر فرموده است، مانند «حرم مکه» و «مسجدالحرام» که بر سایر جایها و بلدان و سرزمینها فضیلت داشته و از

ص: ۳۰

مزایای خاصی برخوردار است.

بنابر این امتیاز دادن به پاره‌ای از ماهها به لحاظ برخورداری آنها از حرمتی فزونتر، از آن رو است که خداوند متعال هتک حرمت را در چنین ماههایی سخت‌تر و ناخوش آیندتر از هتک حرمت در سایر ماهها مقرر فرموده که سیئات و گناهان در این ماهها کیفیهای سخت‌تری را در پی داشته، و حسنات در آنها پادشهایی مضاعف و دوچندان را برای انسان به ارمغان می‌آورد. فضیلت و برتری برخی از ماهها و روزها و اوقات و ساعات به سان برتری شماری از رسولان خدا و گروهی از امتها بر سایرین می‌باشد.

نفوس مردم و دل‌های آنها به درک و حرمت نهادن چنان اوقاتی شائق بوده و سعی بر آن دارند که از طریق عبادت و دعا، این برهه‌ها از زمان را احیا کرده و مالماً رغبت و تمایلی را برای تمتع و برخورداری از فضائل چنان لحظات گرانبها را در خود احساس می‌نمایند.

اما چند برابر شدن حسنات در پاره‌ای از اوقات را باید از مواهب لدنی و مزایا و اختصاصات ربانی دانست. در کتاب «الأسرار المحمدیه» آمده است:

«وقتی خداوند متعال می‌خواهد با بنده خود از در دوستی و محبت درآید، او را در اوقات و فرصتهای پرفضیلت و گرانبها با برترین و والاترین اعمال شایسته سرگرم می‌سازد؛ ولی آنگاه که می‌خواهد او را مشمول خشم خود قرار دهد، اهتمام او را پریشان ساخته و او را در سوی اعمال بد سوق می‌دهد؛ و از رهگذر محروم گشتن او از برکات فرصت زندگانی و حرمت نهادن به چنان لحظات مغتنم، بر مراتب کیفر او در دنیا می‌افزاید. و مراتب خشم او نسبت به وی فزونی می‌یابد.»

ص: ۳۱

بنابر این آن که آهنگِ دریافت مهر الهی را در سر می‌پروراند باید تمام وسع و توانِ خویش را به کار گیرد تا از اوقات با فضیلت در غفلت و بی‌خبری به سر نبرد؛ چراکه چنان اوقات شریفی موسم خیرات و مظان تجارت‌ها و سوداگری‌هایی است که ربح و سود فراوانی را برای او در دنیا و آخرت به ارمغان می‌آورد. تاجر و سوداگری که از موسم و وقت مناسب تجارت غافل بماند، سودی درخور توجه نصیب او نمی‌گردد. و نیز آن که اوقات و فرصت‌های پرفضیلت را به دست غفلت و فراموشی می‌سپارد از پیروزی و کامیابی و فلاح و نجات محروم می‌ماند و باید تن آسایی و سستی را در چنین ساعات پربرکتی به چستی و چالاکی سپرد که در ضرب‌المثل آمده است:

«زادِ رهروان چستی است و چالاکی»

علمای اسلام در لابلای سخنان خود از فضایل اوقات و فرصت‌های زندگی گزارش‌هایی یاد کرده‌اند و در مورد ماه‌هایی که باید لحظات و ساعات آنها را مغتنم برشمرد، نکته‌هایی را خاطر نشان شده‌اند؛ از آنجمله گفته‌اند:

- ماه رمضان ماهی است مبارک و فرخنده که بر همه ماه‌ها برتری دارد؛ زیرا خداوند متعال قرآن کریم را در این ماه فرود فرستاد؛ چنانکه خود فرمود: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن؛ چنانکه در دعای ماه مبارک رمضان می‌خوانیم که شب قدر را خداوند در همین ماه مقرر فرمود و آن را از رهگذر مزایایی که در آن وجود دارد از تعظیم و تکریم خویش برخوردار ساخته است:

«... وهذا شهرٌ عظیمٌ و کرمته و شرفته و فضله علی الشهور ...»

وجعلت فیہ لیلة القدر، وجعلتها خیراً من ألف شهر ...»

ص: ۳۲

«و این ماهی است که مقامش را بزرگ داشتی و آبرومندش ساختی، و آن را شرف نهاده و بر همه ماهها برترش داشتی ... و شب قدر را در آن مقرر فرمودی، و آن را بهتر از هزار ماه [از نظر شرف و فضیلت خاطر نشان شدی].»

- آنگاه ماه ربیع‌الاول دارای فضیلتی درخور توجه می‌باشد؛ چراکه در این ماه آخرین پیام‌آور رسالت آسمانی متولد شد. و زادروز چنین وجود مقدسی را باید در این ماه فرخنده جستجو کرد. و حتی چنین ربیع و بهاران را با «المولود» می‌پیوندند: «ربیع المولود» و بوستان بشریت با نورستن چنان گلی - که مشام روح آدمیان با بعثتش معطر گشت - شاداب و با طراوت شد، و به هنگام طلوع فجر روز هفدهم همین ماه خورشید وجود مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله طلوع و نورافشانی خود را آغاز کرد. و نیز در چنین روزی صادق آل محمد علیه السلام و پرچمدار تشیع و حامل لوای تعالیم آسمانی و ششمین اختر ولایت و ناشر پیامهای نبوی بر عرصه هستی گام نهاد.

- از آن پس نباید فضیلت و ارزش والای ماه رجب را فراموش کرد که در میان ماههای دوازده گانه، تنها و بدون ائتلاف با ماههای دیگر از حرمت و قداست برخوردار می‌باشد و به «رجب الفرد الاصب» نامبردار است. در این ماه قتال با کافران حرام است و ماه خدا است، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ماه رجب، ماه بزرگ خدا است، و هیچ ماهی در حرمت و فضیلت به پایه آن نمی‌رسد ... و قتال با کافران در این ماه حرام است، و رجب ماه خدا است، و شعبان ماه من، و ماه رمضان ماه امت من است، و اگر کسی در ماه رجب حتی یکروز روزه بدارد، خدا را از خود خشنود ساخته و خشم

ص: ۳۳

الهی از او دور می‌گردد.»

امام صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

«ماه رجب، ماه استغفار امت من است، در این ماه از خداوند، فراوان طلب آمرزش کنید ... و رجب را «اصب» می‌گویند؛ زیرا رحمت خداوند در این ماه بر امت من بسیار و فراوان فرومی‌ریزد؛ بنابراین فراوان و مکرر بگویید: «أستغفر الله وأسأله التوبة».

روز سیزدهم رجب نخستین روز «ایام البیض» است که تا روز پانزدهم ادامه دارد و چون ماه از آغاز تا پایان این ایام به درستی می‌درخشد به آن «ایام البیض» می‌گویند. (۱) ولادت با سعادت امیر مؤمنان علی علیه السلام در همین روز روی داده است آنهم در درون کعبه! خوشا به حال کسانی که در چنین ایام پربرکتی در کنار کعبه یعنی زادگاه مولای متقیان علیه السلام به انجام مراسم عمره توفیق می‌یابند و در زادروز مولود کعبه بر گرد آن به نشانه ارج نهادن بر پایمردی علی علیه السلام به توحید، پروانه‌وار بر گرد شمع سمبل توحید طواف می‌کنند.

- آنگاه باید از فضیلت و ارزش گرانقدر ماه «ذوالحجه» یاد کرد؛ از آن رو که موسم حج است و از دهه اول آن در قرآن کریم به «ایام معلومات» تعبیر شده، و هر شبی از این ده شب از نظر فضیلت، معادل با شب قدر است.

در چنین فرصتی حساس مراسم حج به کمال خود می‌رسد، در زمانی بس عزیز و مکانی سرشار از شکوه و عظمت الهی، حاجیان مراسم



ص: ۳۴

حج را آغاز کرده و بدان ادامه می‌دهند و پس از آن که برای مَحْرَم شدن با حریم الهی مُحْرَم شدند، به سوی مکه و مسجدالحرام روی می‌نهند تا بر گرد خانه خدا طواف کنند.

### «طواف» یا «طلیعه مراسم عمره تمتع»

وقتی مُحْرَم به سرزمین امن الهی درمی‌آید؛ نخستین وظیفه‌ای را که باید ایفا کند، هفت بار طواف بر گرد کعبه است. اما برای این که این تکلیف را برگزار نماید، سزا و مستحب است از «باب بنی شیبه» بر مسجدالحرام وارد شود، (۱) تا بتِ «هُبَل» را که در این رهگذر مدفون است پامال کند، و با اولین گام خویش در ورود به مسجد و پرستشگاهِ خدای یگانه، شرک‌ستیزی خود را قبل از طواف آغاز نماید. و با چنین عملی سمبلیک و رمزگونه، جز خدای یگانه، همه معبودان دگر را لگدکوب سازد و برائت خود را از شرک و مشرکین اعلام نماید؛ و با طرد ایده شرک، آنگاه در خود استعداد و آمادگی برای طواف بر پیرامون خانه‌ای فراهم آورد که مظهر یگانه‌پرستی است.

نیای نخستین بشر؛ یعنی حضرت آدم علیه السلام که فرشتگان توحیدپیشه و درازپیشینه در یگانه‌پرستی، به خضوع و سجود در پیشگاهش مأمور گشته بودند- پی و اساس این خانه را نهاد و برای اولین بار بر گرد همین خانه با راهنمایی فرشتگان به طواف پرداخت و همین فرشتگان به آدم خاطر نشان شدند که ما هزار سال پیش از تو مراسم حج را به جای می‌آوردیم و چون پیشاهنگانی بر گرد این خانه، آدم را به طواف آن

ص: ۳۵

رهنمون شدند.

بنابر این فرشتگان قرن‌ها- که با تعبیر «هزار سال»، سابقه طواف آنها در روایات گوشزد شده و ظاهراً نباید این تعبیر را در مرز و ظرف چنان شماری گرفتار تنگنا ساخت؛ و بلکه نمایانگر سابقه‌ای بس دیرینه‌تر از هزار سال. تا درازای آغاز آفرینش هستی تا زمان خلقت آدم را در خود می‌گنجانند- پیرامون این نقطه از کره خاکی و قلب تپنده توحید به طواف خود آغاز کرده و بدان تداوم بخشیدند؛ چون این نقطه همانگونه که در احادیث متعددی آمده، محاذی با عرش الهی و مطاف فرشتگان در عالم ملکوت است. مُخْرِم که در برابر نقطه‌ای محاذی عرش خدا، پایگاهی را احساس می‌کند، اگر چنان محوری را درست باز یابد و مبدأ این گردش و چرخش را درست شناسایی کند که از چه جایگاهی بدینسان بر زاویه‌ای از این خانه خودنمایی می‌کند، بارقه‌ای در دل او به هم می‌رسد که گامهای او را به مبدأ این طواف و گردش، به تحرک وامی‌دارد و می‌فهمد که در چنین ایستگاهی است که باید همه توان بدنی و روحی خود را به کار اندازد و همه وجود خویش را برای گردش در پیرامون حریم الهی به پویایی و تحرک از همین نقطه وادارد؛ از حجرالاسود که هرگز در طول تاریخ بنای کعبه، به شرک نیالوده و مورد پرستش قرار نگرفته است.

حاجی به کوی یار می‌رسد و با آغاز کردن گردش خود پیرامون خانه خدا، از محلی که حجرالاسود در آن نصب شده است و ماجرای نصب آن نمایانگر حلّ اختلافات و درگیری مردمی بی‌فرهنگ و فاقد نظام و سازمان است باید با این نشانه همبستگی آفرین و اختلاف‌سوز با برادران و خواهران دیگری که فرهنگ و تعالیم اسلامی میان آنها وحدت برقرار

ص: ۳۶

ساخته همبستگی خود را استوارتر نموده و ریشه همه اختلافها را از بن برکنند.

ماجرا این بود که در مکه سلیلی به راه افتاد و کعبه را ویران ساخت.

مردم مکه را، که از دیرباز بدان حرمت و ارج می‌نهادند، بر آن داشت آن را بازسازی کنند. وقتی می‌خواستند کعبه را دوباره بر سر پا سازند مصالح ساختمانی آن را از چوب و تخته‌های کشتی‌ای تدارک دیدند که در ساحل دریا افکنده شده بود. این کشتی را پادشاه روم از قلزم مصر در سوی حبشه گسیل داشت تا در آن دیار کلیسایی را برپا سازند. مردم مکه کشتی یاد شده را خریداری کردند و برای بازسازی کعبه از مصالح آن بهره جُستند.

وقتی تا محل نصب حجرالاسود، بنای کعبه را بالا بردند، میان آنها بر سر نصب آن اختلاف پدید آمد که چه کسی یا کسانی باید عهده‌دار نصب آن گردند. سرانجام چنین به توافق رسیدند: نخستین کسی که از «باب بنی‌شیبه» وارد شود، او را به عنوان حَکَم و داور در رفع این اختلاف برگزینند. اولین کسی که از این در بر مسجدالحرام در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و چون آن حضرت به صداقت و امانت و میرای از هرگونه زشتیها و بدخواهی‌ها نامور بود، و وی را «محمد امین» می‌خواندند، بر داوری آن حضرت- در جهت حلّ این اختلاف و درگیری- به توافق رسیدند و پیشنهادی را که آن حضرت ارائه فرمودند پذیرا شدند، حضرت هوشمندانه طرحی ریخت که رضای همه افراد را تأمین می‌کرد: ردای خود را بر روی زمین گستراند که گویند عبای «طارونی» بود؛ حجرالأسود را از جا برداشت و در میان این ردا یا عبا نهاد و چهار تن از قریش را- که سران آنها به شمار می‌رفتند؛ «عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس بن عبد مناف»، «أبو زَمْعَه: اسود بن عبدالمطلب بن عبدالعزی بن قصی»، «ابوأمیّه: حذیفه

ص: ۳۷

ابن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم» و «قیس بن عدی سیهمی» - انتخاب فرموده و گفت: هریک از این چهار نفر گوشه‌ای از ردا را بر گرفته و بدین طریق حجرالاسود را از روی زمین بر فرازند و آن را به محل نصب آن، جا به جا کنند و خود آن حضرت حجرالاسود را از میان آن برداشت و در جایی که هم‌اکنون قرار دارد نصب کرد.

این کار نخستین داوری اندیشمندان و کاری آمیخته به فضیلت بود که تا آن زمان میان این مردم جلب نظر می‌کرد. یکی از همین ناظران - که قرشی بود - از این که قرشیان در مقابل داوری فردی که از آنها کم‌سالتر به نظر می‌رسید تسلیم شدند و به پیشنهاد او گردن نهادند، به شگفت درآمده و اظهار داشت: «من در شگفتم از این مردم، مردمی که از شرافت و عزت و سروری برخوردارند و پیر و سالخورده و کلان‌اند کسی را که از همه آنها کم سن و سالتر و از تمام آنها تهی دست‌تر است، به عنوان حکم و داور و سرور خود گزین کردند؛ سوگند به «لات و عزی که او در آینده بر شما تفوق یافته و شما را تحت ریاست خود گرفته و بهره و نصیب‌ها را میان شما توزیع می‌کند و از این پس حیثیت و اعتباری شگرف در انتظار او خواهد بود. (۱)

این رویداد تاریخی - علاوه بر آن که می‌توان در لابلای آن نکات ظریفی را جستجو کرد - آثار خوش‌آیندی را به ارمغان آورد و رمز و سمبلی برای حقایقی بود که باید برای همیشه و جاودانه رهنمودی سازنده باشد. قبل از آن که حجرالاسود با تدبیر هوشمندانه آن حضرت در جای خود نصب شود، اختلاف و نزاع قریش نزدیک بود به درگیری شدید و

ص: ۳۸

جنگی خونین منجر گردد؛ اما کارآیی آن حضرت در داوری و فرزاندگی او در اندیشه از این فاجعه پیش‌گیری کرده و همه گروه‌ها را در این افتخار سهیم ساخت، بدون این که کمترین تفرقه و اختلافی را برانگیزد و یا باعث گردد گروه خاصی در نصب حجرالأسود ویژگی یافته و موجب تفاخر و مباهات قومی بر قومی دیگر گردد.

نصب حجرالأسود آنهم بدینسان - که باید آن را بازده عنایت الهی برشمرد و اتحاد و همبستگی این اقوام را به ارمغان آورد - اشارتی است به این نکته که باید کعبه با حجرالاسودش الهام‌بخش وحدت و همبستگی و انسجام کسانی باشد که در سوی آن و رویاروی با آن به نماز و نیایش می‌پردازند و همه مسلمانان در برابر این نمودار وحدت‌آفرین، اختلافات را از میان برداشته و با یکدیگر برادرانه متحد گردند و ربّ و خداوندگار یگانه‌ای را که چنین کانون توحیدی را بنیاد نهاده پرستش نموده و به کلمه توحید و جبل‌الهی - که میان آنها پیوند استواری برقرار می‌سازد - چنگ آورند و از هرگونه تفرقه و گسستن از یکدیگر سخت پرهیزند.

طائفان بیت الهی و پروانه‌های در گردش پیرامون مشعل فروزان کعبه، بر مسجدی درمی‌آیند که کعبه و رمز وحدت را در میان دارد. آنان می‌باید طواف و گردش خود را از همان نقطه‌ای آغاز کنند که در آن نقطه خداپرستان از دیرباز، و حتی مشرکین قبل از طلوع خورشید اسلام، بر سر آن به توافق و اتحاد رسیده بودند.

فرشتگان و ملکوتیان با استلام حجرالأسود و بوسه زدن بر آن با نیایش زمینی و عالم ناسوتی، طلیعه طواف خود را افتتاح می‌کنند. و پس از ادای مراسم حج به آسمان برمی‌فرازند. اگر فرشته‌ای به سوی زمین از جانب خداوند گسیل شود و مأموریتی بدو واگذار گردد، همراه با آن،

ص: ۳۹

زیارت خانه خدا از جمله وظایفی است که به ایفای آن توفیق می‌یابد و هیچ فرشته در سوی زمین فرو نمی‌آید مگر آن که چنین توفیقی نصیب او می‌گردد. (۱)

انبیا از آدم تا خاتم علیهما السلام شرافت حج و طواف کعبه نصیبشان شد:

- آدم ابوالبشر به راهنمایی جبرائیل آیین حج را فراگرفت و با هفت شوط طواف بر گرد کعبه چنین فضیلتی را درک کرد. (۲)  
 - شیث نبی علیه السلام بدینسان مراسم حج برگزار کرد (۳) و توانست به همان امری توفیق یابد که آدم ابوالبشر - از طایفه انسی و آدمیان و آفریده‌های ساکنان زمین - بدان کامیاب گردیده و از پی نخستین انسان موحد با این کانون توحید انس و آشنایی برقرار ساخت. شمار انبیایی را که توفیق حج و طواف نصیب آنها گشت تا هفتاد و پنج تن یاد کرده‌اند (۴) که در میان آنها قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام قوم حضرت هود علیه السلام را داستانی درخور دانستن است. آن حضرت قوم «عاد» را به پرستش خدای یگانه فرامی‌خواند؛ لیکن آنان به ندای هود پاسخ مثبت نمی‌دادند و به تکذیب او دلخوش بودند. خداوند مدت سه سال سرزمین آنان را از بارش باران محروم ساخت و آنان شماری از کسان خویش را رهسپار کعبه ساختند تا از خداوند بخواهند بر سرزمینشان باران بباراند. اینان طی چهل روز بر گرد کعبه به طواف می‌پرداختند و آیین حج را به جای می‌آوردند. (۵)

۱-۱- اخبار مکه، ص ۳۱

۲-۲- الوافی، ج ۸، ص ۱۳۰

۳-۳- مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۹

۴-۴- اخبار مکه، ص ۵۷

۵-۵- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲

ص: ۴۰

آنچه بیش از همه درباره کعبه و حج، اذهان را به خود مشغول و معطوف می‌سازد جریان مربوط به حضرت ابراهیم خلیل است که سرزمین فراموش شده مکه را آباد کرد، سرزمینی که نه حاصلخیز بود و نه کسی رغبت اقامت در آن را داشت و می‌باید این نقطه از کره زمین به خاطر وجود کعبه در آن، بلندآوازه گردد.

ابراهیم که از حیثیت والایی از نگاه یهود و نصاری و مسلمین برخوردار است و از آن رو که همه انبیای پس از او، از ذریه و نسل و نژاد او هستند، به «ابوالانبیا» نامبردار است. در راه دعوت مردم به خدای یکتا، کمترین دریغی در مجاهدت و فداکاری او دیده نمی‌شود و در طریق عقیده توحیدی و آرمان الهی آن‌چنان خطر می‌کرد که بارها در معرض مرگ قرار گرفت؛ ولی هرگز از پایمردی خود دست ننهاد.

ابراهیم در سرزمین «اور»- که میان دجله و فرات در قسمتِ هامون به طرف جنوب قرار دارد- پرورش یافت. و تاریخ، گویای آن است در زمانی که ابراهیم در عراق می‌زیست تمدن و فرهنگ «بابل» بر عراق حاکم بود. مردم بابل بت‌های متعددی را پرستش می‌کردند و هر شهری را ربّ و خداوندگاری بود، هرچند رسماً در برابر «اله اعظم» خاضع بودند و شمار «آلهه» و بت‌ها نیز رو به قلت و کاستی نهاده بود.

ابراهیم در این محیط- که تعدّد آلهه در آن جلب نظر می‌کرد و پیکره‌هایی برای آنها تراشیده و در پرستشگاهها نصب کرده بودند- می‌زیست، اما با فکر صائب خود احساس می‌کرد که خدا یکی است و آن قدرتی که بر هستی حاکم است یکتا و مُبری از همتا می‌باشد؛ لذا تصمیم گرفت مردم را از خرافه شرک برهاند و افکار و اندیشه‌های آلوده آنان را از هرگونه تصورات غلط و به بیراهه افتاده بپیراید.

ص: ۴۱

خداوند متعال حضرت ابراهیم را با الهاماتِ هدایت‌آفرین، از رشد و رهیابی برخوردار ساخت و او را موظف کرد که جامعه محیط خود را هشدار داده، اذهان آنها را از هاله‌های تیره شرک بسترده:

ولقد آتینا ابراهیم رُشدَهُ من قبل و کُنَّا به عالمین. اذ قال لأبیه وقومه ما هذه التماثل التي أنتم لها عاکفون (۱)

«به راستی (پیش از موسی و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله) نیروی بینش راه صحیح را به ابراهیم عطا کردیم و به لیاقت و صلاحیت او برای اعطای چنین نیرو و یا به شایستگی او برای احراز نبوت آگاه بودیم. ابراهیم وقتی دید که به پرستش بتها دلخوش‌اند به پدرخوانده و مردم محیط خود، در مقام سرزنش آنان، گفت: این مجسمه‌های دست‌ساز شما، که به پرستش آنها دل بسته و بدانها روی آورده‌اید، چیست؟!»

ابراهیم لحظه‌ای از تحقیر ایده‌های شرک‌آلود جامعه خویش باز نایستاد و از تهدید پدرخوانده خود و نیز طاغوتیان کمترین هراسی به خود راه نداد. چون دید در برابر هشدارها و ارشادهای او وقعی نمی‌نهند به چاره‌اندیشی پرداخت و نقشه‌ای بس هوشمندانه را طراحی کرد تا از رهگذر آن، افکار آنها را به کار انداخته و سرانجام به بی‌ثمر بودن و عجز و ناتوانی معبودان خویش زبان دل به اعتراف گشایند. در صدد درهم کوبیدن بتها برآمد و این خود یک راه و رسم عملی برای شرک‌زدایی و ایجاد روحیه توحید در مردم بود تا بازیابند که بتها نه تنها سود و زیبایی از ناحیه آنها عائد انسان نمی‌گردد؛ بلکه قادر نیستند از آسیبی که به آنها روی می‌آورد دفاع نمایند. پیدا است که برهان و دلیل عملی دارای کارآیی



ص: ۴۲

بیشتری از وعظ و ارشاد است. ابراهیم علیه السلام بتها را سرنگون کرد و آنها را درهم شکست. و با درهم کوفتن آنها عملاً استدلال کرد که پرستش بتها بس نادرست و به دور از عقل و خرد است. اگر این بتان شایسته احراز عنوان «آلهه» می‌بودند، از خویشتن حمایت می‌کردند و به کسی که نسبت به آنها سوء قصد! می‌کرد و با تبر با آنها نبرد! آغاز کرده بود، آسیب می‌رساندند. هرچند که ابراهیم را به محاکمه گرفتند؛ اما با پاسخی که در عمل، آن را به کار گرفته و تبر را بر گردن بت بزرگ نهاده بود، در مقام پاسخ باز پرس گفت:

بَلْ فَعَلَهُ كَيْبِرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۱)

«بتهای شما را این بت بزرگ درهم شکسته است! اگر باور نمی‌دارید از آنها پرسید، به این شرط اگر بتوانند زبان به سخن بگشایند!»

این پاسخ ابراهیم آنان را متوجه اشتباه و کارهای نابخردانه آنها کرد و به خوبی احساس کردند راه نادرستی را در پرستش بتها می‌نوردند:

فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۲)

«به خود آمدند و اندیشه را کدشان به کار افتاد؛ لذا گفتند: شما مسلماً در پرستش این بتها به خویشتن ستم می‌رانید.» ابراهیم از خُردسالی اهل استدلال بوده و چنان بدان خو گرفته بود که همواره با فرزاندگی و اندیشمندانه می‌زیست، و با دلیل و برهانی گویا با

۱-۱- انبیا: ۶۲.

۲-۲- انبیا: ۶۳.

ص: ۴۳

همه مردم سخن می‌گفت و به نمرود که تا حد الوهیت، باد در دماغش افتاده بود، چنان محاجّه نمود که بهت و حیرت حاضران محفل او را موجب گردید:

ألم تر إلى الذي حاج إبراهيم في ربه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهيم ربي الذي يحيى ويميت قال أنا أحيى وأميت. قال إبراهيم فإن الله يأتي بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفر، والله لا يهدي القوم الظالمين. (۱)

«آیا به آن کسی که خداوند مُلک و زمامداری را به او اعطا کرد- و طغیان روحی او موجب گشت که مدّعی الوهیت گردد- نمی‌نگری که درباره خدای یگانه با ابراهیم به محاجّه و ستیز متوسل شد تا حیثیت پوشالی خود را واقعی جلوه دهد. وقتی ابراهیم گفت ربّ و خداوندگار من قادر بر زنده کردن است و هم مرگ جانداران در ید قدرت او است.

نمرود گفت: من هم بر چنین کارهایی توانا هستم. [وقتی ابراهیم دید نمرود از حربه عوام‌فریبی سود می‌جوید و خود و اطرافیانش را با عملی نابخردانه بیش از پیش به غفلت و بی‌خبری از حقایق سوق می‌دهد، دلیلی را که حتی عوام و توده مردم عادی پذیرای آن هستند اقامه کرد و] فرمود: خداوند یکتا خورشید را از مشرق برمی‌آورد؛ تو آن را از مغرب برآور. نمرود که بر کفر و ادعای الوهیت خود پافشاری می‌کرد، در برابر این استدلال مبهوت و دچار سرگیجه شد؛ چراکه خداوند، مردمی را که دانسته و خواسته با اصرار بر کفر و شرک، با خویشتن ستم‌پیشه‌اند به راه نمی‌آورد.»

شرک‌ستیزی ابراهیم علیه السلام و اهتمام او در نشر روحیه توحیدی در میان

ص: ۴۴

جوامع معاصرش در جای جای قرآن کریم جلب نظر می‌کند و می‌بینیم هرگز کمترین تزلزلی در پایداری و پایمردی او در این مبارزت و مجاهدت دیده نمی‌شود و در درون قفص منجیق که او را به فضا پرتاب می‌کردند تا قعر تل عظیمی از آتش که در میانش افکنده شد جان و زبانش گویای توحید و مبلغ بی‌وقفه و با شهامت برای جایگزین شدن یکتاپرستی در بسیط گیتی بود. سرانجام، ابراهیم علیه السلام می‌باید نقاطی را برای اشاعه توحید و یکتاپرستی پشت سرگذارد تا به مکه درآید و کانون توحید جهانی را در این سرزمین بنیاد کند.

### کوچیدن به مصر

ابراهیم علیه السلام مدتی در «حزان» اقامت گزید و با دختر عمه‌اش ساره ازدواج کرد، اما جز حضرت لوط علیه السلام و شماری اندک از مردم، به دعوت توحیدی او پاسخ مثبت ندادند. او به مهاجرت از این دیار مصمم گشت. علت آن درگیری شدید و فرساینده‌ای بود که میان این اقلیت خداپرست پدید آمده بود، لذا از آنها روی گردان شد: فآمن له لوط وقال انی مهاجر الی ربی انه هو العزیز الحکیم (۱)

«لوط علیه السلام [و تنی چند] به ابراهیم در «حزان» ایمان آوردند و گفت مسلماً من به سوی خداوندگار کارسازم از این دیار می‌کوچم؛ چراکه او فرازمند شکست‌ناپذیر فرزانه است.»

ص: ۴۵

خداوند چنین پایگاه روحی حضرت ابراهیم و هم‌زمان او را در پایمردی بر توحید و گریز ناگزیر او را می‌ستاید و به بیزاری و نفرت آنها از محیط عفن و شرک آلود «حران» ارج می‌نهد:

قد کانت لکم أسوء حسنه فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا انا بُراء منکم ومما تعبدون من دون اللّٰه کفرنا بکم وبدا بیننا و بینکم البغضاء  
أبدأ حتی تؤمنوا باللّٰه وحده ... (۱)

«ابراهیم و کسانی که او را در توحید همیاری کردند، اسوه و سرمشقی شایسته پیروی و نیک‌مقتدایی بودند؛ چراکه به جامعه مردم (حران) اخطار کردند، محققاً ما از شما و معبودانی که در کنار خدای یگانه آنها را می‌پرستیدند، بیزار و گریزانیم، ما ناباوری و انکار خود را در برابر عقیده‌های خرافی شما اعلام می‌نماییم و برای همیشه میان ما و شما بغض و کینه و نفرت حکم فرماست مگر آنگاه که به خدای یگانه ایمان آورید.»

ابراهیم و همراهان به سرزمین شام روی نهادند. مدت کوتاهی در آن درنگ نمودند؛ اما قحطی و کمبود آذوقه و خشکسالی آنان را بر آن داشت که آنجا را ترک گفته و آهنگ مصر نمایند و سرانجام از مصر به فلسطین بازگشت. همسرش و نیز هاجر که خدمتکار همسرش بود، او را همراهی می‌کردند. ابراهیم علاقه داشت دارای فرزندی شود و «ساره» همسر ابراهیم چون سالمند و عقیم و سَتْرَوْن بود به ابراهیم پیشنهاد کرد با هاجر ازدواج کند تا خداوند فرزندی به او ارزانی دارد. ثمره این ازدواج تولد حضرت اسماعیل بود.

ص: ۴۶

در سفر تکوین آمده است: «و اما اسماعیل، من گفتار و درخواست تو را درباره او شنیدم و من هم اکنون مقدم او را تبریک گفته و برکاتی از سوی خود نصیب او می‌سازم و فزونی را در نسل و نژاد او به هم می‌رسانم و ... و او را به صورت امت بزرگی مقرر داشته و جمع فراوانی از تبار او را در دنیا فراهم می‌آورم.» (۱)

این مطلب را باید بشارتی به امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله برشمرد؛ زیرا آن حضرت و نیز عرب حجاز از نسل و نژاد اسماعیل بودند. این وعده و نوید درباره ذریه و نسل اسماعیل به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امت او تحقق پذیرفت.

### هجرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به مکه

پس از زادن اسماعیل، هاجر از این که فرزندی چون او را در کنار خود احساس می‌کرد، به خود می‌بالید و همین حادثه، حسرت و غیرت را در ساره برمی‌انگیخت، از این رو ابراهیم درخواست کرد که آن دو را از محیط زندگانی او دور نگاه دارد؛ چراکه حضور آنها در جایگاهی که زندگانی می‌کرد، برای ساره تحمل‌ناپذیر می‌نمود.

ابراهیم به درخواست ساره- برای هدفی که خدا می‌خواست- پاسخ مثبت داد. خداوند به ابراهیم وحی کرد هاجر و اسماعیل را با خود همراه ساخته و با آنها- در حالی که اسماعیل طفلی شیرخوار بود- به مکه رهسپار کردند. اراده خداوند راهنمای این سفر سرنوشت‌ساز بود؛ و سفر ادامه یافت تا آنجا که خداوند متعال به ابراهیم فرمان داد در سرزمینی به

ص: ۴۷

دور از آبادی، در پایگاهی که بیت‌الله‌الحرام بنا می‌شود درنگ کند و پایان سفر آنها و مقصدشان را در این نقطه اعلام کرد. ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در این سرزمین خشک و فاقد آب و گیاه فرود آورد، و آنان را تنها گذاشت و خود از راهی که آمده بود بازگشت.

هاجر از پی او آمد و گفت: کجا می‌روی و به امید یا برای چه کسی ما را در این وادی وحشتناک و سرزمین خشک وامی‌گذاری؟ چندبار هاجر برای برانگیختن عاطفه و احساس پدر و فرزند و همسری، این سخن را تکرار کرد؛ ولی ابراهیم با بی‌تفاوتی راه بازگشت را ادامه می‌داد. هاجر گفت: آیا خداوند تو را به این کار فرمان داده است؟

ابراهیم پاسخ داد: آری. هاجر گفت: در این صورت خداوند ما را مورد بی‌اعتنایی و بی‌مهری خود قرار نمی‌دهد. آنگاه به جایی که اسماعیل را در آن گذارده بود مراجعت کرد.

اما ابراهیم علی‌رغم آن که به دستور خدا به چنین کاری دست یازید، قلبش پریشان بود و از فراق زن و فرزندش سخت افسرده بود؛ ولی اراده خداوند بر اراده او چیره گشت و خویشتن را تسلیم امر الهی احساس می‌کرد و راه بازگشت را ادامه می‌داد و به درگاه پروردگارش می‌نالید و او را با آن سخنی که خداوند در قرآن کریم بازگو فرموده، می‌خواند:

رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بُوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمَحْرَمِ رَبَّنَا لَیْقِیْمُوا الصَّلٰوَةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوٰی اِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُوْنَ (۱)

«پروردگارا! تو می‌دانی که من به راستی زن و فرزندم را در درّه‌ای که

ص: ۴۸

فاقد آب و گیاه و غیر قابل کشت و زرع است کنار خانه محترم تو شیکنی دادم، پروردگارا! این کار از آن رو است که نماز را به پای دارند. پس قلبهایی از مردم را به سوی آنها معطوف ساز تا برای دلگرمی آنها و رهایی آنان از تنهایی به سوی آنها جلب شود و از ثمرات و آذوقه‌های درخور به آنها ارزانی دار تا سپاس نعمتهای تو دارند.»

ابراهیم با این دعا و درخواست، به خداوند متعال عرضه می‌دارد که من خانه تو را بازسازی کرده و از نو آن را بنیاد می‌کنم، خانه‌ای که از آن پس آن را ارج نهند. هدف من از واگذاردن آنها این است که پرستش تو را که یگانه‌ای، در پیش گرفته و وظیفه خود را در امر توحید و یکتاپرستی ایفا نمایند.

هاجر در برابر فرمان الهی رام گشته و با خاطری آرام و مجهز به صبر و شکیبایی می‌آسود؛ و مدتی از توشه‌ای که به همراه خویش آورده بود و آبی که ابراهیم در اختیار آنها قرار داده بود، زندگانی را به سر می‌آورد تا این که آب و غذای آنها تمام شد و از این پس چیزی در اختیار نداشتند که از رهگذر آن تغذیه کنند و یا تشنگی خود را فروشانند. فشار عطش که او و طفل شیرخوارش را شکنجه می‌داد، فرساینده و تحمل‌ناپذیر گشت.

نگاههای تأثرآمیز و اندوهزای او به فرزندش را که از شدت تشنگی به خود می‌پیچید، نمی‌توان در جمله و سخنی تصویر کرد. هاجر نمی‌توانست این منظره دردناک را تحمل کند. از جای برخاست و دویدن را آغاز کرد و احیاناً با هروله به این سو و آنسو، اطراف خویش را به جستجو می‌گرفت.

برفراز جایی بس بلند که به «صفا» نامبردار است بالا رفت و نگاهش را به اطراف می‌گرداند تا شاید جرعه‌ای آب برای فرزندش که جگرش از تشنگی تفتیده بود سراغ کند؛ اما آنچه به نظر نمی‌رسید آب بود. از فراز کوه

ص: ۴۹

صفا به زیر آمد و به سان انسان سرگردانی که نمی‌داند باید چه کند با گامهایی سریع به سوی مکان مرتفعی که «مروه» نام دارد آهنگ نمود و برفراز آن آمد؛ لیکن در آنجا نیز با نگاه گردانی در پیرامون خود، جایی را که بتوان آب را در آن سراغ گرفت به نظرش نرسید. آنگاه به «صفا» برفرازید، و هفت بار این شد و آمد و رفت و باز گشت از صفا به مروه را تکرار کرد؛ و با تمام توان و رمقی که داشت میان صفا و مروه را درنوردید و ناگزیر برفراز آنها در جستجوی آب، نگاه نومیدانه خود را به اطراف می‌دوخت تا سرانجام بر بالای کوه صفا صدایی به گوشش رسید. نگاهش را برگرداند؛ فرشته‌ای را در کنار زمزم رؤیت کرد که با بال خود زمین را می‌کاوید و این کاوش به جوشیدن آب از زمین سربرآورد.

هاجر این چشم‌انداز هیجان‌آور را دید و غرق در سرور و شادمانی شد و از این آب، جرعه‌هایی به اسماعیل نوشاند و خود نیز از آن نوشید و سیراب گشتند.

پرنده‌گان پس از جوشیدن این آب، به این نقطه به پرواز و فرود درآمدند؛ خدای مهربان که همه پدیده هستی را با رحمت خویش همواره و بی‌وقفه مورد عنایت قرار می‌دهد، پدید آوردن آب در این نقطه و جذب مرغان و پرنده‌گان، اندکی از غربت و تنهایی آنها کاست. از آن پس گروهی از قبیله «جُزْهُم» که در فاصله‌ای نزدیک به این نقطه ره می‌سپردند؛ پرنده‌گان را دیدند در اطراف این نقطه که در حال پرواز و فرود آمدن هستند. از هم پرسیدند این پرنده‌گان باید در جایی پرواز و فرود داشته باشند که آبی در آن نقطه سراغ کرده باشند، آیا شما در این نقطه از دره، آبی را تا کنون سراغ کرده‌اید؟ پاسخ دادند: نه. یکی از افراد گروه را به محل فرود آمدن پرنده‌گان برای کسب اطلاع گسیل داشتند؛ او پس از بازگشت،



ص: ۵۰

شادی کنان مژده داد که در این نقطه آبی پدید آمده است! همگی در سوی این مکان راهی شدند و هاجر را با کودک شیرخوارش دیدند. به او گفتند:

اگر اجازه می‌دهی ما نیز با تو در این جایگاه اقامت گزینیم؛ آب از آن تو است و ما را سهمی در آن نیست. هاجر به آنها خوش آمد گفت. آنان نیز این مکان را به عنوان میهن جدید برگزیدند. اسماعیل در چنین مکان مقدسی پرورش یافت و نوجوانی برومند گشت و زبان عربی را از قبیله «جُزْهُم» فراگرفت.

### فرمانبرداری از خداوند تا اوج قربانی فرزند

حضرت ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه رها کرد. اما پیوند مهر پدری و فرزندگی - تا زمانی که مرور ایام، اسماعیل را تا سن نوجوانی پیش بُرد - هرگز از دل ابراهیم نسبت به او گسسته نشد و اسماعیل را هیچگاه فراموش نمی‌کرد و به هیچوجه کانون پر عاطفه قلبش، جایی خالی از اسماعیل نبود؛ هر از چندی او و همسرش را دیدار می‌کرد.

در یکی از این دیدارها ابراهیم در عالم رؤیا مأمور شد فرزندش اسماعیل را سر ببرد. از آنجا که رؤیا و خواب دیدن انبیا، صادق و راستین و حق است - چراکه باید به مثابه وحی از جانب خدا تلقی شود - تصمیم گرفت این مأموریت فراسنگین را اجرا کند. از این که اسماعیل تنها فرزند و یادگار او است مانع از آن نمی‌شد در مقام امتثال امر الهی، هر چند که سالخورده شده است، فرزندش را قربانی کند.

قرآن کریم از این جریان و حادثه شگرف و پایمردی ابراهیم در طاعت از فرمان الهی، چنین بازگو می‌کند:  
وقال ائی ذاهب الی ربی سیهدين. ربّ هب لی من الصّالحین.

ص: ۵۱

فبشَرناه بـغلام حلیم. فلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.

و تر کنا علیه فی آخرین. سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین. انه من عبادنا المؤمنین. و بشَرناه یاسحق نبیاً من الصالحین (۱)  
 «ابراهیم گفت: تحقیقاً در سوی خداوندگارم روانم و آهنگ سوی او دارم. پروردگارا! مرا فرزندی شایسته موهبت فرما. پس در پاسخ به درخواست او، وی را به نوجوانی بردبار نوید دادیم. و چون اسماعیل با پدر به جایی رسیدند که باید در آنجا دست به کار گردند، ابراهیم به او گفت: فرزند عزیزم! حقاً در خواب دیدم تو را ذَبَح می‌کنم، بنگر که رأی تو چیست؟ گفت: پدرم! آنچه بدان مأمور شدی به کار بند، اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت. چون هر دو در برابر امر الهی تسلیم شدند و اسماعیل را بر پیشانی بر روی زمین خواباند و دست به کار ذَبَح او شد، بدو بانگ برآوردیم: ای ابراهیم، تو خوابت را عملاً باور داشته و آن را به حقیقت پیوستی، بدینسان ما درست‌کاران را پاداش نیک می‌دهیم. این کار، آزمایشی آشکار و عاری از ابهام است. ابراهیم را با گوسفندی بزرگ باخزید کردیم. و نام نیکوی او را در نسلهای پسینان جاوید ساختیم. درود بر ابراهیم، ما درست‌کاران را این چنین پاداش می‌دهیم؛ چراکه او از بندگان باایمان ما بود. او را به اسحاق، پیامبری از زمره پیامبران صالح، مژده و نوید دادیم.»

ص: ۵۲

آری وقتی ابراهیم در مقام اجرای امر الهی برآمد و کارد به دست گرفته و بر گلوی نازک ابراهیم نهاد تا از قفا سر او را از پیکر جدا سازد؛ اما کارد از بریدن گُند و ناتوان گشت. در اثنای آن، خداوند به ابراهیم فرمود: از ادامه کار دست باز دارد. چراکه هدف از آزمایش او در پایمردی نسبت به اوامر ما کاملاً محقق گشته بود؛ و به او فرمود: معلوم شد تو در اجرای اوامر من کمترین دریغ را روا نخواهی داشت و باید به دست تو که بتها را از معابد و از دل مردم واژگون ساختی بنای کعبه که مظهر توحید و سمبل بیزاری از شرک است انجام گیرد.

گویند: روزی حضرت ابراهیم علیه السلام به مکه درآمد و وارد خانه اسماعیل شد؛ لیکن او را در سرای خویش ندید. همسر اسماعیل را - که پدر شوهر خود را نمی‌شناخت - در میان خانه یافت. از او جویای اسماعیل شد پاسخ داد که برای شکار از خانه بیرون رفته است، ابراهیم از اوضاع و احوال آنها پرسید، همسر اسماعیل گفت در سختی و تنگدستی به سر می‌بریم. و از اوضاع بد خود، زبان به شکر و گله گشود. آنگاه ابراهیم پرسید آیا ضیافتی در سرای شما انجام می‌گیرد، آیا آب و غذایی در خانه دارید؟ گفت: نه میهمانی داریم و نه آب و غذایی در خانه.

وقتی ابراهیم حالت نارضایی را در این زن احساس کرد و دید که او به آنچه خدا برای آنها مقدر کرده دلخوش نیست و از کیفیت زندگانی خود با همسرش اسماعیل خشمگین است و از ورود ابراهیم استقبال به عمل نیاورد و مقدم این تازه‌وارد سالخورده را گرمی نداشت. برای ابراهیم چنین همسری در پرورش اسماعیل ناخوش آیند می‌نمود. لذا ابراهیم به او گفت: وقتی شوهر تو به خانه بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و بگو آستانه در منزل خود را جابه‌جا کرده و آن را تغییر دهد.

ص: ۵۳

ابراهیم از راهی که آمده بود بازگشت و اسماعیل به خانه مراجعت کرد و احساس نمود جریانی در غیاب او اتفاق افتاده است. از همسرش پرسید: کسی نزد تو آمد؟ گفت: آری، پیرمردی وارد شد و چنین و چنان گفت. و درباره تو از من سؤال کرد و من واقع امر را برای او گزارش کردم.

اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی سفارش نکرد؟ گفت: چرا؛ به من گفت که سلام او را به تو ابلاغ کنم و از من خواست به تو بگویم آستانه در منزلت را تغییر دهی. اسماعیل گفت: آن پیر سالخورده، پدرم ابراهیم بوده و مرا فرمان داده که از تو جدا گردم، به خانواده خود بازگرد. اسماعیل او را طلاق داد و زنی دیگر را به همسری گرفت.

مدتی از غیبت ابراهیم گذشت، آنگاه آهنگ مکه نموده و بر سرای اسماعیل درآمد. این بار نیز اسماعیل در خانه حضور نداشت. همسر جدیدش در خانه بود و از ابراهیم استقبال کرده و به او خوش آمد گفت. ابراهیم پرسید: آیا مراسم میهمانی در خانه شما برپا می‌شود؟ گفت: آری.

همسر اسماعیل، ابراهیم را به میهمانی فراخواند و مقدم او را گرامی داشت. ابراهیم از وضع و حال آنها پرسید؛ پاسخ داد: ما در شرایطی خوب و مطلوب و فراوانی روزی به سر می‌بریم و خدای را نیز سپاس گزارده و از او اظهار رضا و خوشنودی می‌کنیم. ابراهیم گفت: وقتی شوهر تو بازگشت سلام مرا به او برسان و بگو که آستانه در خانه خود را تغییر ندهد؛ بلکه در جای خود نگاه دارد، آنگاه ابراهیم از سرای اسماعیل بازگشت.

اسماعیل شبانه به خانه آمد و همسرش برای او آمدن آن مرد سالخورده را گزارش کرد و وصف و حالش را برای اسماعیل توضیح داد و گفت: توصیه‌ای داشت که من باید آن را به تو بگویم که آستانه در را در جای خود حفظ کرده و جابه‌جایش نسازی. اسماعیل به همسرش گفت:

ص: ۵۴

او پدرم ابراهیم بوده که توصیه کرده است از تو نگاهداری به عمل آورم و از تو جدا نشوم. اسماعیل در طول حیات خویش با همین همسر، عمر خود را به سرآورد و همین همسر، مادر فرزندان است که از دیرباز گروه زیادی افتخار می‌کنند از تبار و نژاد اسماعیل بوده و هستند.

### ابراهیم و اسماعیل و بنای کعبه

حضرت ابراهیم علیه السلام مدتی دور و دراز به دور از فرزندش اسماعیل به سر برد. اما برای کاری بس بزرگ و سرنوشت‌ساز نزد فرزندش بازگشت. خدا به ابراهیم فرمان داد که کعبه را بنا کرده و آن را بازسازی کند تا به عنوان نخستین خانه‌ای که برای پرستش خدای یگانه بنیاد می‌شود، مورد استفاده قرار گرفته و آن را از نو تجدید کند.

ابراهیم در جستجوی فرزند خود اسماعیل می‌پویید که سرانجام او را در کنار زمزم سرگرم تراشیدن تیر یافت. ابراهیم و اسماعیل همدگر را در آغوش گرفتند و از شدت خوشحالی و سرور یکدیگر را لبریز از محبت و عواطف ساختند.

پس از آن که دیدار ابراهیم از فرزندش و اقامت وی نزد او، با وضع خوش آیندی ادامه یافت، فرجامش آن بود که خداوند متعال ابراهیم را مأمور ساخت خانه‌ای برای عبادت او در همان‌جا بنا کند و جای آن را خداوند به ابراهیم خاطر نشان ساخت؛ جایی که از اطراف و پیرامونش بلندتر می‌نمود و نزدیک محل و نقطه دیدار آنها بود.

اسماعیل به پدر عرض کرد: امر خداوندگار کارساز خود را اجرا کن و من نیز با تو در این کار بزرگ به همیاری برمی‌خیزم. ابراهیم بنای خانه خدا را در عهده داشت و اسماعیل سنگ و گل می‌آورد و در اختیار او می‌نهاد.

ص: ۵۵

آنگاه به اسماعیل گفت: سنگ زیبایی را بیاور تا آن را بر رکن قرار دهم و این سنگ نشانه‌ای برای مردم به عنوان مبدأ طواف آنها باشد. جبرائیل، اسماعیل را به حجرالاسود رهنمون گشت و او آن را برگرفته و در جای خود نهادند و در حالی که بنای کعبه را بالا می‌بردند، همواره این دعا را می‌خواندند: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱)

وقتی بنای کعبه با بنایی و معماری ابراهیم و کارگری اسماعیل بالا- رفت و ابراهیم سالمند از بالا- بردن سنگ احساس ناتوانی می‌کرد، بر روی سنگی- که آن را به عنوان «مقام ابراهیم» می‌شناسیم- پای می‌نهاد و وقتی ناحیه‌ای از دیوار به پایان می‌رسید، این سنگ از آن ناحیه به ناحیه دیگر جابه‌جا می‌شد و ابراهیم بر روی آن می‌ایستاد و دیوار آن ناحیه را سنگ‌چین می‌کرد. و بدینسان سنگ جابه‌جا می‌گشت تا بنای دیوارهای اطراف به پایان رسد.

گویند این سنگ از قدیم‌الایام پیوسته به دیوار کعبه بود تا زمان عمر ابن خطاب که آن را اندکی از بیت جدا کردند و در جایی که هم‌اکنون قرار دارد نهادند. قرآن کریم اشارتی به بنای کعبه دارد، آنجا که می‌فرماید:

وَاذْجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهَدْنَا اِلَى اِبْرَاهِيمَ وَاَسْمَاعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَاذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَاُمِّتْعَهُ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. وَاذِ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاَسْمَاعِيلُ رَبَّنَا

ص: ۵۶

تقبل مَنَّا اِنَّكَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

«به یاد آور زمانی را که: خانه خود را مرکز تجمع مردم و جایگاه امنی قرار دادیم و مقام ابراهیم را به عنوان محل اقامه نماز انتخاب کنید. ما ابراهیم و اسماعیل را گفتیم خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و مقیمان و راکعان و سجده گزاران، پاکیزه دارید. خاطر نشان می‌سازیم آن وقتی را که ابراهیم گفت: خداوند گارا! این جایگاه را شهر و سرزمینی برخوردار از امنیت قرار ده و به آن دسته از مردم این شهر که به خدا و روز واپسین ایمان دارند از هر بر و میوه و ارزاق ارزانی دار. خدا فرمود:

هر که در این پایگاه مقدس، راه کفر در پیش گیرد، او را هر چند اندک برخوردار می‌سازم، اما سرانجام به عذاب آتش دوزخ ناگزیرش کنم، عذابی که بد فرجامی برای انسانها است. آن زمانی را به یاد آور که ابراهیم و نیز اسماعیل پایه‌های خانه خدا و کعبه را بالا می‌بردند می‌گفتند: خداوند گارا! از ما بپذیر که تو شنوای دانایی.»

خداوند متعال طی این آیات، یاد آور نعمتی بس عظیم به قاطبه مسلمین جهان می‌گردد و آن عبارت از مقرر کردن و تحقق بخشیدن بنای «بیت‌الله الحرام» به عنوان مقصد و هدفی است که باید به دیدار آن همت گمارند و آن را به صورت مرجعی قرار داده که باید برای پرستش به سویش از دور و نزدیک بکوشند؛ چنانکه آن را قرارگاه امنی برای هر خائف و بیمناک از آسیب‌ها و تهاجم‌ها مقرر فرمود. آن که بر حرم الهی درمی‌آید هیچکسی نمی‌تواند او را بیازارد. و این حقیقت، مسأله‌ای است که از دیرباز در مورد این مکان بر سر آن به توافق رسیده بودند، و قداستی را برای آن می‌شناختند که از رهگذر آن هیچکسی را روا نبود بر حریم این

ص: ۵۷

حرم تعدی کند.

خداوند به دعای ابراهیم پاسخ مثبت داد و همه گونه ارزاق در این سرزمین، که فاقد آب بوده و بوته و گیاهی قابل توجه در آن نمی‌روید، به سوی آن کشاند؛ چنانکه این حقیقت از دوردست‌ترین اعصار تا زمان ما آشکارا جلب نظر می‌کند.

بحث ما در مسأله طواف به سرگذشت گذرای بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل انجامید و خواستیم خاطرنشان سازیم که حاجیان برگرد چه خانه‌ای طواف می‌کنند؛ خانه‌ای که مطاف فرشتگان و شمار فراوانی از انبیا تا زمان حضرت ابراهیم بود و یکتایی معبود و جودی را- که فقط و به تنهایی- درخور پرستش است در اذهان ما بیدار می‌سازد.

و چنین هدفی، ابراهیم شرک‌ستیز و بت‌شکن را درخواست می‌کرد که کانون توحید را از نو بنا و بازسازی کند؛ ابراهیمی که در جهت احیای اندیشه توحید و یکتاپرستی لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت و پیشینه مبارزات او با شرک، توأم با بانگ و فریادی آغاز شده بود که «بابل» را- که حدود سی و هفت قرن را در پرستش بتها پشت سر نهاده بود- لرزاند، فریاد و بانگی که طنین صدای آن در هر عصر و هر محیطی همواره سامعه بشری را می‌نوازد؛ زیرا پرستش بتها- این پرستش فرومایه که عقل و خرد آدمی را به ابتدال و فروهستگی سوق می‌داده و باید این چنین پرستشی را زاده و بازده خرافات و اوهام و یاوه‌اندیشی برشمرد- آثار آن حتی تا زمان معاصر که عصر پیشرفت علم و تکنولوژی است هنوز دست از سر گروههایی از مردم بر نمی‌دارد.

هنوز هم پاره‌ای از ادیان در جهان معاصر بتها را سمبل بسیاری از مقدسات تلقی می‌کنند؛ از اجرام سماوی گرفته تا جانوران زمین و پرندگان



ص: ۵۸

آسمان، تا بوزینه و افعی و فیل و گاو و جز آنها را می‌پرستند.

چه عاملی توانست بت پرستی را در گروه‌هایی از جامعه انسانی معاصر بر سر پا نگاه دارد. اگر بکاویم، انگیزه‌هایی را شناسایی می‌کنیم که پرستش بتها را برای اینان دیکته و املا می‌کند و آن عبارت از تقلید عامیانه از آباء و نیاکان و رسوم و شیوه‌های سنتی غلط می‌باشد.

قرآن بیش از چهارده قرن پیش - وقتی راجع به ابراهیم گزارشی ارائه می‌کند و عصری را از زمان این پیامبر برای ما به تصویر می‌کشد که پرستش بتها جوامع روزگار وی را زیر پوشش گرفته بود - استدلال بت پرستان عصر ابراهیم را برای ما بیان می‌کند:

واتلّ علیهم نبأ ابراهیم. اذ قال لأبیه وقومه ما تعبدون. قالوا نعبد أصناماً فنظّل لها عاکفین. قال هل یسمعونکم اذ تدعون أو ینفعونکم أو یضرّون. قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک ینفعلون (۱)

«و گزارش کارها و تلاشهای ابراهیم را در مبارزه با بت پرستی، بر مردم بخوان؛ وقتی که او به پدرخواند و گروه وابسته به خود گفت: چه چیزی را می‌پرستید؟ پاسخ دادند: بت‌هایی را که همواره چشم انتظار و امید به آنها دوخته و در برابر آنها خاکساریم. ابراهیم گفت: آیا وقتی آنها را می‌خوانید درخواست شما را می‌شنوند یا سود و زیانی عاید شما می‌سازند، دلیل شما در پرستش آنها چیست؟ گفتند: آباء و نیاکان خود را بر این سنت و رسم و شیوه یافتیم، و چون آنان چنین می‌کردند ما نیز چنین می‌کنیم و راه و رسم آنها را ترک نمی‌گوییم.»

ص: ۵۹

پاسخ مردم در برابر سؤال اعتراض آمیز ابراهیم این بود که: به انگیزه تقلید از پدران و نیاکان، بتها را پرستش می کردند؛ و علت و موجب دیگری در کار نبوده است. این پاسخ اعترافی است ضمنی که بتها نه سودی عاید می‌سازند و نه زیان و آسیبی به آدمی وارد می‌کنند.

قرآن کریم تحلیل و تعلیل دیگری را در عبادت و پرستش بت پرستان یاد می‌کند:

وقال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بینکم فی الحیوة الدنیا (۱)

«و گفت: صرفاً شما در برابر خدای یگانه و در کنار او بتها را به خاطر حفظ دوستی و مجامله با یکدیگر، برای پرستش انتخاب کردید. این انتخاب و اتخاذ شما از اعتقاد شما ریشه‌ نمی‌گیرد؛ بلکه برای نگاهبانی از دوستی متقابل شما که به زندگانی مادی شما می‌پیوندد بتها را برگزیدید تا همرنگ با یکدیگر باشید.»

انسان متمدن روزگار ما انواع و اقسام بت‌های سمبلیک را برای جوامع بشری به ارمغان آوردند که در کنار خدا به عبادت و کرنش در برابر آنها روی می‌آورند که از آن جمله:

کرنش پرستش‌گونه در برابر شخصیت‌هایی چون زمامداران و ریاست‌مداران طاغوت‌مآب دنیای شرق و غرب است که به خاطر قدرتهای دنیوی و مادی و سلطه و اقتدار، به صورت معبودانی در کنار خدا درآمدند و در پیرامون اندیشه جوامع بشری اوهام و افسانه‌هایی را به هم بافتند- و مردم نیز چون کرم ابریشم این اندیشه‌ها را بر خویشان

ص: ۶۰

تیندند- که آنان را در مصافِ خدای یگانه می‌انگارند و سخن آنان را حقایقی نقض‌ناپذیر و غیر قابل تخلف تصور می‌کنند. ترس و هراس از قدرتهایی که در کنار قدرت خداوند متعال پوچ و پوشالی است این قدرتها را به سان بتهایی هراس‌آفرین درآورده است. و وقتی در برابر صولت ابراهیمی بت‌برانداز درهم می‌شکنند، باز هم دولتمردان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در برابر آنها به خود بیم راه می‌دهند.

مگر تمام قدرتهای داخلی و خارجی دست به دست هم نداده بودند که ایران اسلامی را- با به کارگیری همه توان و نیروهایشان- از پای درآورند؛ ولی تاکنون به فضل الهی آنچه‌ان در این اندیشه شیطنی ناکام و رسوا شدند که موجب گشت ملت‌ها چهره واقعی این بتهای بزک یافته از سلاح و رزم‌افزار مدرن را درست شناسایی کرده و منظره کریه و اشمئزاز‌آور آنها را شهود کنند. انقلاب اسلامی ایران ضمن آن که آزمونی بزرگ بوده، هشدار می‌دهد که تمام جوامع اسلامی که در معیت قرآن کریم و در سایه رهنمودهای آن و پای‌بندی و پایمردی نسبت به محتوای آن می‌توان بر همه قدرتها چیره گشت. چنانکه حضرت امام راحل- قدس سره الشریف- این حقیقت را، با فداکاری خویش و در سایه قرآن کریم، اثبات فرمود.

### امام و بیداری مردم ایران و امتهای اسلامی

طلوع مبارزات حضرت امام راحل قدس سره به فرجام نیکی بارور گشته بود که نشان داد قرآن کریم می‌تواند عزت و سربلندی و شرف حاملانش را، به شرط عمل بر طبق مضامینش، برای آنان ضمانت کند.

ص: ۶۱

به منظور باز کردن این مجمل بر بیداری امتهای اسلامی به مدد پایمردی و تلاشهای نستوهانه آن بزرگ مرد تاریخ، گزارشی گذرا داریم مبنی بر این که این انقلاب- که می تواند پایدار مانده و جهان شمول گردد- ریشه در چه پایگاهی تزلزل ناپذیر دارد. قرآن- یا- برنامه صحیح و جامع زندگی برای زنده‌ها:

پیش از ورود در متن این بحث، این حقیقت را برای عزیزان گزارش می کنم که قرآن کریم برنامه‌ای روشن و عاری از ابهام و پیچیدگی برای زندگانی صحیح و جامع برای زنده‌ها است. سالها و بلکه قرن‌ها حکومت‌های طاغوتی و از پی آنها استعمار- و به قول یکی از دانشمندان معاصر «استدمار»- به خواب خرگوشی امتهای جوامع اسلامی تداوم بخشیدند و فرصتی برای آنها باقی نگذاشتند تا ببیندیشند کتاب آسمانی مسلمین برنامه زندگانی است و باید تعالیم آن را در تمام شؤون زندگانی فردی و اجتماعی و سیاسی نفوذ بخشید.

قرآن کریم فقط به زنده‌ها خطاب می کند. در این کتاب الهی هیچ خطابی و سخنی وجود ندارد که متوجه مرده‌ها باشد؛ ولی تعالیم نادرست و منافع زمامداران، دایره حکومت قرآن را به حیطه‌هایی محدود ساخت که مردم نسبت به دستورات سازنده قرآنی در غفلت و بی تفاوتی به سر می بردند و موارد استفاده از این رهنمود الهی برای زندگانی، در تنگنای آداب و تشریفاتی محدود گشت که یقیناً هیچیک از آنها رسالت اساسی این پیام آسمانی را تشکیل نمی داده و نمی دهد، به عنوان مثال:

- از قرآن کریم غالباً برای تلاوت بر سر گور مرده‌ها و یا قرائت آن در مجالس ختم استفاده می شد که احیاناً نه مرده پای بند مضامین قرآن بوده و نه او را است که مورد خطاب قرار گیرد و نه حضار مجلس ختم را اعتنایی

ص: ۶۲

به محتوای آن مبذول می‌گشته است.

به یقین وقتی بر سر گور مرده آیاتی خوانده می‌شود که: «وای بر کم‌فروشان، وای بر استهزاء کنندگان»، و یا خطاب می‌شود که: «باید از غیبت پرهیز کرد»، «نباید دروغ گفت»، «باید از خمر اجتناب کرد»، «باید از همه منهیات دست نهاد»، یا بانگ تلاوت قاری این است که: «باید نماز را اقامه کرد»، «حق بینویان و درماندگان را باید پرداخت»، «از افتادگان دستگیری کرد»، «باید از ستمدیدگان و مستضعفان حمایت به عمل آورد»، «باید با کفر و شرک و ظلم و استعمار و زور و استکبار نبرد کرد» و ... اینگونه آیات که در کنار قبر میتی که حیات و تحرک - با مرگ - از دست او ربوده شده چه پاسخی را نصیب قاری می‌سازد. اگر این مرده قادر بر تکلم می‌شد، و اگر نه با زبان حال می‌گفت: این آیات، خطاب به زنده‌ها است، از دست من کاری بر نمی‌آید، برو این سخنها را به زنده‌ها بگو. ما نمی‌گوییم قرائت قرآن برای اموات عملی نه در خور است، بلکه کاری است مستحب که محبوب حضرت باری تعالی است و تبرک به قرآن در هر حال و برای هر کس و هر چیز نیکو است؛ اما سخن این است که قرآن کریم با مرده‌ها سر و کاری ندارد.

- یا آن که این کتاب آسمانی را بر سر سفره عروس و زینت خوانی که عروسی قرآن ناخوانده و از محتوای آن بی‌خبر بوده است می‌نهادند و به همین مقدار در توجه به قرآن بسنده کرده و یا بسنده می‌کنند.

- یا آن را به منظور حفظ مسافر از خطرهای سفر، بالای سر او گرفته و با آمد و شدی چند زیر قرآن، مسافر را به سوی مقصد سفر گسیل می‌داشتند و می‌دارند و احیاناً مسافرهایی کاملاً بی‌اطلاع از حقایق قرآنی، که به همین بهره از قرآن قانع بوده‌اند.

ص: ۶۳

– یا صرفاً به نهادن قرآن در طاقچه منزل و نگهداری آن در خانه، تبرک می‌جستند و شاید برای هیچگاه این مصحف آسمانی را از هم نمی‌گشودند و به عنوان غریب‌ترین و فراموش شده‌ترین پدیده‌های خانه و منزل به شمار می‌رفت.

گرچه همین اوضاع احیاناً هم اکنون معمول و متداول است و کاری است که نباید از آن خرده گرفت، یقیناً این رابطه با قرآن کریم رابطه و پیوندی است که محبوب خدا است؛ لیکن سخن در این است که آیا خویشاوندان قرآن؛ یعنی افراد مسلمان می‌توانند اسلام و پیروی از قرآن را به اینگونه امور محدود سازند و نشان آنها از اسلام همین باشد؛ اما خود آنها در مسیری زندگانی کنند که در این مسیر نمی‌توان کمترین پیوند و خویشاوندی با قرآن را در آن جستجو کرد؟

### امام و نقش او در نفوذ اسلام و قرآن در زندگانی:

قرنها- کمابیش- موضع مسلمین در برابر قرآن موضعی بود که با قرآن کریم و اسلام پیوندی در خور قرآن، آنچنانکه باید برقرار نکرده بودند، اگر چه در بیگانگی از آن به سر نمی‌بردند. جریان تاریخ و ترفندهای استعمارگران، افکار مردم را نسبت به اسلام به بیراهه سوق داد و در اذهان آنها این اندیشه را خوش نشین ساخت که اسلام و قرآن نمی‌تواند پاسخگوی زندگانی در هر عصر و به ویژه در عصر پیشرفت تمدن باشد! و بالاخص استکبار و استعمار غرب به این اندیشه کاذب دامن می‌زد و آنچنان چهره اسلام و قرآن را در نظر خویش و بیگانه مُشَوّه و نامرغوب و نامود می‌ساخت که خویشاوندان قرآن به گسستن از این پیوند افتخار می‌کردند و صله رحم را به قطع رحم وا می‌سپردند.

ص: ۶۴

مگر خویشاوندان قرآن، آن عصرها را به فراموشی سپردند که قرآن کریم در تار و پود زندگانی مردم آن اعصار نفوذ داشت و همین برنامه قرآنی توانسته بود تمدنی را برای امت اسلامی به ارمغان آورد که مغرب نشینان بدان رشک می‌بردند و وقتی این پیوند رابه تدریج سست کردند، دوران انحطاط گام به گام آنها آغاز شد تا به صورتی درآمد که در قلب عالم اسلام؛ یعنی فلسطین، غده‌ای سرطانی به نام صهیونیست پدید آمد که ریشه‌های آن نه تنها ممالک اسلامی را می‌آزارد بلکه جهان بشریت را به ستوه در آورده است.

حضرت امام قدس سره نخست به امت بزرگوار ایران فهماندند قرآن کتاب زندگی و برنامه و دستور العمل برای زنده‌ها است که باید اوامر آن را در تمام زوایای زندگانی پیاده کرد و فهماندند که این کار امکان پذیر است؛ و با بیاناتی که از قرآن کریم الهام می‌گرفت، این حقیقت را خاطر نشان ساختند که برای رهایی از ظلم و ستم طواغیت- در ظل رهنمودهای قرآن و اسلام- می‌توان گامهای مؤثر و سازنده‌ای برداشت و این باور را در قلوب امت اسلامی ایران و امتهای جوامع اسلامی جهان باور ساختند که اسلام و قرآن عملاً می‌تواند با نفوذ در همه نواحی زندگانی، عزت و سربلندی و پیشرفت همه جانبه ملت‌ها را ضمانت کند.

یقیناً باور کردنی نمی‌نمود که رهبر انقلاب بتواند با دستی تهی از اقتصاد و بنیه مالی قابل توجه و بدون سلاح و سپاه در برابر استبداد مقتدر و سر تا پا مسلح به رزم‌افزارهای مدرن و پیشرفته، کاری از پیش ببرد. برای دنیا قابل قبول نمی‌نمود که این جنبش و قیام بتواند در مقابل همه حکومتها- که برای حمایت از حکومت و دولت جبار پهلوی دست به دست هم داده بودند- پایداری کند.

ص: ۶۵

دیدیم - علیرغم همه دسیسه های جهانی و تمهیدات محاسبه شده - انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام راحل قدس سره پیروز شد. پس از پیروزی انقلاب هم تمام قدرتها به سرکردگی آمریکای جهان خوار علیه حکومت اسلامی ایران متحد شدند؛ یعنی در واقع علیه قدرت الهی همبستگی یافتند؛ اما نتوانستند کاری از پیش ببرند و خود را در نظر مردم جهان بی آبرو ساختند، و انقلاب اسلامی موجب گردید چهره کریه استعمار و استکبار برای جهانیان افشا شود. جنگ ایران و عراق را به راه انداختند تا از این رهگذر چرخ و پَر انقلاب اسلامی را به رکود وا دارند، و از دست یازیدن به انواع و اقسام حيله ها دریغ نکردند، و خواستند از طریق محاصره اقتصادی ایران، روحیه مردم را در جهت حمایت از انقلاب اسلامی تضعیف کنند؛ اما علی‌رغم همه مشکلاتی که گریبانگیر مردم شریف ایران شده بود، پیوند آنان به انقلاب و حمایت آنها از انقلاب نه تنها رو به ضعف ننهاد، بلکه دل‌بستگی آنها به حضرت امام و آرمانهای انقلابی ایشان رو به فزونی نهاد، همه مردم دنیا ناظر بودند جوانها و تمام مردم موحد و مسلمان ایران برای حمایت از انقلاب سر از پا نمی‌شناختند و برای صیانت از دست آوردهای جنبش اسلامی ایران، بسیجیان و سربازان جوان با شور و عشق و شیدایی، به جبهه های کفر ستیز رهسپار می‌شدند. یقیناً اهداف الهی حضرت امام راحل قدس سره که تا عمق دلها و درون و جان مردم راه داشت، این خیزش شگفت آور را به ارمغان آورد. دنیا ناظر همه صحنه هایی بود که در ایران رخ می‌داد، پس از انقلاب دیدند در این سرزمین مقدس و ام‌القرای جهان اسلام مظاهر و شعائر اسلامی جا افتاده و محیطی که اسلام در همه شئون و زوایای زندگانی مردم آشکارا مشهود است فراهم آمده که تاریخ جز در صدر اسلام و اعصاری مقارن آن،



ص: ۶۶

همتایی برای چنین محیطی نمی‌شناسد. فضای خوش‌اسلام در این مرز و بوم، مشامِ امتهای سرزمینهای اسلامی را آنچنان معطر ساخت که از پی آن مسلمین جهان در فلسطین و افغانستان و مصر و الجزایر و لبنان و سودان و سایر ممالک اسلامی و حتی در اروپا (در بوسنی و هرزگوین) به راه افتادند و مردم آنچنان بیدار شدند که رعب و ترس و وحشت و حیرت را در دل سردمداران حکومت‌های طاغوتی به بار آورد.

یقیناً قدرتِ شگرفِ الهی، رعب انگیز است و انقلابی که ریشه در قدرتِ خدای مقتدر دارد هرگز خشک و پژمرده نمی‌شود، هرچند که آفاتِ زیادی بدان هجوم ببرد.

ترس و وحشتِ حکمرانان سرزمینهای اسلامی و زمامداران ممالک بیگانه از اسلام نسبت به تأثیر انقلاب اسلامی در سطح وسیع جهانی به جایی رسیده که خواب راحت را از همه آنها ربوده است و نمی‌دانند به چه ابزار و وسیله‌ای چنگ آورند و چه راهی را در پیش گیرند تا هر چه زودتر جلوی پیشروی این جریان را بگیرند؛ گاهی به تطمیع و زمانی به سلاح و رزم افزار و جنگِ کلاسیک، و به هنگامی به محاصره اقتصادی، و غالباً به تهمت‌ها و افترا و دروغ پردازیهای شرم‌آور و احیاناً مضحک و ... متوسل شده و می‌شوند و اخیراً راه چاره را در این امر یافتند که باتهاجم فرهنگی و تئوری نظم نوین جهانی! میان مردم ایران و سرزمینهای دیگر اسلامی از یکسو و انقلاب از سوی دیگر بیگانگی ایجاد کنند. این همه تمهیدات و چاره اندیشیهای مکارانه برای راکد ساختن حرکت انقلابی، ریشه در رعب و ترس دارد که سراپای حکومت‌های هوس خورده جهان را فرا گرفته، رعبی که اگر منشأ آنرا جستجو کنیم باید آنرا در طرز تفکر الهی حکومت و امت جمهوری اسلامی جستجو کرد؛ چرا که این خدای مقتدر

ص: ۶۷

هست که این امت را برای مطامع جهانخواران، بیم آفرین و پر قدرت و توانمند شناسانده، چون خدا در تار و پود تحرکهای آنان راه یافته و توانشان از توان بی کران الهی مایه می‌گیرد، پس این خدا است که در دل این جباران گرفتار شرک و زمامداران فتنه جو رعب افکنده است:

سَنَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ... (۱)

«در دل‌های مردمی که کفر و حق پوشی را پیشه خود ساختند به خاطر روحیه شرک و چند انگاری مبدأ قدرت - که بدان دچارند - رعب و ترسی نگران کننده ایجاد خواهیم کرد».

با توجه به همین نکته بود که امام راحل - طیب الله رمسه - با قاطعیت می‌فرمود: «آمریکا [بزرگترین ابر قدرت جهان در برابر قدرت خدا] هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». نه تنها آمریکا نمی‌تواند هیچ غلطی بکند، دنیا را یارای آن نیست که کوچکترین غلطی از خود در برابر توان بی کران الهی نشان دهد.

در اینجا جریانی به خاطر رسیدن در سال ۱۳۶۴ شمسی که مرا توفیق زیارت بیت‌الله‌الحرام دست داده بود در مدینه، روزی به اتفاق قاریان جمهوری اسلامی ایران با دعوت قبلی به دیدار «مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف» رفتیم، این مجمع مؤسسه‌ای است که (در آن زمان) سالیانه قرآن کریم را با تیراژ بیش از میلیون، در قطع‌های مختلف و بیشتر در قطع رقعی و وزیری به چاپ می‌رساند، و نوارهایی از قرآن ضبط می‌کرد. بعد از بازدید کوتاه و پذیرایی ساده، این مجمع را ترک گفتیم. روز دیگر همراه یک تن از قراء و فرد دیگری از حاجیان کاروان، دوباره با

ص: ۶۸

دعوت قبلی رهسپار این مجمع - که در بیرون مدینه تأسیس شده بود - رفتیم. این بار نیز مانند دیدار قبلی مذاکرات ما با عبدالرحمن بن عبدالله بن عقیل، مدیر عامل این مجمع در گرفت.

در این روز دو تن از رجال دینی - سیاسی اردن نیز حضور داشتند.

عبدالرحمن با چهره‌ای حق به جانب، انتقادات خود را با خرده گیری از انقلاب اسلامی بدین نحو آغاز کرد که چرا باید دو کشور مسلمان با هم جنگ کنند و این کار مرضی خدا و رسول نیست؟ به او پاسخ دادیم که شما از توده مردم و عامی نیستید و می‌دانید که ما این جنگ را آغاز نکردیم؛ بلکه این صدام بود که با بهانه های بی اساس به ایران یورش آورد و به حریم مملکت ما در حد وسیعی تجاوز نموده و عرصه گسترده‌ای از آن را اشغال کرد. گناه ما این بود که در مقام حمایت از اسلام و قرآن، انقلاب کردیم، و چون خواستیم از حیثیت قرآن صیانت کنیم، صدام بازیچه دست آمریکا قرار گرفت و به مملکتی که می‌خواست با حکومت قرآن سروسامان یابد تجاوز کرد. به عبدالرحمن خاطر نشان ساختم که باید ببینید چه کشورهایی به صدام در ادامه جنگ با ایران کمک می‌رسانند.

مگر نه این است کشورها و یا دولتهایی که دشمن اسلام و قرآن هستند بی دریغ به صدام کمک مالی می‌کنند و سلاحهای مخرب در اختیار او قرار می‌دهند. صدام دارد با اسلام و قرآن می‌جنگد نه با ایران.

آیا شما جنگ با اسلام و قرآن را تأیید می‌کنید و چون می‌دانم شما فرد مطلعی هستید این حقیقت را قلباً باور دارید. پاسخ داد: قبول دارم و حتی می‌گویم صدام ملعون است؛ ولی آمریکا از او حمایت می‌کند و شما توان مقابله با آمریکا را ندارید علاوه بر این جان و مال مردم و اقتصاد مسلمانان بی جهت هدر می‌رود! به او پاسخ دادم قدرت آمریکا بالاتر است یا قدرت

ص: ۶۹

خدا؟ یار و یاور ایران خدا است، نه تنها هیچ کشوری به ایران، که برای خدا قیام کرده، کمترین مددی نمی‌رساند، بلکه عمده ممالک غنی و نیرومند به صدام برای فرو پاشی انقلاب اسلامی، پیوسته و بدون وقفه کمک می‌کنند و حتی برخی از ممالک اسلامی برای کمک به صدام سرباز و سپاه به عراق می‌فرستند. جمهوری اسلامی ایران با اتکا به خدا، به دفاع از کشور خود و نگاهبانی از اسلام و قرآن برخاسته و قدرت آمریکا و همه قدرتهای دیگر را در مقابل اقتدار الهی پوچ و ضعیف می‌داند. اگر بنا باشد در کنار قدرت خدا از قدرت آمریکا هراس به خود راه دهیم، بهتر است به جای «الله اکبر» بگویید «آمریکا اکبر!»، و نماز خود را با چنین طلوعه‌ای افتتاح کنید.

دو تن از رجال اردنی که به حرفهای بنده گوش فرا می‌دادند، تا اندازه‌ای تحت تأثیر قرار گرفتند و از حدت و حرارت پرخاشهایی که پیشتر ما را با آن هدف قرار می‌دادند قدری کاستند.

گفتم شما که متولی طبع و ضبط قرآن در این مؤسسه عظیم هستید، به چه منظوری به این کار روی آوردید، آیا قرآن را از آنرو به چاپ می‌رسانید و یا کاستهای نوار بی‌شماری از قرآن فراهم می‌آورید تا مردمی که برای احیای مضامین قرآن قیام کرده‌اند مورد انتقاد قرار دهید و احیاناً به مخالف و دشمن قرآن کمک کنید؟

شما می‌دانید- چون اهل سیاست و اهل علم هستید- جنگ با ایران یعنی همان جنگ با قرآنی است که برای چاپ و ضبط آن بودجه‌ای عظیم هزینه می‌کنید. بیایید به ایران و ببینید که از برکات انقلاب، قرآن چگونه بر فضای ایران حاکم است، از آن همه بی‌حجابیها و بی‌عفتیها و کاباره‌ها و مراکز فساد که در این مملکت وجود داشت، اثری به جای نمانده، و

ص: ۷۰

فضا، فضای اسلام و قرآن است. میان امیر و رهبر ما با رهبر خود و رهبرهای ممالک دیگر اسلامی مقایسه کنید، آیا نه این است که امیر ما مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خلفاء دیگر آنچنان ساده زندگانی می‌کند که فقیرترین افراد در نقاط دورافتاده طرز زندگانی خود را با زندگانی بسیط رهبرشان قیاس کرده و خود را تسلی می‌دهند.

از این حقیقت همه شما اطلاع دارید، اطلاع دارید که رهبر بزرگوار ما چگونه زندگانی می‌کند، یکنوع زندگانی که کوچکترین هوا و هوس و آز و طمع مادی بدان راه ندارد و خدا در تمام زوایای زندگانی این شخصیت بزرگوار، کاملاً مشهود است و جز خدا از هیچ قدرتی هراس ندارد، و جز برای خدا حبّ و بغضی را در او نمی‌توان یافت.

احساس کردم اشک از دیدگان ایندو تن از رجال اردن سرازیر شده و مرا به آغوش کشیدند و بر تن و برم بوسه نثار می‌کردند و از من سخت شرمسار بودند که چرا در بادی امر پرخاش جویانه با من مواجه شدند.

آنگاه ادامه دادم که به حکم *فَأَنْبَغَتْ أَحَدِيهِمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقاتلوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ (۱)*

باید کشورهای اسلامی با صدام- که به اعتراف شما متجاوز و باغی است- به جنگ بر می‌خاستند، نه تنها صدام را تنبیه نکردند و نکردید؛ بلکه تجاوز او را مورد تأیید قرار دادید.

آیا این تأیید و تشویق شما از تجاوز و تعدی به یک مملکت اسلامی که برای اسلام و قرآن قیام کرد، مخالف با حکم قرآن نیست؟ همین قرآن از شما بازخواست خواهد کرد که چرا چنین موضعی را با جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفتید.

ص: ۷۱

بحث و مذاکرات ما تا ساعت مربوط به وقت فضیلت اقامه نماز عصر ادامه یافت، و آنچنان عواطف دینی آنان را برانگیخت که نمی‌خواستند ما آنها را ترک گوئیم و با اصرار و پافشاری از من دعوت به عمل آوردند امامت جماعت نماز عصر را در این مجمع به عهده گیرم، من هم پذیرفتم و نماز عصر را دقیقاً به سبک شیعه - با اقتدای انبوه کارکنان مجمع - اقامه کردم و هنگام ترک مجمع، این دو فرد اردنی، احساسات گرم و صمیمیت خود را بدرقه راهمان کردند.

باری امام راحل - اعلی‌الله مقامه الشریف - با این که آن‌طور که باید و شاید شناخته نشده‌اند آنچنان در جوامع اسلامی و قلوب مردم امت‌های ستمدیده عالم راه یافته‌اند که در یکی از ممالک اروپایی اعلامیه‌ای را از راه بسیار دور با خطوطی بسیار درشت برای بنده خواندند که حضرت امام را به عنوان بزرگترین رهبران و حامیان مستضعفان قرن، خاطر نشان ساخته بود؛ این اعلامیه بر ستونی در چندصد متری از دور قابل خواندن می‌نمود، این اعلامیه را در ایتالیا بر استوانه پر عرض و طول رؤیت کردم.

امام همه ملت‌های اسلامی و حتی غیر اسلامی را بیدار کردند. بیدار کردند که مسلمین می‌توانند در سایه پایمردی و پای بندی به اسلام، مجد و عظمت و عزت از دست رفته خود را دوباره باز یابند.

حضرت امام آنچنان سیاست جهانی را متحول ساختند که سیاستمداران عالم را به خود مشغول کرد و از آغاز انقلاب تا کنون کمتر گزارشهایی به گوش می‌خورد که در آنها از انقلاب اسلامی و مسائل مربوط به ایران مطلبی وجود نداشته باشد؛ و این نشان می‌دهد سردمداران بزرگ جهان نمی‌توانند از فکر و ذکر جمهوری اسلامی ایران، خود را برهانند و همواره سرگرم تدابیری هستند که مبادا از سوی آرمانهای

ص: ۷۲

انقلاب اسلامی به مطامع آنها آسیبی وارد شود.

این اواخر، سلمان رشدی خبیث را شارژ کردند تا اسلام و قرآن و سرانجام انقلاب اسلامی را مخدوش سازند و هم اکنون در این اندیشه‌اند که این جرثومه پلید را چگونه نگاهبانی کنند، و با تلاشهای گرفتارِ تناقص، هر دم به تدابیری دست می‌یازند تا در تأیید نوشته‌هایش کاری صورت دهند.

دنایای استکبار مانند کلافی سر درگم گرفتار کارها و یاوه‌هایی چون گره‌هایی کور شده، و به سان زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله که مشرکین نمی‌دانستند برای مبارزه با قرآن چه کنند؛ گاهی قرآن را شعر، و زمانی سحر و چندی آن را اسطوره و به هنگامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مجنون قلمداد می‌کردند و دیدند از این کار نتیجه‌ای نمی‌گیرند به جنگ با آن حضرت و طرفدارانش آغاز کردند و ناگزیر در برابر قرآن تسلیم شدند.

تاریخ در زمان ما تکرار شده؛ مستکبران جهان با بهانه‌هایی واهی به انقلاب اسلامی یورش آوردند؛ و حتی دیدند با جنگ نیز کاری از آنها ساخته نیست؛ سلمان رشدی را سراغ انقلاب فرستادند؛ ولی انقلاب اسلامی و دنیا چنان او را وادار به عقب نشینی کرد که تا عمر دارد پیوسته باید به این عقب نشینی ادامه دهد، تا جثه منحوسش تا زیر خاک عقب نشینی کند و هر چه زودتر به عمر نگویند خاتمه دهند.

راستی اگر ما در تداوم بخشیدن آرمانهای حضرت امام، پایمردی کنیم چه قدرتی را یارای آن است که آوای الهی ما را خفه کند. یریدون لیطفنوا نورَ اللّهِ بأفواهِهم واللّهُ مُتَمَّ نوره ولو کره الکافرون؛ (۱)

ص: ۷۳

«می‌خواهند نور خدا را با یاوه‌گویی‌های خود به خاموشی وادارند، و این خدا است که نور خود را کامل می‌سازد، هر چند که کفرپیشه‌ها را ناخوش آیند باشد.»

ما باید این نعمت عظیم انقلاب را پاسداری کنیم و قدر آن را بدانیم و جلوی هر عاملی که این برکت الهی را آسیب پذیر می‌سازد بگیریم، مردم دنیا به پایمردی امت فداکار ایران در ادامه راه حضرت امام چشم دوخته‌اند، تا با خیزش‌های خود، زیر سایه حکومت‌های اسلامی آسایش و امنیت روحی و معنوی و مادی و دنیای را بر زندگانی خود حاکم سازند، به این امید که خداوند متعال رهبر بزرگوار و فقیه عالی مقام ما حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای - متع الله المسلمین بطول بقائه الشریف - را از سلامت و طول عمر و توفیق در ادامه راه امام راحل بر خوردار سازد، سخن را درباره «امام و بیداری مردم ایران و امت‌های اسلامی» به پایان برده و از آن جهت از بحث طواف در مطاف، به این سو کشانده شدیم؛ چرا که خواستیم مساعی و تلاش‌های پی‌گیر آن حضرت را در خاطره‌ها تجدید کنیم، و با طوافی بر پیرامون شمع وجود اندیشه‌هایش، هر چند کوتاه، ادای وظیفه نماییم.

### به مطاف کعبه بازگردیم و بر گرد آن، طواف را پی‌گیریم

حاجی راست که در هر یک از طواف‌های «نساء» و «زیارت»، هفت شوط پیرامون کعبه، گردش را از نقطه محاذی «حجر الأسود» آغاز کرده و ادامه دهد و باید شرایط اقامه نماز؛ از قبیل طهارت از حدث و خبث و پلیدیهای ظاهری و باطنی در جامه و تن و بدن و مطاف و نیز ستر عورت را در خود احراز کند؛ هر چند که طهارت یاد شده در طواف واجب شرط



ص: ۷۴

است و در طواف استجبایی ضرورتی ندارد. باید نیت کند و از حجر الأسود آغاز کرده و طواف را بدان پایان برد. باید خانه خدا را در محاذی سمت چپ بدن خود، به هنگام طواف قرار دهد و طواف خود را میان کعبه و مقام ابراهیم برگزار نماید.

مستحب است طواف را با سکنیه و وقار انجام دهد و گامهای کوتاه بردارد و خود را تا می‌تواند به کعبه نزدیک سازد و بر روی «شاذروان» هنگام طواف گام نهد؛ چرا که «شاذروان» یعنی برآمدگی پایین دیواره‌های کعبه، جزئی از کعبه به شمار است. اگر میسور بود در هر شوطی حجر الاسود را با نثار بوسه و دست کشیدن استلام کند و همه ارکان کعبه: (رکن اسود، رکن شامی، رکن غربی، و رکن یمانی) به‌ویژه، رکن اخیر را در آغوش گرفته و بدانها چنگ آورد.

با شروع طواف، وقتی به باب کعبه می‌رسد، خویشان را در کنار مظهري از درگاه الهی احساس می‌کند، در کنار چنین درگاهی است که سزا است فقر و بینوایی و نیازمندی خود را در این جایگاه به خداوند متعال عرضه دارد و همت خویش را در عرض حاجت بر فرازد و نیازی بس بزرگ و حاجتی سترگ را با حضرت باری تعالی در میان گذارد و به خدا عرض کند:

«سائلک، فقیرک، مسکینک ببابک، فتصدق علیه بالجنه. اللهم البيت بیتک، والحرم حرمک، والعبد عبدک. وهذا مقام العائذ المستجیر بک من النار، فأعتقنی ووالدی واهلی وولدی وإخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یا کریم».

«خدایا! خواهنده و گدای تو، فقیر و تهی دست تو، مسکین و بی‌نوای تو در کنار درگاه تو برای درخواست حاجت آمده، پس بوستان بهشتی را به

ص: ۷۵

عنوان صدقه و موهبتی حاکی از صداقت، بدو ارزانی دار؛ و با این عطا و بخشش بر او منت گذار. بار خدایا! خانه، خانه تو است. حرم، حرم تو است. و بنده، بنده تو است. اینجا پایگاه پناهنده و خواهان امان و زینهار از آتش دوزخ، آنهم به مدد تو است. پس من و پدر و مادر و خاندان و فرزندان و برادران با ایمانم را از این آتش رهایی بخش؛ ای خدایی که با جود و کرامتی»  
 آنگاه که برابر میزاب و ناودان می‌رسد؛ یعنی به جایی می‌رسد که باران رحمت الهی با تجمع در بام کعبه از این نقطه فرو می‌ریزد، بارانی که ارزاق و نعمتهای زمین مدیون ریزش آن است و وسیله شست و شو از پلیدیهاست و دور ساختن ناپاکیها و ناپاکها است، چنین بخواند:

«اللَّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَوَسِّعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالَ، وادراً عَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرَّ فِسْقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ». «بار خدایا! وجودم را از آتش دوزخ رهایی بخش و از روزی حلال بر من گسترده و فراوان گردان و شرّ گناه پیشگان عرب و عجم و جن و انس را از من دور نگاهدار و از آسیب آنها مرا در حمایت خویش قرار ده.»  
 و در همان حال که برای طواف، گامها را به جلو می‌راند بگوید:  
 «اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ فَقِيرٌ، وَإِنِّي مِنْكَ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلَا تُبَدِّلْ اسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي»  
 بار خدایا! تحقیقاً مرا به تو نیاز است و مسلماً از تو بیمناک و به تو پناهنده‌ام؛ پس اسم و رسمم را جا به جا نفرما و جسم و تنم را دگرگون مساز.»

ص: ۷۶

و به هنگام رسیدن به رکنِ یمانی که در خویشتن آمادگی بیشتری احساس می‌کند، خدای را به اسمِ اعظمِ او یاد کند؛ چرا که اسمِ اعظمِ او برای همه امور مهم، کار ساز و نیز گشاینده هر گونه مشکل و معضلی است، سزا است این چنین خدای را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُمَشَى عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ؛ كَمَا يُمَشَى بِهِ عَلَى حَيْدِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ عِنْدَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ، إِذَا دُعِيَ بِهِ أُجِبْتَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلَ مُحَمَّدٍ.»

«خداوند گارا! از تو درخواست می‌کنم به آن نامی از تو که بر امواج بلند آب چنان می‌توان راه در نوردید که در جاده‌های هامون و هموار. و از تو می‌خواهم به آن نامی از تو که نزد تو برای بشر نهان مانده و در خواستِ خود را با نامی از تو در میان می‌گذارم که بسی بزرگ و بسی بزرگ و بسی بزرگ از بزرگتر است، نامی که اگر بدان تو را بخوانند به در خواست کننده پاسخ مثبت می‌دهی و اگر از رهگذر آن به درگاه تو روی آورند خواسته‌هایشان را بدانان اعطا فرمایی. با این نامها تو را می‌خوانم که بر محمد و خاندان او درود فرستی.»

و پس از آن هر گونه حاجتی که دارد به خداوند متعال عرضه کند.

وقتی خود را نزدیک «رکنِ یمانی» یافت، در هر شوطی آن را در آغوشش گرفته ببوسدش و بر پیامبر و خاندانش درود فرستد. و میان این رکن و رکنِ اسود- که حجرِ الأسود بر آن نصب شده است و در آن جای دارد، خیر دنیا و آخرت- هر دو- را از حضرت باری تعالی درخواست کند و بگوید:

ص: ۷۷

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

در شوط هفتم در «مستجار»- که نزدیک رکن یمانی و محاذی باب کعبه است- درنگ کند، دستهایش را بر دیوار کعبه بگشاید و بگسترده، گونه‌ها و شکمش را بر کعبه نهد و برای این که خاکساری و تواضع خویش را به خداوند اظهار دارد و زبان به ناتوانی خویش بگشاید، با این مقال با حضرت خداوندگار خویش گفتگو کند که:

اللَّهُمَّ الْبَيْتَ بَيْتِكَ، وَالْعَبْدَ عَبْدَكَ، وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ إِنِّي حَلَلْتُ بِفَنَائِكَ فَاجْعَلْ قِرَائِي مَغْفِرَتِكَ، وَهَبْ لِي مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَاسْتَوْهِنِي مِنْ خَلْقِكَ

«بار خدایا! این خانه، خانه تو است و این بنده بنده تو است، و اینجا پایگاهی است که به تو از آتش دوزخ از رهگذر آن باید پناه بریم.»

پروردگارا! من بر حریم تو فرود آمدم و پذیرایی تو از من، آمرزش تو باشد، و آنچه میان من و تو است برای من بیخشای.»  
به دنبال این دعا، هر چه از خدا می‌خواهد با او در میان نهاده و بر گناهان خود در برابر خداوند گارش اعتراف کند. و به دنبال دعا و درخواست و نیاز خود همه عوامل خوشبختی خود را از آن حضرت باری تعالی دانسته و رهایی از آتش دوزخ را به عنوان آخرین درخواست و مهمترین حاجات به خدا عرضه دارد و با خدا که برآورنده همه نیازها است این حوائج را بدینسان در میان گذارد:  
«اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ وَالْفَرْجَ وَالْعَافِيَةَ. اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي وَاعْفُرْ لِي مَا أَطَّلَعْتُ عَلَيْهِ مِنِّي وَخَفَى عَلَيَّ خَلْقَكَ، أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنَ النَّارِ.»

ص: ۷۸

«بار خدایا! رفاه و آسایش و گشایش و سلامت از ناحیه تو است، بار خدایا! تحقیقاً عمل نیکم کم رمق و ضعیف و ناچیز است آن را به نفع من دو چندان ساز و از اعمال بدی که بدانها دست یازیدیم و فقط تو بر آنها آگاهی و بر خلق تو پنهان است در گذر، و به تو از آتش دوزخ پناه می‌خواهم.»

و هر چه بیشتر دعا کند و فراوان از خدا در خواست نماید. آنگاه به استلام «رکن یمانی» و رکنی که حجر الاسود در آن قرار دارد روی آورد و بر آنها بوسه زند و طواف را با این دعا به پایان برد که:

«اللهم قنّعی بما رزقتنی وبارک لی فیما آتیتنی»

«بار خدایا! مرا بدانچه ارزانی داشتی قانع و راضی گردان، و در آنچه به من عطا فرمودی برکت و فزونی به هم رسان.»

وقتی از طواف فارغ گشت، مقام ابراهیم را آهنگ نماید و در آنجا دو رکعت نماز گزارد؛ البته مقام ابراهیم را به هنگام نماز پیش روی خود قرار دهد و در رکعت اول بعد از حمد، سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد (الکافرون) را قرائت کند و پس از تشهد و تسلیم، خدای را سپاس گوید و بر محمد و آل او درود فرستد و از خداوند متعال درخواست کند طواف او را به شرف قبول نائل سازد و آن را آخرین کار او قرار ندهد، بلکه بارها وی را به توفیق زیارت خانه‌اش و طواف برگرد آن مفتخر گرداند و در مقام حمد و ستایش الهی و درود بر پیامبر و آل او و درخواستهایش، دعایی را این چنین بخواند:

«الحمد لله بمحامده کلّها علی نعمائه کلّها حتّی ینتهی الحمد إلی ما یحبُّ و یرضی اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد،

ص: ۷۹

وَتَقْبَلُ مِنِّي وَطَهَّرَ قَلْبِي وَزَكَّ عَمَلِي».

«سپاس از آن خدا با تمام انواع آن، سپاس بر تمام نعمتهایش (سپاسی که به آنچه محبوب و مَرْضَى خداست به فرجام رسد). بار خدایا! بر محمد و آل او درود نثار فرما، و از من بپذیر، و قلبم را از هر آلاشی پاکیزه گردان، و عملم را به برکات خود از هر پلیدی و پلشتی، به رشد و نموّی رهیده از آفتی سترده ساز».

باید همه خود را در دعا به کار گیرد، آنگاه به سوی حجر الاسود به راه افتد و آن را استلام کرده، ببوسد و یا با دست خود در سوی آن نشان و اشارت رود، و آنچه پیشتر به خدا عرضه داشته تکرار کند.

باید توجه داشت که «طواف» یکی از ارکان حج و عمره است که اگر عمداً ترک شود حج و عمره شخص باطل و فاقد اعتبار و ارزش می‌گردد؛ چنانچه از روی نسیان و فراموشی انجام نگرفته باشد می‌تواند بعد از مناسک حج با قضا، آن را جبران نماید. و اگر بازگشت به مکه و قضای طواف، دشوار و مستلزم تحمل مشکلاتی گردد، می‌تواند دیگری را به عنوان نایب خود در این وظیفه انتخاب کند تا به جای او طواف به جا آورد. (۱)

چنانکه اشارت رفت «طواف به منزله نماز است؛ لذا باید حج گزار، قلب خود را از تعظیم و خوف و رجاء و محبت سرشار سازد» (۲) و باید بداند که این طواف به سان تحیت و تهنیت به نخستین خانه‌ای است که به

۱-۱- المحجّه البيضاء، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲-۲- الحقائق: فیض کاشانی، ص ۲۷۷.

ص: ۸۰

منظور پرستش خدای یکتا بنا شده و تکریمی است به یکی از مظاهر توحید و یکتا پرستی.

و چون حاجی، کعبه و جلوه‌گاه معشوق و معبود خود را می‌بیند، عاشقانه همچون پروانه گرد شمع مظهر حقیقی پاک که خدای متعال است به گردش در می‌آید و آنقدر بر پیرامون این شمع به گردش و پرواز روحی ادامه می‌دهد تا بال و پر تمایلات عصبی به دنیا و اخلاق و دل‌بستگی به آن بسوزد، و چون خاکستر در تند باد جماعت انبوه طائفین از پیرامون دل و جانش بپراکند و هر چه ناخالصی در وجودش راه یافته زدوده و سترده شود، و وجودش سراپا عشق به خدا گردد.

حجر الاسود نقطه آغاز و مبدأ این طواف است؛ استلام و تقبیل آن عبارت از کاری است که از عشق و علاقه به مبدأ حقیقی عالم، یعنی آفریدگار جهان بازگو می‌کند. امتی که شبانه روز به صورت تکلیف واجب و الزامی باید پنج بار به سوی این خانه که عالترین مظهر توحید است نماز را اقامه کند شایسته می‌نماید با طواف پیرامون بنائی که ابراهیم برای شرک زدایی و ترویج توحید پی‌ریزی کرده است اظهار ادب نماید.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: «باید حاجی بداند در طواف، خود را به فرشتگان مقربی که پیرامون عرش را احاطه کرده و بر گرد آن طواف می‌کنند همانند ساخته است. نباید تصور کند که هدف از این طواف آن است که کالبد و بدن خود را پیرامون کعبه به گردش در آورَد؛ بلکه مقصود این است قلبش از رهگذر ذکر و یادِ صاحبِ خانه به گردش و چرخش افتد تا ذکر جز به او ابتدا نشود و جز به او خاتمه نیابد؛ چنانکه طواف کننده طواف را از خانه و حجرالاسود آغاز و بدان ختم می‌کند.

آری طواف، نشانگر اوج محبت و مُنتهای عشق الهی در عبادت و

ص: ۸۱

پرستش است، و پیدا است که این طواف در تنگنای حرکت فیزیکی و گردش صوری و ظاهری و مادی محدود نیست، و باید قلب و دل آدمی در پویش و گردش و در جستجوی خدا باشد. خانه خدا و طواف تن و اندام نمودارِ خدا و چرخش روح و دل می‌باشد، و چنانکه اشاره خواهیم کرد. طواف تن و اندام در عالم شهود نردبانی است به عالم غیب و ملکوت.

نکته قابل توجه در انجام این فریضه پرشور، که جلوه و نمایانگرِ کمالِ عبودیت و بندگی و محو شدن در جمال ربوبی است، این است که در میان جمع و انبوه انسانها برگزار می‌شود. طوافِ جمعی جلوه‌ای است از تجمع و همبستگی مردم با یکدیگر تا به مدد قلبهای پاکی که با اصحاب و خداوندگارانِ آن با او همراهی می‌کنند بتوان در پیشگاه پروردگارِ قربی به هم رسانده و خواسته‌های او در کنار جمع به استجابت و پاسخ مثبت بارور شود؛ و با سپردن خود به انبوه طائفان در گردابِ انسانیت محو شده و با از خود گذشتن و به جمع پیوستن، خدای را باز یابد.

طواف نمایشی است از عبادتِ جمعی که باید طائف، خویشان را ناگزیر از هماهنگی با برادران ایمانی خود ساخته و از تک روی بپرهیزد، تن را از تنهایی و استقلال برهاند؛ چنانکه باید دل را از استبداد و انزوا از دیگران رها سازد. او نمی‌تواند در جهتِ مخالفِ با دیگران بچرخد چنانکه نمی‌تواند راهی برای خود در جهتِ مخالفِ ایده آنان بیوید. این حرکت موزون و زیبا و دل انگیز و سامان یافته، هشداری به مسلمین است که تجمع و همبستگی و همراهی را در هیچ امری از امور زندگانی مورد غفلت قرار ندهند که تفرقه و تکروی، آنان را طعمه گرگان خونخوار قرار داده و دشمنانِ سوگند خورده قرآن و اسلام چون لاشخوران و کفتاران بر



ص: ۸۲

سر این طعمه روی آورده و آنها را از هم دریده و کیانِ اسلام و مسلمین را در معرض ضعف و نابودی قرار می‌دهند. طواف پیرامون «بیت عتیق»، خانه آزاد و آزاد کننده انسان از هر اسارتی، انجام می‌گیرد؛ خانه‌ای که هیچ جباری نمی‌تواند آنرا مقهور و مغلوب سازد؛ خانه‌ای که خدا برای ابد آنرا از ویرانی و فرسودگی نگاهبان است، و همواره معمور و آبادان- از زمان ابراهیم و تا همیشه- و رهیده و آزاد از هر گزند و آسیبی است. مردمی که گرد چنین خانه‌ای دوش به دوش یکدیگر هر ساله به طواف می‌پردازند نباید آسیب و گزند بر آنها وارد شود و مغلوب و مقهور دشمنانشان واقع شوند. مگر این شعارها و مناسک دینی بدون هدف و آرمانهای سازنده‌ای تشریح شده است. این بیت از هر جهت عتیق است، خانه‌ای بس کهن که هرگز ویرانی بدان راه نیافت و برای همیشه بدان راه نمی‌یابد.

مرحوم طبرسی می‌گوید: بیت عتیق، یعنی کعبه؛ از آنرو به «بیت عتیق» نامبردار شده، چون:

- هیچ بنده‌ای مالک آن نمی‌گردد، و از این که به تملک احدی در آید آزاد می‌باشد.

- یا از آن جهت، از اینکه هر جباری توانمند بتواند آنرا ویران سازد آزاد و مصون است، و کسی را یارای آن نیست که بدان آسیبی وارد سازد و هیچ جباری قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله، آهنک تخریب و براندازی آن ننمود مگر آن که خداوند آنرا هلاک و نابود ساخت. و این که حجاج آنرا ویران کرد و بار دیگر آنرا بنا نمود از برکت پیامبر ما صلی الله علیه و آله دچار هلاک نگردید؛ زیرا خداوند سبحان به برکت این خانه، امت اسلامی را از استیصال و درماندگی ایمن فرموده است.

ص: ۸۳

- گویند از آن جهت «بیت عتیق» نام دارد، چون از طوفان در زمان حضرت نوح علیه السلام مصون ماند، در حالی که همه نقاط گیتی جز این خانه دستخوش غرق گشت.
- و یا آن که چون کهن و قدیمی است «بیت عتیق» نام گرفت؛ زیرا نخستین خانه‌ای است که خداوند متعال آن را پی نهاد و آدم ابوالبشر ساختمان آن را بنیاد کرد، آنگاه حضرت ابراهیم علیه السلام بازسازی آن را به عهده گرفت. (۱)
- ابوالفتوح رازی - رضوان الله تعالی علیه - گوید: برای آن «عتیق» خواندند آن را که:
- آزاد است، و هرگز مملوک نشود، و آن را مالک نبود از آدمیان. و مجاهد نیز همین گفت.
- ابن زید گفت: برای آن که قدیم است؛ و قدیم «عتیق» بود و دیرینه در عتق و قدم او آن است که هُوَ أَوْلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ و يقال: «سَيْفٌ عَتِيقٌ و دینارٌ عَتِيقٌ».
- بعضی دگر گفتند: برای آن که بر خدای، کریم است «لِکَرَمِ أُمَّتِهِ عَلَی اللّٰهِ. و العَتِيقُ، الکرَم» عتق، کرم باشد. من قولِهِمْ: «فَرَسٌ عَتِيقٌ» ای کریم.
- و امام باقر علیه السلام گفت: «برای آن که آزاد بود در ایام طوفان نوح؛ چون همه جهان غرق شد». (۲)
- بنابراین «بیت عتیق» مظهر هر گونه آزادیها و رهاییها و آسیب

۱-۱- مجمع البیان لعلوم القرآن، طبرسی، طاسلامیه ۷: ۸۲. و نیز بنگرید به: کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۱.

۲-۲- روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۱۳۶.

ص: ۸۴

ناپذیریها و دارای سابقه‌ای دیرینه و ریشه‌دار تا زمان حضرت آدم علیه السلام است؛ طواف بر گرد چنین بیتی باید امتی آزاده و آسیب‌ناپذیر را سازمان‌دهی کند و باید از حقیقت نهفته در این بیت برای رهایی از یوغ استعمار و استعمار الهام گیرد؛ باید این امت به گونه‌ای سامان یابد که هیچ قدرت و نیرویی حتی خیال تجاوز به حریمش را در سر نپروراند و هرگز نتواند ضعف و زبونی او را موجب گردد. باید این طواف را با توجه به هدفی که در آن وجود دارد و نکات و لطایفی که بیت و کعبه حامل آنها است برگزار کرد، صرفاً گردش و چرخش فیزیکی نباشد، بُعدهای متافیزیکی را باید در هر گامی که به هنگام طواف نهاده می‌شود در مد نظر گرفته و آن را در محیط اندیشه خود زنده کرد.

اسلام امتی را درخواست می‌کند که تسلط نا پذیراند لن یجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً. (۱)

چرا ما با داشتن چنین رموز و نکات و سمبلهای گویا و سازنده در جهان اسلام، شاهد بردگی حتی دولتمردان آن باشیم، دولتمردانی که عیب و بردگانی مزدسان به اربابان خود هستند.

واقعاً شرم آور است امتهای اسلام با داشتن ثروتهای سرشار روزمینی و زیرزمینی بدینسان که می‌دانیم در فقر و ضعف وزبونی به سر می‌برند، و با داشتن «بیت عتیق» و آزاد و آزادی بخش، این چنین در استیصال ساخته استعمار استدمارپیشه، با زندگانی اسف‌آوری سر و کار داشته باشد.

باری، فیض کاشانی می‌گوید:

«ونیز باید بدانند طواف برخوردار از شرافت و کرامت، همان طواف قلب در پیشگاه حضرت ربوبی است و خانه خدا؛ یعنی کعبه نمونه و

ص: ۸۵

مظهري است پديدار در عالم مُلكِ برای حضرت ربوبي که چون در عالم ملکوت است با چشم سر رؤیت نمی‌شود، چنانکه بدن نمونه‌ای ظاهر در عالم شهادت برای قلبی است که چون در عالم غیب است با دیدگان، قابل رؤیت نیست و عالم مُلك و شهادت به سوی عالم غیب و ملکوت - برای کسانی که در برای او گشوده شده است - راه دارد».

«در اشاره به همین مقایسه آمده است: بیت المعمور در آسمان، در مقابل کعبه قرار دارد؛ و طواف فرشتگان در بیت المعمور مانند طواف انسان بر گرد کعبه است، و چون پایه و درجه اکثر مردم از انجام طوافی این چنین، نارسا است مأمور شدند حتی الامکان طواف خود را همانند فرشتگان سامان دهند، و به آنها وعده دادند: «هر کسی خود را شبیه گروهی سازد با آنان محشور خواهد شد».

«اما استلام حجرالاسود، باید گفت که حجر به منزله دست راست خدا است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حجر را استلام کنید، زیرا دست راست خدا در میان خلق است که با خلق به وسیله آن مصافحه می‌کند همانگونه که عبد و بندگان خدا با هم مصافحه می‌کنند».<sup>(۱)</sup>

ذکر این نکته در پایان بحث مربوط به طواف ضروری است که مخالفان اسلام موضوع کعبه و حجرالاسود را بهانه‌ای برای حمله و انتقاد قرار داده‌اند؛ و می‌گویند: احترام به کعبه و حجرالاسود بازمانده افکار و اندیشه بت پرستی است! در حالی که آنان از حقایق مسلم تاریخ در بی خبری به سر می‌برند و یا تعمداً این حقایق را نادیده می‌انگارند؛ با این که همین یاهو گویان درباره گور سرباز گمنام - که مظهر وظیفه شناسی و

ص: ۸۶

فداکاری است - انواع و اقسام تشریفات و مراسم را به اجرا درمی‌آورند، و احترام فراوانی درباره آن معمول می‌دارند. علاوه بر این در اکثر شئون زندگی، به بسیاری از موهومات پای بند هستند.

ما می‌دانیم کعبه و حجر الاسود، مظهر مبارزه با شرک و نبرد با پس مانده‌های بت پرستی و جنگ با موهومات به شمار می‌رود. و به قاطعیت می‌توان گفت کعبه و حجر الاسود بازمانده آثار توحید و یگانه پرستی است که از زمان ابراهیم بت شکن و شرک ستیز تا کنون به عنوان نمودار توحید مورد احترام یکتا پرستان بوده و هست.

به تاریخ نیز باید مراجعه کرد که عربهای قبل از اسلام از مواد و اشیای گوناگون بت و معبودی می‌پرداختند؛ در حالی که کعبه و حجر الاسود تنها چیزهایی بوده‌اند که به دور از جنبه الوهیت شرک آمیز قرار داشتند، و هیچ عربی قبل از اسلام آندو را به هیچوجه به عنوان معبود یا بت، مورد پرستش قرار نداده‌اند. آیا اسلامی که با بت پرستی نبرد را آغاز کرده و سخت مخالف بت پرستی جاهلی بوده می‌توان آن را آیینی برشمرد که از شرک و بت پرستی تأیید به عمل آورده است؟! هیچ تاریخی این سخن یاوه گویان را نه تنها تأیید نمی‌کند، بلکه با توجه به تعالیم قرآنی - که سراسر آن به سوی توحید و نابودسازی شرک نشان رفته - آن را تکذیب می‌نماید.

باید گفتار این معاندان یا نادانان را مانند سایر سخنانشان در باره اسلام کاملاً تهی از واقعیت تلقی کرد.

استلام حجر و بوسیدن و تماس با آن نباید موجب آزار دیگران گردد:

علی‌رغم آن که روی مسأله استلام از رهگذر تقییل یا دست کشیدن روی آن مؤکداً توصیه شده است باید در ادای این وظیفه، مسأله مهم

ص: ۸۷

دیگری را کاملاً در مد نظر قرارداد. اصولاً طواف و همه مناسک دیگر حج باید به گونه‌ای برگزار شود که ایذاء و مشکلی را برای دیگران موجب نگردد. معمولاً در موسم حج تمتع، تراکم جمعیت در دوره معاصر بسیار چشمگیر و بی‌سابقه است. قهراً اصل طواف بادشواریهایی روبه‌رو است تا چه رسد به آنکه حجر را با بوسه‌زدن و یا دست کشیدن، استلام کنیم. و بنابراین نباید با اصرار بر این کار، موجب فزونی رنجه و آزار دیگران شویم، و به کاری مطلوب دست یازیم که به خاطر آن کاری مطلوب تر را- که عبارت از آزار نرساندن به دیگران است- از دست نهمیم. در چنین شرایطی بهتر آن است که به اشاره در امر استلام بسنده کنیم، و حج ابراهیمی را با طرزی خوش آیندتر به جای آوریم. احادیث وارده از اهل‌البیت علیهم‌السلام نیز ما را به همین امر رهنمون است که حجاج خسته و فرسوده را، که اجرای مراسم عادی حج آنها را کم‌توان می‌سازد، با اصرار بر یک امر مستحب فرسوده‌تر سازیم. معمولاً در حدود حجر الاسود فشار و تنش جمعیت به خاطر لمس و تقبیل حجر الاسود به اوج خود می‌رسد که احیاناً به دشنام و ناسزاگویی پاره‌ای از آنها منجر می‌گردد. علیهذا بایسته است تا می‌توانیم در انجام مناسک حج از آزار و ایذاء دیگران بکاهیم، آزار و ایذائی که بسیار ناستوده و نامطبوع و حتی گاهی بهانه به دست دشمنان اسلام می‌دهد که امتش در مواردی جزئی از مراسم مستحب حج، مشکلاتی غیر قابل جبران را به ارمغان می‌آورند.

مرحوم کلینی- رضوان‌الله تعالی علیه- آورده است: مردی به نام ابن ابی عوانه- که در لجاج و عناد نسبت به اهل‌البیت علیهم‌السلام، شهره بود و هر وقت امام صادق علیه‌السلام و یا یکی از بزرگان آل محمّد علیهم‌السلام بر مکه در می‌آمد به استهزاء و ایذاء او روی می‌آورد. آنگاه که امام صادق علیه‌السلام سرگرم طواف بود

ص: ۸۸

خود را به آنحضرت رساند و گفت: ابا عبدالله! رأی تو در باره استلام حجر چیست؟ پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله حجر را استلام می‌کرد. ابن ابی عوانه گفت: ترا به هنگام طواف ندیدم که حجر را استلام کنی؟ حضرتشان فرمودند: «أکره أن أودی ضعيفاً أو أتأذى؛ (برای من خوش آیند نیست فردی ضعیف و کم توان را بیازارم و یا خود نیز به خاطر [چنین کارِ مستحبی آزار بینم). ابن ابی عوانه گفت: تو خود می‌پذیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجر را استلام می‌کرد؛ لکن خود از آن امتناع می‌ورزی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «نعم؛ ولکن کان رسولُ الله صلی الله علیه و آله إذا رأوه عرفوا له حَقَّهُ، وأنا فلا یعرفون لی حقی»؛ (۱) (آری؛ لکن وقتی مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حال طواف می‌دیدند حق او را می‌شناختند و رعایتِ حال او می‌کردند، و حریمی برای آنحضرت برای تقبیل و استلام حجر به وجود می‌آوردند، نه کسی را آزار می‌رساند و نه خود آزار می‌دید. و من به گونه‌ای مراسم طواف را برگزار می‌سازم که مردم حق مرا نمی‌شناسند، لذا از تقبیل و بوسیدن حجر یا تماس نزدیک با آن خودداری می‌کنم تا مردم را نرنجانم و خود نیز رنجه نگردم).

محدث نوری- رحمه الله علیه- می‌نویسد: امام صادق علیه السلام را مردم دیدند که طواف را به طور عادی و طبیعی برگزار می‌کند، و برای نزدیک شدن به حجر الاسود تلاش و کوششی از خود نشان نمی‌دهد. رفتار و شیوه عمل آن حضرت در امر طواف سؤال برانگیز شده بود، لذا از آنحضرت پرسیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نزدیک با دست کشیدن به حجر الاسود با آن تماس برقرار می‌کرد و آنرا بدین شیوه استلام می‌نمود؟ امام

ص: ۸۹

صادق علیه السلام پاسخ داد: «يُفْرَجُ لَهُ، وَأَنَا لَا يُفْرَجُ لِي»؛ (۱) (برای آن حضرت راه را برای چنین تماسی نزدیکی می‌گشودند؛ اما من در شرایطی طواف را برگزار می‌کنم که راهی را فراسویم به حجر الاسود باز نمی‌گذارند) لذا از استلامی این چنین صرف نظر کرده و بر بار مشکلات و دشواریهای مردم و خود اضافه نمی‌کنم، و مصلحت جمعی را بر مصلحت شخصی ترجیح می‌دهم. و قاعده باب «تزاحم مصالح» مقتضی است که مصلحت فرد، فدای مصلحت جمع گردد.

### سعی میان صفا و مروه

یا رمز و اشارتی به ضرورت تلاش و کوشش در نیل به اهداف والای حیاتی می‌دانیم سعی میان صفا و مروه از ارکان حج و کاری است ضروری که بدون آن حاجی نمی‌تواند از احرام خارج شود و به اصطلاح نسبت به پاره‌ای از امور، مُجَلَّ گردد. این سعی خاطره بس سترگ و شگرفی را در اذهان تجدید می‌کند که هاجر برای جستجوی مایه حیات خود و فرزندش، تلاشی مستمر را دنبال کرد. و هرچند این تلاش عملاً به هدفی که در مد نظر بود نایل نیامد؛ اما خداوند به هیچوجه تلاشها و کوششهای مشروع و مطلوب آدمی را بی‌پاداش نمی‌گذارد؛ لذا با امداد غیبی این تلاش و کوشش به آب زمزم و جریان آن انجامید، و این تلاش به صورت رمزی درآمد که می‌باید حاجیان هرساله با سعی میان صفا و مروه خاطره آن را عملاً تجدید کنند، و بدانند که سعی و کوشش آنان



ص: ۹۰

باید با التجاء به خداوند توأم باشد تا به نتیجه مطلوبی بارور گردد.

حاجی باید هفت بار میان صفا و مروه سعی به عمل آورد، نه بدود و نه آهسته، و راه رفتن او بهتر است حد وسط میان «مشی: راه رفتن عادی» و «عدو: دویدن» باشد، نقطه شروع این کار، صفا است؛ و عمل مذکور به منزله التجاء و پناهندگی به خدا در کنار خانه او است تا بدین وسیله مغفرت الهی را به سوی خود جلب کند، و از او درخواست عفو نماید، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم این کار نیز به منزله رفت و آمد به خانه فرد بزرگی است که چند بار تکرار می‌شود تا شاید آن بزرگ بدو التفاتی کند؛ و از مهر و لطف خویش سهمی عاید او سازد؛ اما نمی‌داند آن بزرگ، نیاز او را برمی‌آورد و یا دست ردّ به سینه او می‌زند. چنانکه اشاره شد سعی میان صفا و مروه یادآور یکی از رویدادهای تاریخی عبرت آموزی است؛ چون هاجر همسر ابراهیم برای جستجوی آب برای فرزندش اسماعیل از صفا به مروه و از مروه به صفا رفت و آمد می‌کرد تا بالاخره منبع آب را زیر پای اسماعیل یافت، و نیاز خود و فرزند خویش را فراهم دید، و همین آب منشأ آبادانی این سرزمین و عامل خیر و برکت آن شد.

سعیی که هاجر میان صفا و مروه مبذول داشت هدف او یافتن آب برای خود و فرزند خویش بود که مایه حیات هر موجود زنده‌ای است.

حیات اسماعیل و هاجر علیهما السلام به علت تشنگی شدید در معرض خطر بود، و اگر زیر پای اسماعیل آب به جریان نمی‌افتاد و از آن بهره نمی‌گرفتند مرگ آندو حتمی می‌نمود.

این سعی با چنان هدفی حیاتی که در گذشته صورت گرفت، و باید چنین سعی مبذول می‌گردید، (سعیی که می‌تواند به صورت الگو و سرمشقی برای همه جوامع انسانی باشد) شاید اشارتی است به این

ص: ۹۱

حقیقت که باید مسلمین برای ادامه حیات شرافتمندانه خود در تمام شؤون حیاتی بکوشند، و همه تلاش خویش را توأم با تحرکی استوار و جنبشی که سراپای وجودشان را دربر می‌گیرد و همه اندامهای بدنشان- آنگاه که می‌باید به «هروله» روی آورند- برای چنان جنبشی بدون استثنا به کار افتند، و جان و روحشان و قلب و دلشان، و زبان و دهانشان پویا در سوی هدف حیاتی یعنی به هم رساندن ایمان و اعتقاد توحیدی زلال و دست یافتن به این مایه صافی و پاکیزه از شوائب شرک، برای تداوم حیات و زندگانی بالنده اسلامی باشد.

حیات مسلمین بدون سعی و کوشش و تلاش نمی‌تواند- به گونه‌ای که مسلمین بتوانند آبرو و عزت و قدرتی در خود به هم رسانند و عرصه را در برابر دشمنان دیرینه اسلام تنگ کنند- ادامه و استمرار یابد، حتی می‌بینیم حاجی نه تنها باید سعی خود را میان دو کوه صفا و مروه در پیش گیرد؛ بلکه باید بر فرازیدن بر کوه و دشواری صعود بر آنها را بر خویشتن هموار سازد و بداند که سعی و کوشش با بالا رفتن بر روی کوههای صفا و مروه شاید اشارتی باشد که باید سعی و تلاشها به سوی صعود و تعالی- هرچند که دشوار است- منتهی گردد. و حتی ترک هروله- که تحریک و به جنبش واداشتن همه اندامها در آن منظور شده است- از کمال سعی می‌کاهد، و باید سعی کامل و ثواب آفرینی که پاداش کامل را به ارمغان می‌آورد در جایی که باید به «هروله» تن درداد این کار هرچند پر زحمت را حاجی بر خود هموار سازد و اگر آن را ترک گوید به جا است آنرا در حین سعی اعاده کند.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید:

«وقتی حاجی از طواف بر گرد کعبه و توابع آن [یعنی نماز طواف و

ص: ۹۲

مستحبات دیگر] بیاسود، به زمزم درآید، و اگر برای او نوشیدن آب زمزم مقدور باشد پیش از آن که به سوی «صفا» [برای سعی روی آورد از آب آن بنوشد، و به هنگام نوشیدن بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا، وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ إِنَّكَ قَادِرٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»:

«بار خدا! این آب و مایه حیات را منشأ علمی سودمند، و روزی گسترده و شفاء از هر درد و بیماری برایم قرار ده؛ چرا که تو، ای خداوند گار و مدبر عالم، بر هر چیزی توانا هستی.»

آنگاه از باب صفا به سوی کوه صفا روان شود و بر فراز آن بایستد تا بتواند به کعبه بنگرد، و رکنی را که حجرالاسود در آن جای دارد در مقابل خویش ببیند، و به حمد و ثنای الهی و یاد نعمتهای او و این که به او احسان فرموده- تا هر قدر که می تواند- از جان و دل زبان بگشاید، آنگاه بگوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«جز خدای یگانه هیچ معبودی دگر [سزای پرستش نیست، فقط او به تنهایی سزای آن است که به او پناه جست، او را انباز و شریک و همتایی نیست، ملک و زمامداری همه امور و حمد و ستایش واقعی از آن او است، او است که حیات می بخشد و مرگ می آفریند، و همو بر هر چیزی توانا است.»

[آنگاه مرحوم فیض کاشانی، آداب و ادعیه دیگری یک به یک بر شمرده و گزارش می کند و سپس می گوید]:

«سعی میان صفا و مروه را [پس از آداب و ادعیه یاد شده آغاز می

ص: ۹۳

کند ... از صفا به مروه می‌رود و هفت بار [که مجموع رفت و باز گشت او از صفا به مروه را تشکیل می‌دهد] سعی خود را برگزار می‌سازد که وقوف او بر صفا چهار بار، و بر مروه نیز چهار بار می‌باشد؛ لکن سعی او میان صفا و مروه در مجموع رفت و باز گشت، در هفت بار صورت می‌پذیرد، و این هفت بار سعی از صفا آغاز می‌گردد و در مروه پایان می‌گیرد.

«اگر کسی هروله در سعی را- حتی در بخشی از مسیر مخصوص به خود- رعایت نکرده باشد چهره خویش را برنگرداند، بلکه به پشت عقب گرد کند تا به جایی برسد که در آنجا هروله نکرده بود، آنگاه هروله را از همانجا- تا موضعی که به جااست به هروله پردازد- این کار را انجام دهد».

این آداب ظریف باید حاجی و حجاج و مسلمین را درسی باشد که در بحران تراکم جمعیت و شدائدی که از پی خود دارد کمترین ضعف و فتوری به خود راه ندهد؛ بلکه علی‌رغم گذر بر دشواریها باز هم بکوشد و استقامت و پایداری خود را تداوم بخشد، و در تمام صحنه‌های زندگانی با تمام وجود کوشا باشد که وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى (آنچه عاید انسان می‌گردد فقط محصول سعی و کوشش او است، و فرآورده‌های کوشش او به زودی در روز قیامت برای او و دیگران مشهود خواهد بود). باید حاجی میان این دو قله ترس و امید و دو گردنه خوف و رجاء، توازن و تعادل و استقامت خویش را نگاهبانی کند، و رکودی در او به یکسو پدید نیاید، و بر قله این خوف و رجاء بت هوس را از فراز دل خویش سرنگون سازد و بت ترس را از بلندای قلبش به زیر آورد، و در این رهگذر خدای را بیابد که نه درباره وجودش ترس همه جانبه را برای

ص: ۹۴

او پدید می‌آورد و نه امید می‌برد و نه امید بی‌مرز و کران، بلکه او را بر آن می‌دارد که در نوسان میان دو سوی خوف و رجاء با کوششی آمیخته به شادابی و نگرانی مطبوعی، مساعی خود را به کار گیرد.

صفا و مروه یاد گارهای تلخ و شیرینی در دل دارد.

مشرکین - قبل از اسلام - بر فراز صفا، بت «اساف» و بر قله مروه، بت «نائله» را نصب کرده بودند.

قرآن کریم در باره سعی صفا و مروه می‌فرماید:

انَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ: (۱)

«صفا و مروه از شعائر الهی است؛ بنا بر این اگر توفیق حج بیت‌الله یا عمره نصیب انسان گردد جرم و گناهی بر او نیست که به آن دو طواف کند (یعنی میان صفا و مروه سعی کند). اگر کسی حج یا عمره یا هر کار نیکی را تطوَّعاً و بدون الزام شرعی [پس از انجام مناسک حج و عمره واجب و اداء سایر تکالیف دیگر] انجام دهد، باید بداند که خداوند سپاسدار عمل او است و پاداشی برای وی در مد نظر است، خدایی که به همه اعمال شما دانا و آگاه است.»

هر چند از ظاهر آیه عدم و جوب سعی استنباط می‌شود (چرا که از ظاهر آن چنین استفاده می‌شود که سعی میان صفا و مروه بلا مانع است و هم این که ضرورتی ندارد!).

در مورد این آیه روایاتی از فریقین در کتب احادیث آمده که این

ص: ۹۵

توهم را بر طرف می‌سازد، از آن جمله:

- از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «مسلمین در آغاز بر این پندار بوده‌اند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از مناسکی است که اقوام جاهلی عرب آنرا مقرر کرده‌اند! خداوند متعال برای زدودن این تصور از اذهان مسلمین اعلام می‌دارد که هیچ مانعی برای اجراء این فریضه [که یادگار حج ابراهیمی است وجود ندارد؛ و سعی میان صفا و مروه از شعائر الهی است].»

- و نیز گویند: چون بر روی کوه صفا، بتی به نام «اساف»، و بر روی کوه مروه، بتی به نام «نائله» نصب کرده بودند و قبل از اسلام، اقوام جاهلی هنگام سعی میان آندو، آنها را مسح می‌کردند و بر روی آنها دست می‌کشیدند، مسلمین به خاطر وجود این دو بت بر روی کوه صفا و مروه از سعی میان آندو احساس دشواری می‌نمودند. در پی چنین جریانی بود که آیه «انَّ الصِّیْفَا وَالْمَرْوَةَ...» نازل شد.

در این جا خالی از وجه نیست که از کشف الاسرار، سخنی در تأیید روایت یاد شده بیاوریم که می‌گوید:

«و اصل قصه آن است که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند به فاحشه‌ای. و نام مرد «اساف بن یغلی» ، و نام زن «نائله بنت الدیک». هر دو را مسخ کردند؛ پس عرب، ایشان را بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند، و دیگری را بر مروه تا خلق از اطراف می‌آمدند و ایشان را می‌دیدند، روزگار بر ایشان دراز شد، و پسینیان با ایشان اُلُف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد. شیطان به ایشان درآمد و گفت: پدران شما ایشان را می‌پرستیدند، و ایشان را بر پرستش آنان داشت روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت. پس چون الله (تعالی)

ص: ۹۶

رسول خود را به پیغام بناوخت و اسلام در میان خلق پیدا شد قومی از مسلمانان- که در جاهلیت دیده بودند که آن دوت را می‌پرستیدند- تخرّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه. ترسیدند که در چیزی افتند از آن که در جاهلیت در آن بودند. اللّٰه تعالیٰ) این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج- که ایشان می‌دیدند- از ایشان بنهاد.

در همان کتاب آمده است: «قوله تعالیٰ: «انّ الصّفا والمروء من شعائر اللّٰه...» الآية: صفا اشارت است به صفوه دل دوستان در مقام معرفت.

و مروه اشارت است به «مروء» [مروءت عارفان در راه خدمت.

می‌گوید: این صفوت و معرفت در نهاد بشریت و بجز ظلمت از نشانهای توانایی و دانایی و نیک خدایی اللّٰه است، «والیه الإشارة بقوله تعالیٰ) یخرجهم من الظّلمات الی النّور». پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون برون آرد، عجب آن است که این درّ یتیم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگهدارد. (۱)

### وقوف در عرصات عرفات:

پس از آن که حجاج روز هشتم ذی‌الحجه که به «یوم‌الترویة» نامبردار است برای احرام حج تمتع آماده می‌گردند تا در جایگاههای مشخص مُحرم شوند- که البته بهتر است در خود مکه این احرام انجام گیرد و از آن بهتر این است در مقام ابراهیم یا حجراسماعیل و یا در مسجد الحرام این

۱-۱- نک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، هامش دو الدرّ المشور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۷۰؛ مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۳.

ص: ۹۷

احرام صورت گیرد- در حالی که به ندای الهی لبیک می‌گویند به صحرای عرفات روی آورند تا در آنجا وقوف و درنگ نمایند. و دست کم می‌باید از ظهر روز عرفه یعنی روز نهم ذی‌الحجه تا غروب آفتاب (مغرب)، این وقوف و درنگ ادامه یابد. وقوف در عرفات از مهمترین مناسک حج به شمار است. در این نقطه، ازدحام و سر و صدا و زبانهای مختلف و تجمع پیروان مکاتب گوناگون آیین اسلام و فرقه‌های مختلف، انسان را به یاد عرصات قیامت و اجتماع امتها با انبیا و ائمه، و پیروی هر امتی از پیامبر خود، و چشم داشت آنها به شفاعت آنان، و تحیر و سرگردانی آنها آن هم در یک نقطه و یک سرزمین می‌اندازد که آیا مورد حمایت آنان قرار می‌گیرند و یا از آنها حمایت و مراقبتی به عمل نمی‌آید. آری این گردهمایی شگرف، خاطره عرصات قیامت را- که نصوص دینی آنرا ترسیم می‌کند- در ذهن انسان با تابلویی زنده و گویا تجدید می‌نماید. می‌دانیم صحرای عرفات به درازای دوازده کیلومتر در پهنای شش کیلومتر و نیم و با فاصله بیست و یک یا بیست و پنج کیلومتر از مکه- بر سر راه طائف- قرار دارد.

به راستی این وقوف و درنگ آنها در چنین بیابان- از نیمروز تا شامگاه- به چه منظوری تشریح شده است؟ البته نمی‌توان مزایای چنین درنگ و وقوف را- که پویایی و تحرک سازنده‌ای را به ارمغان می‌آورد- به این سادگی برشمرد. در بیابانی که فاقد وسائل کافی برای آرامش و آسایش است باید همه حجاج از ملیتهای مختلف و طبقات متفاوت، مدتی را ناگزیر در آن درنگ کنند، همگان در یک سطح از نظر ظاهر و باطن، حوائج خویش را به پیشگاه حضرت باری تعالی عرضه دارند. آیا وقوفی بدینسان نمی‌تواند عالی‌ترین نمونه همبستگی و تجمع و به ویژه مساوات



ص: ۹۸

و برابری را به ما ارائه کند. آیا این سنت سترگ، برجسته‌ترین و گویاترین نمونه و شعار مبارزه با اختلاف طبقاتی نیست.

- گذشته‌های بسیار دور، از رهگذر چنین وقوفی، در قلوب حاجیان اشعه‌ای را به هم می‌رساند، اشعه‌ای امید بخش که به آنان نوید می‌دهد سرانجام به منظور و هدف نهایی خود در زندگانی مادی و معنوی نائل خواهند آمد، زیرا روزگاری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مردم را به معرفت حق و حقوق متقابل آنان و وظائف الهی و انسانی آنها فراخواند، و از همین پایگاه بود که آن حضرت پس از بازگشت از حج در غدیر خم رسالت و مسؤولیت الهی و انسانی خود را به کمال، نزدیک احساس می‌فرمود؛ و نوید کمال دین از عرفات آغاز شد و در غدیر خم جلوه گر گردید؛ و سرانجام این وقوف به نزول آیه «اکمال» در غدیر خم انجامید، و در بیابانی سوزان و توان گیر یعنی منطقه غدیر خم، سروش الهی قلب آن حضرت را سرشار از رضا و خوشنودی می‌ساخت از این که خلافت و امامت و رهبری کسی را پس از خود به مردم خاطر نشان گردید که باید او را به حکم آیه مباحله شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خود او و ادامه دهنده وجود آن حضرت بر شمرده عرفات، فرجامش معرفت مقام ارجمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که در غدیر خم صریحاً به مردم اعلام شد که: **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً (۱)**: هم اکنون دین و آیین شما را با اعلام خلافت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به کمال خود نائل ساختیم، و نعمتم را بر شما بی کم و کاست ارزانی داشتم، و اسلام را- به عنوان دین و آیین و رهنمود دهنده راه و رسم صحیح

ص: ۹۹

زندگانی - برای شما پسند نموده، و با شناساندن کسی که راهم را ادامه می‌دهد، راضی و دلخوش، قریباً شما را ترک می‌گویم.

- وقوف در عرفات را نباید رکودی در ادامه مراسم حج پنداشت؛ این وقوف گویا بدین منظور که مبدأ دو وقوف دیگر است لازم به نظر می‌رسد تا حاجیان در خود بیندیشند و فکر خود را در اوضاع گذشته خویش به کار اندازند، گذشته‌ای که سرشار از تجارب و نتایج و بازدهی‌های مرغوب و یا نامرغوب بوده، پیشینه احوال خود را از نظر بگذرانند، و محصول مساعی و تحرکهای پیشین خود را از نظر بازدهی ارزیابی کنند که به چه ارمغانی برای انسانیت آنان بارور گردید؛ آیا در مبادله کالای عمر خویش، متاعی را برای کمال خویش دریافت کردند که در این مبادله و سوداگرای زیان دیدند و یا نفعی عاید خود ساختند؟ و از این رهگذر بتوانند آینده‌ای بهتر را برای زندگانی خود برنامه ریزی کنند، و شناختی بهینه‌تر از گذشته در باره خویشتن به هم رسانند، در همین پایگاه همواره به یاد خدا باشند تا خدا در آینده آنها را از یاد نبرد. اگر در گذشته چون به یاد خدا نبوده‌اند و مآلاً خویشتن را به دست فراموشی سپردند هم اکنون به مدد یاد کردن خدا خویشتن را باز شناسند. بنابراین چنین وقوفی سرشار از پویایی در تفکر و اندیشه است که اگر درست انجام گیرد به تحرکی بس شگرف در زندگانی بارور می‌گردد که به خود سازی و بازسازی بناء شخصیت انسانی او می‌انجامد؛ و تحرکی کارساز را در آینده برای حاجی می‌آفریند، و نقشه پردازای شیطان را - که در گذشته فرصت عمر او را در کوششهای ویرانگر سوق می‌داد - آن را با تفکر و درنگهای اندیشمندانه خویش از این پس خنثی می‌سازد. بنا بر این چنین وقوفی را باید تحرکی در خور و جنبش و تلاشی در معماری و مهندسی و نقشه کشی برای بازسازی و یا تأسیس

ص: ۱۰۰

بناء شخصیت تلقی کرد تا سامانی دگر در وجود او پدید آمده و آتیه عمر خود را در مسیری راهبری کند که از والایی مقام و منزلتش در پیشگاه خدا و مردم سر بر آورد.

از طریق چنین وقوفی است که انسانها می‌توانند گامهای بلند و سریع در سوی خدا بردارند، خدای مهربان را شناسایی کنند، و در باره دوستان و دشمنان خود معرفتی به هم رسانند.

راغب اصفهانی و دیگران می‌گویند: عرفات نام جایگاه و منطقه‌ای است؛ و از آنرو «عرفات» نامیده شد چون میان آدم و حواء در این منطقه- پس از هبوط آدم بر «سرندیب» و فرود حواء در «جده» و به دور افتادن آنها از یکدیگر، و دگر گونه شدن چهره آنها- شناختی حاصل شد. و دور افتادگان از یکدیگر در اینجا همدگر را شناختند، دور افتادگانی که در صدد یافتن یکدیگر راه دور و درازی درمی‌نوردید، و در جستجوی همدگر رنجها بر خود هموار ساختند تا آن که بر پهنه عرفات به هم رسیدند و به شناخت یکدیگر توفیق یافتند. اگر چنان توجیهی در نامگذاری «عرفات» مقرون به صحت باشد این سرزمین و وقوف در آن سمبل و رمز و نشانه‌ای است که مسلمانان به دور افتاده از یکدیگر می‌توانند در این کانون تجمع، به تعارف و شناخت یکدیگر توفیق یابند، و با تعارف، به تآلف و انس و همبستگی با یکدیگر نائل آیند، نه تنها آدم و حواء در این منطقه در شناخت یکدیگر به هدف خود رسیدند و نیاهای نخستین انسانها همدیگر را در آنجا باز یافتند، نژاد و نسل آنها باید با وقوف در این منطقه به معرفت حال یکدیگر دست یابند، و تشمت و بیگانگی و پراکندگی خود را- با توجه به این که از سرزمینهای به دور از یکدیگر بدینجا می‌آیند- با آمدن و وقوف در این جایگاه در اختیار همبستگی و پیوستگی و خویشاوندی

ص: ۱۰۱

دینی و انسانی بسپرند، و غربت خود را از این رهگذر به قربت و قرابت باز آورند.

دوست و دشمن را نیز با درنگهای آمیخته به تفکر شناسایی کنند، هیچ کسی انسان را بیش از خدا دوست نمی‌دارد و هیچ دوستی بهتر از خدا در عالم وجود ندارد. بنابراین باید در این جایگاه رهیده از انگیزه‌های دنیوی- که جایگاهی در خور تفکر و تدبر است- برای برآورده شدن نیاز خویش از پی غیر خدا بیوید؛ بلکه خدای مهربان را جستجوگر باشد. امام زین‌العابدین در عرفات مردی تهیدست را می‌دید که درخواست خود را با مردم در میان می‌گذازد؛ به او فرمود وای بر تو! در چنین روز غیر خدا را سراغ می‌گیری، در چنین روزی این امید وجود دارد انسانهایی که هنوز چشم به دنیا نگشوده‌اند و هنوز به دنیا نیامده‌اند از لطف و مرحمت الهی برخوردار باشند. (۱)

غروب روز عرفه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به بلال حبشی فرمود: مردم را آرام کن تا سخنی را با آنها در میان گذارم. پس از سکوت و آرامش مردم، فرمود:

«خداوند متعال» بر شما منت نهاده و نعمت بزرگی را در چنین روز به شما ارزانی داشته است، درستکاران و نیکان شما را از آمرزش خود بهره‌مند ساخته، و در باره کسانی که گرفتار نادرستی در عمل هستند و به بدی و گناه دچار آمدند درست کاران و نیکان را شفیع و واسطه قرار داده و به آنها این مقام را عطاء فرموده که از خداوند متعال بخشودگی و آمرزش آنان را درخواست نمایند. پس برآیید و سرازیر گردید که همه شما درنگ

ص: ۱۰۲

مداران عرفات، مشمول آمرزش او هستید». (۱)

باید خدای مهربانی را در سرزمین عرفات به جستجو گرفت که نیکان را از آمرزش خود سرشار می‌سازد و شر و بدی بدان را نادیده گرفته و از کردار و گفتار ناخوش آیند و زشت درمی‌گذرد. اگر چنین عرفات و شناختی درخور به هم رسانیم در عرفات از غیر خدا مدد نمی‌جوییم؛ چرا که سرزمین شناخت است، و شناخت را باید زمینه محبت و یا احیاناً نفرت و دشمنی دانست: در همین سرزمین بود که حضرت ابراهیم خلیل و دوست همیشه جاوید در ذکر خدا شیطان و وسوسه‌های او را به خوبی بازیافت، و با معارف و آگاهی‌هایی که درباره ترفندهای شیطان کسب کرده بود، در منا با سنگ، او را نشان می‌رفت و او را بدینسان از پیرامون خویش طرد می‌کرد تا مبادا مانعی در ایفا وظیفه الهی او پدید آورد.

به راستی صحرای عرفات، سرزمین عرفان و معرفت است:

آدم و حواء همدیگر را در این نقطه شناختند و گم گشته خود را در آنجا یافتند.

حضرت آدم در همین جا گناه و ترک اولای خود را شناخت، و بدان زبان به اعتراف گشود.

و بدینسان گویند حضرت ابراهیم مناسک خود را- پس از اعتراف به گناه در این جایگاه- برگزار کرد.

یا آن که در این مکان جبرائیل، مناسک حج را به ابراهیم شناساند.

مردم نیز با تجمعی در لحظات معین همدیگر را می‌توانند در آنجا

ص: ۱۰۳

شناسایی کنند.

ابراهیم علیه السلام شیطان و وساوس او را در همین جا شناسایی کرد.

خدای مهربان را باید در این پایگاه سراغ گرفت و او را در چنین جایگاهی پدیدار یافت.

چنانکه در دعای عرفه امام حسین علیه السلام، اشارتی گویا به همین حقیقت است. حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که از مدینه به سوی نقطه‌ای ناشناخته آواره گشته بود، همراه با یاران وفادار و فداکارش در این پایگاه مقدس، درنگی بس شگرف داشته؛ و از آنجا سرانجام، راه عرفات، به کربلا منتهی گشت، و واقعه‌ای از پس این درنگ در کربلا روی داد که به قرآن و اسلام جان تازه‌ای بخشید. حضرت سیدالشهداء علیه السلام با دعائی که در میان جمع خاندان و یارانش در عرفات زمزمه می‌کردند چهره عرصه وجود و هستی را ترسیم می‌فرمودند، و سیمای جان و جهان و گردونها و گرداننده آنها را چنان زیبا و دل‌انگیز و راه‌گشا را به تصویر کشیدند که بایسته است همه واقفان سرزمین عرفات چنان دعایی را از جان و دل بر زبان آورده، و عظمت و قدرت حضرت باری (تعالی) را با جمال و جلال و شکوه و همه اوصافش بازیابند تا شوق دیدار حق در آنان پدید آید؛ و با توجه به مضامین این دعاء است که خدای متعال را با معاینه دل از رهگذر این دعاء می‌توان به خوبی رؤیت کرد، آنهم در بیابان عرفات، در فضائی باز و رهیده از هرگونه عوامل سرگرم‌کننده دنیوی که در چنین جو و محیطی آفریدگار جهان هستی را به وسیله خود او می‌توان شناخت. در بخشی از دعاء عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام با بیانی بسیار جالب و دل‌انگیز «برهان صدیقین» را به طرزی بسیار گویا و رسا به ما ارائه می‌فرماید.

نگارنده سالها پیش به مناسبت سالگرد شهادت شاهدهی از شهود حق

ص: ۱۰۴

یعنی مرحوم آیه‌الله شهید بهشتی- رضوان الله تعالی علیه- مقالته نگاشتم که بندهایی کوتاه از دعا عرفه- با شرح مرحوم سید خلف حویزی- را در این مقاله مورد استناد و اقتباس قرار دادم؛ اما چون این مقاله نسبتاً مفصل و گسترده است و در یادنامه مرحوم شهید مظلوم آیه‌الله بهشتی- طاب ثراه- به طبع رسیده، و چون اکثر شیفتگان این شهید مظلوم را به یادنامه مذکور دسترسی نیست، خلاصه بخشی کوتاه از این مقاله را- که با دعاء عرفه پیوند دارد- در اینجا می آورم:

در بخشی از دعاء شریف عرفه آمده است:

«إلهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار، فأجمعنی علیک بخدمه توصلنی إلیک. کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر إلیک. أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک. متی غیبت حتی تحتاج إلی دلیل یدل علیک. و متی بعدت حتی تكون الآثار هی الثی توصل إلیک، عمیت عین لا تراک علیها رقیبا، و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیباً».

در توضیح این بخش از دعا آن حضرت می توان چنین، قلم را بر صحیفه رقم زد که به خداوند متعال عرض می کند:

بارخدایا! اگر توجه خود را در بررسی آثار قدرت و دست آوردهای صنع تو معطوف سازم؛ و یک به یک، آنها را تحت مطالعه و مذاقه قرار دهم تا ترا شناسایی کنم همین امر موجب می شود که راه برای وصول به تو و دیدار تو دور و دراز گردد.

[سید الشهدا علیه السلام عرض می کند: خدایا! ای محبوب و مطلوب من! اگر خویشتن را برای شناخت تو در آثار و دست آوردهای متکثر و آیات

ص: ۱۰۵

متنوع تو سرگرم سازم، و در لابلای شاخه‌های به هر سو پر کشیده آثارِ صنع تو به این سو و آن سو کشانده شوم موجب می‌گردد از مؤثر، یعنی تویی که اینهمه آثار را پدید آورده‌ای به گونه‌ای ناخوش آیند، دور و بیگانه گردم؛ و این کار چنان است که واقعیت شهود را رها سازم و برای جستجو و یافتن آن به سراغ نشان و اثرش به تکاپو برآیم، و یا چنان است که از یقین روی گردانم و به دنبال خبر و گزارش از یقین، تلاش خود را به کار گیرم؛ و در نتیجه در پایگاهی از خیال محض به سر برم که به هیچوجه مرا به دلیلی قاطع رهنمون نیست، و در میان فضائی از گمانها و احتمالات سرگردان شده که راه را فراسوی من در رسیدن به محبوبم مسدود سازد؛ زیرا وقتی دست آوردهای جالب و شگفت‌انگیز آفریدگار در دسترس احساس و تفکر کسی قرار گیرد سزا نیست نردبان احساس و اندیشه را هدف قرار دهد، و بر آن، بالا و پایین رود تا فقط در باره نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب این آفریده‌ها نیروی تفکر خود را محدود کرده و اندیشه خود را در ماهیت آنها راکد و ایستا سازد؛ بلکه باید بپوید، و از این نردبان فکر و استدلال فراتر رود تا آورنده و سازنده آنرا شناسایی کند، و دل به محبت کسی ببندد که آنها را آفریده و لباس زیبای هستی را بر اندامشان پوشانده است؛ و به گونه‌ای این حقیقت را دریابد که چهره حق را با گستره فراگیرش در تمام آفاق-علیرغم کثرات و اختلاف صور و نگاره‌های آثارش کشف و شهود نماید]

حضرت سیدالشهداء علیه السلام آنگاه عرض می‌کند: «فأجمعنی علیک بخدمه توصلی إلیک»؛ «مرا در حضور خویش به خدمتی فرمان ده که راه وصول به ترا بر من هموار سازد».

سپس عرض می‌کند: «کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر



ص: ۱۰۶

«ایک»؛ «چگونه می‌توان به چیزی، یعنی به آثاری- که در وجود خود به تو نیازمند است- بر وجود تو استدلال کرد؟» وجود تو خود دلیل بر هستی تو است: «یا من دلّ علی ذاته بذاته»؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

از این سخن به این نتیجه می‌رسیم که وجود حضرت باری (تعالی) پدیدارترین وجود در عالم هستی است؛ چرا که آن حضرت به خدا عرض می‌کند:

«أیکون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك»؛

«آیا غیر تو (یعنی آثارت) دارای آنچه‌ان ظهوری است که در تو چنان ظهوری نباشد تا بخواهد ظهور ترا وانمود سازد؟».

[هرچند می‌باید از قانون استدلال به آثار، در گشودن راه به سوی مؤثر بهره جست؛ اما اگر صرفاً خود را به این نحو استدلال محدود سازیم، راهی بسیط و سطحی و ساده و فاقد عمق را در پیش گرفتیم، و مآلاً از برهان صدیقین بهره‌ای عاید ما نخواهد شد، بهره‌ای که ژرف بنیان را از آن نصیبی هست لذا سیدالشهدا- که جان عالم را به رؤیت و شهود کشیده- به خدا عرض می‌کند:

«متی غبت حتى تحتاج إلی دلیل یدلّ علیک»؛

«کی و در چه زمانی تو پنهان بودی تا به دلیلی نیاز پیدا کنی که ما را بر تو رهنمون گردد؟»

هدف حضرت سیدالشهداء علیه السلام در این سخن آن است که ظهور وجود حق به گونه‌ای است که به هیچ‌گونه دلیلی- که او را اثبات کند- نیازی ندارد؛ زیرا دلیل عبارت از ترتیب مقدمات معلومه و عناصر شناخته

ص: ۱۰۷

شده ذهنی برای رسیدن و بازیافتن مجهول تصویری و یا تصدیقی است؛ و نتیجه آن معلوم شدن یک امر نا شناخته و مجهول می‌باشد. اما اگر چیزی که از لحاظ کمال ظهور و آشکار بودن در منتهای درجه باشد- که هیچ چیزی پدیدارتر و روشن تر از آن قابل تصور نباشد- و حتی روشن تر از این قضیه باشد که فی‌المثل بگوییم: «آسمان بالای سرما، و زمین زیر پای ما است» قطعاً در چنین جایگاهی در اثبات سخن خود به دلیلی نیاز نداریم، و استدلالی ما هدیانی بیش نخواهد بود.

علی‌هذا برای وصول به معرفت حق- که هیچ چیزی آشکارتر و روشن از آن نیست- نیازی نداریم که از رهگذر استدلال به آثار وی، او را شناسایی کنیم.

آری اگر انسان به مرحله‌ای از عرفان نائل گردد، و چشم بصیرت او در سوی واحد «دیان» نشان رود، در چنین پایگاهی در تکلفات دلیل و برهان دچار سقوط گشته، و ارزش و اعتبار خود را از دست می‌نهد؛ به ویژه اگر دیدگان بصیرتش با چنین گوهرهای درخشانی از این دست سخن که از کان و معدن عصمت و طهارت- معدنی که سرشار از حکمت و نصل الخطاب است- روشن گردد. لذا حضرت سیدالشهدا علیه السلام همانگونه که خداوند متعال فرموده است: *ونحن أقرب إلیه من حبل الوريد* به خدا عرض می‌کند:

تو کی و در چه برهه‌ای از زمان از ما دور بودی که آثار ترا- مانند ناینبایی- عصای خود قرار داده تا به مدد عصاکشی آثار صنع تو به تو دست یابیم «ومتی بعدت حتی تکون الآثار هی الّتی توصل إلیک».

بنابراین سزا است که حضرت سیدالشهدا عرض کند: «عمیت عین لا تراک علیها رقیبا»؛ «آن دیدگانی که ترا مراقب خود نمی‌بیند کور باد».

ص: ۱۰۸

«وخرست صفة عبد لم تجعل له من حَبْك نصيبا»؛ «خسران و زیان معامله و سوداگری، بنده‌ای را است که تو از حب خویش نصیبی برای او مقرر نفرمودی».

آری این دل است که بینایی را از دست می‌نهد، هرچند که چشم سر انسان به سان چهارپایان و دامها از کار نیفتاده است: ولهم أعین لا یبصرون بها أولئک کالأنعام؛ اینان را دیدگانی است که با رؤیت و دیدن، در درون و جانشان بسان «شَرِّالدواب» انعکاس و انعطافی در رؤیت حق پدید نمی‌آید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: دیدگان آنها کور نیست؛ بلکه کور دلانی بیش نیستند؛ زیرا: «فإنَّها لا تعمی الأبصار ولكن تعمی القلوب الّتی فی الصّیة دور». آیا انسانی که حق را علی‌رغم این که هیچ چیز از آن آشکارتر نیست شهود نمی‌کند احياناً از دامها فروتر و گمراه‌تر نیست؟ و این دلها است بر اثر ترک تازی در هوس نمی‌تواند انجام وظیفه کند، و از کار می‌افتد؛ و انسان که با خدا در عالم «ذَرِّ» بیعت و صفتی، و معامله و مبادله‌ای را منعقد ساخته باید در مقام وفاداری و محبت و اداء وظیفه، پایمردی کند؛ ولی آن که از محبت خدا محروم است باید او را در زمره کسانی برشمرد که در تجارت و بیعت و داد و ستد خویش از سرمایه وجودش دچار ورشکستگی و زیانی غیر قابل جبران است.

این بود گزارش بسیار کوتاهی از بندی از دعاء عرفه که بایسته است حاجیان در عرفات سراسر آنرا زمزمه کنند تا ظهور حق را زمزمه نمایند، و کام جانشان شیرین گردد.

در پایان این بخش به جا است حدیثی را یاد کنیم که کمال دین نویدش، در غدیر خم چهره نمود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه - در

ص: ۱۰۹

حالیکه بر «ناقه قصواء» سوار بود خطابه‌ای ایراد فرمود که جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید شنیدم می‌فرمود:  
«یا ایها الناس إتی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا:

کتاب الله وعترتی، أهل بیتی» (۱).

«ای مردم! تحقیقا من میان شما [میراثی به جای نهادم؛ مادام که خود را بدان پای و ملتزم می‌سازید هرگز به گمراهی دچار نیاید  
[این میراث عبارت از دو امر گرانبها است، و آندو عبارت اند از] کتاب‌الله و عترت من که همان اهل بیت من هستند».

### وقوف شعور برانگیز در مشعر الحرام:

خداوند متعال فرمان داده است که حجاج پس از پایان وقوف در عرفات و بعد از غروب آفتاب، رهسپار مشعرالحرام گردند تا در آنجا وقوفی دیگر را در شب دهم ذی‌الحجه تا ما بعد اذان در پیش گیرند و همه باهم و با حرکتی دسته‌جمعی و دوشادوش یکدیگر در سوی این موقف سرازیر گردند.

حاجی باید بدانند با وقوف در عرفات می‌تواند توجه الهی را به خود جلب کند و از همانجا خود را آماده سازد تا بر حریم مشعرالحرام در آید؛ و در واقع بر دروازه رحمت وارد شود. نسیمهای رحمت الهی در این جایگاه وزیدن می‌گیرد و خلعت قبول و پذیرفته شدن در پیشگاه الهی را با اذن دخول در حرم، برتن می‌کند.

روانه شدن حاجیان به سان روان شدن آب در رودخانه‌هایی

ص: ۱۱۰

می‌نماید که آنچنان دل انگیز و دیده نواز است که دل و جان انسان را از ثقل علایق مادی گسسته و رها می‌سازد و سبکبال برای تقرب به پیشگاه الهی در سوی ملاً اعلی پرواز کنان بر می‌فرازد امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«وَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ وَأَتَقَهُ بِمُزْدَلِفَةَ، وَاصْعَدُ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ».

«در مزدلفه (مشعرالحرام) در سوی خداوند متعال تقرب جوی و پروای از او را در پیش گیر و با صعود بر «جبل‌الرحمه» روح خود را به ملاً اعلی بر فراز و به پرواز در آور.»

این سیر همگانی به همراه یکدیگر تا جایگاه پرواز و صعود در مشعرالحرام ادامه می‌یابد و برج مراقبت الهی پس از چنین رهنوردی و پروازی است که با روح و جان آدمی ارتباط برقرار ساخته و ملاً آمادگی می‌یابد تا بر جاذبه زمینی و پیوند مادی و خاکی چیره آمده و به طیرانی در ملکوت آسمانها توفیق یابد.

رودخانه‌های مشعر آهنگیان از عرفات به جوشش و جنبش در می‌آید که همگی حجاج در این جریان و نمایش بی‌نظیر و سیر و حرکت از نظر مبدأ و مقصد و راه میان آن دو در کنار یکدیگر قرار دارند، همه در عرفات بودند و همه باید به سوی مشعر روند، و همه می‌باید در مشعر وقوف کنند و هیچ قومی را در این کار بر قومی دیگر امتیازی نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

فاذا أفضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هداكم و ان كنتم من قبله لمن الضالين. ثم أفيضوا من

ص: ۱۱۱

حيث أفاض النَّاسَ واستغفروا لله انَّ اللهَ غفورٌ رحيمٌ. (۱)

«و چون از عرفات باز گردید، خدای را در مشعر الحرام یاد کنید. او را یاد کنید چنانکه شما را راه راست نمود، و پیش از آن شما تحقیقاً به گمراهی دچار آمده بودید؛ بنا بر این از همان راهی که مردم باز می گردند شما باز گردید و از خدا آمرزش را در خواست کنید که خداوند آمرزنده و بخشایشگر است.»

میبدی ذیل تفسیر آیه ثم أفيضوا ... آورده است:

«قریش را می گوید که ایشان در افاضت از عرفات، راهی دیگر می گزیدند که ما خاصه اهل شهریم و سکنان حرم و بر زنان خانه؛ نه با دیگران همراه باشیم. و از مشعر الحرام، راه بگشتند، ایشان را از آن باز زد؛ آنکه ایشان را فرمود- که با این مخالفت که کردید در افاضت- از خدای آمرزش خواهید که وی آمرزگار و بخشاینده است». (۲)

برای آن که گزارش مبسوط تری را ارائه کنیم یاد آور می شویم:

در دوران جاهلیت، قریش و کنانه و جدیله و تابعان آنها، خود را با عنوان «حُمس»- که جمع أحمس و حمساء است- از سایر قبایل ممتاز و نامود می ساختند «و می پنداشتند چون در دین و آیین خود از دیگران قوی تر و استوارترند و یا آن که به حمساء؛ یعنی کعبه پناه می آورند» با چنین عنوان؛ یعنی «حمس» می خواستند برتری خود را بر دیگر قبایل اظهار کنند. آنها مآلاً برای خود امتیازاتی قائل بودند که از جمله آنها این بود که همگام و همراه با قبائل دیگر در عرفات وقوف نمی کردند و از این

۱-۱- البقره ۱۹۸-۱۹۹.

۲-۲-

ص: ۱۱۲

نقطه باز نمی گشتند؛ لذا به آنان پس از اسلام فرمان رسید تا در رده دیگران و برابر با آنها باز گردند و این امتیاز بی اساس را برای خود قائل نباشند.

بعضی از مورخان در سبب نزول آیه *ثُمَّ أُفِيضُوا...* گفته‌اند: *حمس* و قبایل خود بین و برتر بین یاد شده در عرفات حضور به هم نمی‌رساندند و صرفاً در «مزدلفه» (مشعرالحرام) وقوف خود را بر گزار می‌کردند، آن هم در حالی که قبایل دیگر وظیفه وقوف را ایفا می‌نمودند. یکی از صحابه دید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عرفات وقوف کرده؛ از این امر دچار شگفتی گشت و این جریان برای او ناخوش آیند می‌نمود؛ چرا که می‌دانست آن حضرت در زمره «حُمس» به شمار می‌رفت و تصور نمی‌کرد حضرتش با راه و رسم قبیله خود در وقوف، به مخالفت برخیزد و خود را هم سطح و هم‌ره قبایل دیگر، موظف به وقوف در عرفات بیند؛ لذا آیه در خطاب به چنین مردمی - که امتیازات ساختگی و پوشالی بر اندیشه آنان حاکم بود- فرمود:

*ثُمَّ أُفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...* مبنی بر این که چنین جایگاههایی چنان تفاوت‌های بی‌بنیاد را از میان برمی‌دارد؛ چنان که بنای همه امتیازات طبقاتی و جز آنها را درهم فرو می‌ریزد و تشخصها را در اختیار برابری و مساوات قرار می‌دهد. از آن پس تمام قبائل عربی وقوف در عرفات را رعایت می‌کردند. (۱)

تاریکی شب به هنگام وقوف در مشعر، همه امتیازات بی‌اساس را زیر پرده خود پنهان می‌سازد و مبارزه با اختلاف طبقاتی و نژادی و قبیله‌ای را پوچ و عاری از واقعیت اعلام کرده و واقفان در عرفات را در

۱-۱- تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۳۸۲. و: روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۷. و: زاد المسیر، ج ۱، ص ۱۹۴، ۱۹۵. و: الاساس فی التفسیر، ج ۱، ص ۴۶۷.

ص: ۱۱۳

این جایگاه در کنار هم فراهم می‌آورد تا همگی در یک منطقه محدود، خویشان را در دل و جان و دست و زبان برای نبرد با شیطان، مسلح و مجهز سازند و بکاوند و سنگریزه‌ها را از دل خاک بیرون کشند؛ و اگر دل را در ستیز با شیطان آماده کردند این سلاح را- هر چند که ریز است- دسته جمعی فراهم آورند که با تمام کوچکی و سبکی خود، اگر به سوی شیطان و جمرات غول پیکر نشان روند، جثه برافراشته آنها را زیر خروارها سنگریزه می‌توانند به راحتی خفه سازند.

مزدلفه از «ازدلاف» به معنای تجمع و تقدم اخذ شده است که پراکنده‌هایی از مردم را در خود فراهم می‌آورد و یا سنگهای پراکنده را فراهم آورند و باید از این نقطه به سوی شیطان پیش رانند و از این رهگذر از فاصله خویش با خدا بکاهند و آماده گردند تا سدی میان آنها و خداوندگار مهربان آنها جدایی برقرار ساخته و این سد را با رمی در جمرات در هم فرو ریزند.

«مزدلفه» از این رهگذر جایگاه تقرب به خدا و چنانکه اشارت رفت نقطه صعود و پرواز به سوی ملاء اعلا می‌باشد و سرانجام به شعوری بارور می‌شود که دوست و دشمن خود را شناسایی کرده و آماده می‌شود تا دشمن را از سر راه قرب به پروردگارش طرد کند.

در این پایگاه درک و شعوری در واقفان به هم می‌رسد که در همه مواقف چه پیش از مشعر و چه پس از آن بدان هشدار داده شد که میان هیچیک از آنها با دیگری فرق و امتیازی نیست؛ چرا که در اینجا درست احساس می‌کند که مال و ثروت و لباس فاخر و خَدَم و حَسَم و هیچ عامل امتیاز آفرینی جز شماری سنگریزه‌ها در اختیار ندارد و صرفاً در صدد آن است که در نبرد با شیطان و هوسها، از دیگران پیشتاز باشد و وقوف در



ص: ۱۱۴

مشعر را به ویژه باید مانند سایر مناسک، شعاری شعور آفرین دانست.

برای کسب این شعور باید در رده همه اقوام قرار گرفت؛ چرا که قبلاً به خاطر این که با افکار جاهلی امتیازی در خود احساس می‌کردند، در ضلالت و گمراهی و فقدان شعور لازم به سر می‌بردند و با راه بردن با دیگران از عرفات بدین نقطه، باید این شعور و احساس در آنها پدید آید که میان آنها و دیگران هیچ امتیازی جز تقوا نمی‌تواند حاکم باشد؛ تقوایی که عامل اساسی ازدلاف و قرب به حضرت باری تعالی است و در اینجا است که تساوی خود با دیگران را باید کاملاً درک کند. قشیری می‌گوید:

در آیه *ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ* ... اشاره به این است که تو خود را به چیزهایی از قبیل شکل ظاهری و پوشاک و یا مزایای دیگر که میان تو و دیگران تفاوت برقرار می‌سازد، شناسایی نکنی؛ بلکه خود را به سان یکی از آحاد بشناسی. اگر به ذهن تو خطور کند که کاری انجام دادی و یا به تو یا برای تو یا با تو چیزی است، از خدا گذشت و آمرزش را در خواست کن و به باز سازی ایمان خود پرداز که چنین پنداری شرکی خفی است که با جان و روح تو عجین گشته است. (۱)

چنانکه ملا عبدالرزاق کاشانی طی تفسیر آیه: *فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ* ... می‌گوید: وقتی که خود را از مقام معرفت تامه‌ای - که مرز نهایی مناسک حج و اساس و مرجع آن است؛ چنانکه نبی گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَجُّ عَرَفَةٌ» -

ص: ۱۱۵

برمی‌فرازید، خدای را در مشعر الحرام یاد کنید؛ یعنی: جمال حق را در جایگاه سرّ روحی که «خفی» نام دارد شهود کنید؛ چرا که ذکر در این پایگاه عبارت است از شهود و مشعر نیز به عنوان جایگاه شعور. احساس جمال و زیبایی، مُحَرَّم است و نامَحْرَم را سزا نیست که بدان نایل گردد. (۱)

### از شعور و شهود در مشعر تا دست‌یابی به مَنا در مَنا:

روز دهم ذی‌الحجه، خدا آشنایان در عرفه و شاهدان جمال حق در مشعر، باید پس از طلوع آفتاب در منا درآیند و وقوفی دیگر را در مدتی درازتر در آن آغاز کنند. در اینجا صرف وقوف و درنگ و اندیشیدن کافی نیست؛ بلکه باید حاجیان دست به کار گردند و آرزوهای بلند خود را با خدا در میان گذارند. جبرائیل نزد ابراهیم در این جایگاه؛ یعنی «مَنا» آمد و به او گفت: «تَمَنَّ عَلَى رَبِّكَ مَا شِئْتَ، فَتَمَنِّي إِبْرَاهِيمَ فِي نَفْسِهِ أَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ كَبِشًا يَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ؛ فَأَعْطَى مَنا». (۲)

«از پروردگارت آنچه را می خواهی آرزو کن. ابراهیم پیش خود آرزو کرد خدا به جای فرزندش، اسماعیل گوسفندی را مقرر کند تا به او فرمان دهد آن را به منظور بازخرید اسماعیل قربانی کند و ابراهیم به این آرزوی خود رسید و آن را بدو اعطا کرد.»

۱-۱- تفسیر القرآن الکریم، منسوب به محیی الدین بن العربی، ج ۱، ص ۱۲۳.

**تضمیه و قربانی****گذری بر تاریخچه قربانی در جوامع بشری:**

اندیشه تقرب به معبود از رهگذر تقدیم قربانیها و وسیله قرار دادن آن برای خواسته‌های جهان خاکی و بر طرف ساختن حوادث سهمگین و توسل به آن، برای جلب منافع و دفع و پیشگیری از آسیبها و زیانهای فردی و اجتماعی، همراه با آفرینش انسان و همزبان با آن بوده و همواره در مراحل مختلف تفکر دینی، ملازم انسان به شمار می‌رفت و تا وقتی عقاید و عبادات بر سر پاست استمرار دارد. هیچ دینی از ادیان، فاقد چنین شعاری نبوده و زندگانی هیچ ملتی بدون چنین شعاری در طول تاریخ به چشم نمی‌خورد. عبادت توتیمسم‌ها و مجوس و بت پرستان و صابئین و مانوی‌ها و ستاره پرستان و گروههایی که جانورانی را می‌پرستند، با قربانی توأم بوده است. چنانکه قربانی در شریعت و آیین یهود و مسیحیت و نیز مسلمین وجود دارد. ما در این شعار در ساده ترین مظاهر تدین و پریشان ترین نموده‌های دینداری در تاریخ اطلاع داریم. چنانکه می‌دانیم شعار قربانی در پیشرفته‌ترین و دقیق‌ترین و استوارترین اشکال و صور تدین وجود دارد. بهترین دلیل بر قدمت این شعار و گسترش آن، همه صحف و کتب آسمانی پیشین است که مسأله قربانی در آنها جلب نظر می‌کند. گویا مسأله قربانی با فطرت بشر و سرنوشت او عجین بوده و این شعار فطری را در طول تاریخ نگاهبانی می‌کرده است. علاوه بر اینها قرآن کریم یکی از اشکال و صور قربانی را برای ما تصویر می‌کند که عملاً همزمان با آدم ابوالبشر علیه السلام روی داده است، آنجا که می‌فرماید:

ص: ۱۱۷

وَآتَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ، قَالَ لَأُقْتَلَنَّكَ، قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۱)

«و داستان دو فرزند آدم (هابیل و قابیل) را بر آنها بخوان، آنگاه که قربانی کردند و این قربانی از یکی از آن دو مورد قبول (پیشگاه الهی) واقع شد و از آن دیگری قبول نشد. (قابیل به هابیل) گفت: قطعاً تو را (چون که قربانی تو مقبول افتاد) می کشم. هابیل گفت: خدا قربانی را از کسانی که پرهیز کارند و از خدا پروا می کنند می پذیرد.»

این عبادت خونین و خون رنگ، مصایب و آسیبهای هولناک فراوانی را در طول تاریخ پدید آورد، چه بسیار مادران فرزند از دست داده و کودکان بی سر پرست و یتیم و زنانی بی همسر را باعث گشت و نیز چه بسیار افراد بی گناهی که در راه قربانی، طعمه آتش و یا ماهیان دریا شدند و نیز فراوانند در تاریخ، پدرانی که فرزندان خود را از رهگذر قربانی به آلهه پیشکش کرده‌اند و با دست خود، جان فرزندان خود را ربودند و همچنین شمار زیادی از افراد در طول تاریخ بشریت حتی فرزندان خویش را زنده به گور کرده و یا آنها را برای رضای معبود خویش به دریا و غرق شدن در آن وا می سپردند، و قربانیهای خرافی، بسیاری از شهرها را به ویرانی کشانده و ملت‌هایی را به نابودی سوق داده است.

این غایله‌های سوء از آن رو بوده است که قربانی در کهنترین اشکال و صور خود و در میان گروههای بزرگی از اقوام بدوی و متمدن، انسانها را- بر حسب اختلاف امتهای و ادیان و اثر پذیری از اوضاع و احوال و عوامل و اسبابی که بر محیط آنان حاکم بود و آنان را به قربانی فرا می

ص: ۱۱۸

خوانند- در این رهگذر فدا می‌کردند. منتهی محیط حاکم، آنها را بر آن می‌داشت که قربانی‌های خاصی را در نظر گیرند، گاهی دختران و احیاناً کودکان و زمانی جوانان و به هنگامی سالخوردگان را به خاطر این که قربانی انجام گیرد سر می‌بریدند و یا از طرف دیگر موجبات مرگ آنها را فراهم می‌کردند. با تحقیق و بررسی این حالات میان امتهای مختلف و مراحل گوناگون زندگانی آنان به این نتیجه می‌رسیم که عمده قربانیها- که عبارت از انسانها بوده‌اند- دو گروه دیگر را تشکیل می‌دادند: اطفال؛ اعم از پسر یا دختر و به ویژه نخستین فرزندی که از آنها به دنیا می‌آمد و گروه دیگر عبارت از دختران باکره بوده‌اند.

با استفاده از تاریخ این نتیجه نیز به دست می‌آید که اکثر قربانیها- گذشته از دو گروه یاد شده- متشکل از اسرای جنگی و بردگان و گناهکاران بوده‌اند و به لحاظ کثرت- از نظر قربانی- این گروه در نوبت دوم قرار داشته‌اند. با توجه به این نکته که در حالاتی نه چندان اندک و کوتاه قربانیها عبارت از طبقات بالا و ممتاز بوده‌اند؛ بسیار اتفاق افتاده که ملتهایی پادشاهان خود را برای معبودان خود قربانی می‌کردند.

اگر مقداری بیشتر تاریخ را بکاویم می‌بینیم مناسباتی که موجب قربانیهایی این چنین می‌گشت فراوان روی می‌داد، و مکرر جلب نظر می‌کرد و جلوگیری از قربانی- آنگاه که موجبات آن وجود داشت- از نگاه این ادیان خرافی، کار بسیار زشت و خطرناک و گناهی نابخشودنی به شمار می‌رفت و از نظر آنها آسمان از هم شکافته می‌شد؛ و خشم آلهه را بر می‌انگیخت و عذاب و کیفر این آلهه همه افراد جامعه‌ای را که در امر قربانی کوتاهی می‌کردند دامنگیر می‌شد.

وقتی همه این جریانها را در نظر گیریم به آسانی باز می‌یابیم که این

ص: ۱۱۹

نوع پرستش در کهنترین شکل خود چگونه بر گزار می شد که باید آن را عامل بزهکاریها و نابودیها و منشأ مصایب و آلام و آسیبها و نگون بختیها به حساب آورد. دلیل بر این فاجعه در تاریخ زندگانی انسان، همین بس که قبائل آزتک «Azteques» به تنهایی - که ساکنان اصلی سرزمینهای مکزیک بوده اند - تا زمانی نه چندان دور قربانیهایی را پیشکش می کردند که شمار آنها به حدود پنجهزار نفر در سال می رسید.

عواملی از چنین فجایع هول انگیز پیشگیری کرد که نمونه‌هایی چند از آنها را یاد می کنیم:

- پیشرفت اندیشه دینی و گسترش آن.

- اصلاح اشتباهات و پیرایش از خطاهایی که در تفکر دینی در مراحل ابتدایی آن راجع به درک آلهه و در خواست رضای آلهه بدان دچار آمده بودند.

- پدید آمدن این تفکر در جامعه که باید معبودان خود را از سخت دلی و تشفی و نیاز به پیشکش کردن قربانی از انسانها منزّه دانسته و بی نیازی آنها از جهان و آنچه در جهان است را درباره آنها باور دارند.

- گسترش علوم و شرایع آسمانی و کتب مقدس.

همه این عوامل دست به دست هم دادند تا به حیات انسانها و جان آنها احترام گذارند. و به این چهره توحش در امر قربانی خاتمه داده و اشکال دیگری از قربانی را جایگزین آن سازد که از خلق و خوی صحیح بیگانه نیست و با مقتضیات یک زندگانی توأم با آبادانی و حیات مطبوع انسانها ناسازگار نباشد.

مآلاً قربانیهایی پدید آمد که به جای انسانها، جانورانی از قبیل گاو و گوسفند و بز و انواع پرندگان را قربانی می کردند.

ص: ۱۲۰

انواع دیگری از قربانیها نیز ظهور کرد که مستلزم ریختن خون نبوده است؛ مانند: تقرب به وسیله گیاهانی چون گندم و خوشه دانه‌ها و آرد مخلوط به روغن و نیز تقرب به وسیله چیزهایی که از محصول گیاهان از قبیل نان و خمیر و امثال آنها فراهم می‌آمد.

ظهور دوره زراعت و کشاورزی در ایجاد این تطوّر، آثار قابل توجهی به جای نهاد. زراعت، بسیاری شئون اخلاقی و طبیعت و مزاج روحی انسانها را تهذیب کرد و از رهگذر آن خوراکیهای گیاهی و نباتی از نظر کمیت رو به ازدیاد نهاد و از مصرف گوشت کاسته شد و حالت توحش از میان رفت و مزاج روحی آدمیان اعتدال یافت و طبع سرکش و توسن انسان رام و آرام گشت و احساساتش دارای رقت و ظرافت شد و در نتیجه، سازمان دیگری که به انسانیت نزدیک بود و با مقتضیات زندگانی معقول و عمران و آبادانی متناسب‌تر بود جای بسیاری از سنت‌های خونین و عقاید آمیخته با توحش را اشغال کرد. لذا قربانی کردن انسانها و یا جانوران تدریجاً- پس از ظهور دوره کشاورزی- رو به کاهش نهاد و به جای قربانی کردن آنها از رهگذر گیاهانی که از خوشه غله‌ها و نان و خمیر و جز آنها تشکیل می‌شد، در تقرب خویش بهره می‌جستند.

بدینسان نوع عجیبی از قربانی پدید آمد که عبارت از قربانی اشکال و مجسمه‌ها و یا قربانی سمبلیک بوده است؛ مانند قربانی کردن مجسمه‌ها و تصویرها- که این نوع عبادت و تقرب نزد بسیاری از جوامع کهن و نو، رو به رواج و انتشار نهاد- و مانند ریختن خون از برخی اعضای قربانی، بدون آن که به حیات او خاتمه دهند. از این روش در بسیاری از معابد یونان و به ویژه در مورد آلهه «ارتیمیس» بهره می‌جستند و از آن پیروی می‌کردند و یا مانند اکتفا و بسنده کردن به قربانیهای سمبلیک که نشانه راه و رسم کهن به

ص: ۱۲۱

شمار می‌رفت. در میان بعضی از قبائل هندی به عنوان مثال در امر قربانی، پس از فوت مرد، پشته‌ای از هیزم را فراهم می‌آوردند و همسر او را کنار این پشته هیزم می‌نهادند و هیزمها را مشتعل می‌ساختند و آتش به این همسر سرایت می‌کرد و هر دو را مبدل به خاکستر می‌نمود.

یکی از انواع قربانیها نوعی خیال پردازی بوده است. پاره‌ای از مردم بلغارستان- بر سیل عادت معمول- وقتی که می‌خواستند بنا و ساختمان جدیدی را آغاز کنند، در انتظار نخستین عابری به سر می‌بردند که از کنار آن بنا عبور می‌کرد و سایه او را با نخ اندازه می‌گرفتند و این نخ را زیر اولین خشتی می‌نهادند که آن را در بنای ساختمان استفاده می‌کردند.

این کار را نوعی قربانی می‌پنداشتند و این پندار و خیالشان از دیدگاه آنها از این جهت قوت می‌گرفت که بر این باور بودند که صاحب این سایه به زوری از دنیا خواهد رفت. این قربانی عجیب‌ترین قربانی است که با نوع قبلی از نظر دلالت بر مطلوب، متفاوت به نظر نمی‌رسد. هر دو را باید تمثیل و نشانه و رمز و سمبل همان قربانی انسانها بر شمرد که در دوران کهن معمول بوده است.

پیشکشها و قربانیها از نظر سبکها و راه و رسم، مختلف بوده.

چنانکه نوع این قربانیها متفاوت می‌نمود. جز اینکه مشهورترین سبک و شیوه و رایج‌ترین آنها در میان جوامع، تقدیم و پیشکش کردن قربانیها به آلهه بوده که همه آنها و یا شماری از آنها را به آتش می‌افکندند تا دودهای آن در اطراف و فضای قربانگاهها و معابد بر فرازد و پخش گردد؛ دودهایی که در طبقات فضا- چنانکه در اسفار عهد قدیم آمده- آلهه را به شگفتی می‌آورد. این روش تنها روشی بود که عهد قدیم در عمده قربانیها آن را تأیید می‌کرد. حتی در قربانیهایی که متشکل از گیاهان و فرآورده‌هایی از آن؛ از



ص: ۱۲۲

قبیل نان و خمیر بوده است. چنانکه اصحاحات اول و دوم و ششم و هفتم و ... از سفر «لاوین» گویای همین مطلب است و قسمت عمده‌ای از فقرات این سفر به بیان انواع قربانی و احکام و ادعیه و اوقات و روشهای پیشکش کردن قربانی اختصاص دارد. نباید در این باره تعجب و تردیدی به خود راه داد؛ زیرا این سفر در بیان وظایف لاوین است و لاوین، افراد قبیله‌ای از قبائل بنی اسرائیل بوده و از فرزندان «لاوی»- که یکی از پسران یعقوب بوده- به شمار می‌رفته‌اند. در این سفر، حقوق آنان و نیز وظایفی را که در برابر سایر بنی اسرائیل بر عهده شان نهاده شده بود آمده است.

مهمترین وظایفی که به آنها مربوط و منوط می‌گشت نظارت بر قربانگاه و عمل قربانی و پذیرش و تأیید و تقدیم و پیشکش کردن قربانی بوده است.

یکی دیگر از شیوه‌های پیشکش کردن قربانی بسنده کردن به ذبح و ریختن خون بوده است و این شیوه را اسلام در قربانی عید اضحی و در هدی حج و ذبیحه‌های کفاره تأیید کرده است. کفاره‌ای که به علت عدم ایفای وظیفه مربوط به پاره‌ای از مناسک حج و یا به خاطر عدم تمکن از قیام به بعضی وظایف و یا عوامل دیگر، حاجی بدان مکلف می‌شد.

شیوه دیگر در قربانی، زنده به گور کردن بود. از این شیوه گروهها و قبایل زیادی؛ مانند قبیله «کنده»، «طیء»، و «تمیم» پیروی می‌کردند.

یکی از رسوم و شیوه‌های دیگر در قربانی، غرق کردن در رود خانه‌های مقدس بوده است چنانکه این شیوه میان مصریان قدیم معمول بود.

شیوه دیگر، خفه کردن و بستن مجاری تنفس قربانی بوده است.

همچنین شیوه دیگر از قبیل شکنجه دادن با وسائل و ابزارهای خاصی است که معمول می‌گردید.

ص: ۱۲۳

افکندن از جایگاه‌های مرتفع نیز یکی از رسوم قربانی به شمار می‌رفت.

چنانکه انتحار اختیاری از رهگذر پرت کردن خود از مکانی مرتفع و هم‌چنین رسوم دیگری در امر قربانی مورد عمل قرار می‌گرفت.

اما آن چیزهایی که مردم بدانها تقرب می‌جستند- پس از تتبع و بررسی این نوع از انواع پرستش در میان جوامع مختلف و شرایع گوناگون- چنین نتیجه می‌گیریم که به طوایفی پناه می‌آوردند که ما از این پس گزارش می‌کنیم:

۱- در مسأله قربانی، میان آلهه و بتها از لحاظ مقدار اهتمام، تفاوت وجود داشت و شدیدترین اهتمام در امر قربانی، عبارت بود از «آتش» میان زردشتیان و «ستارگان و رودخانه‌ها» نزد مردمی که به پرستش آنها روی می‌آوردند.

۲- تقرب به قدیسان و اولیا از رهگذر قربانی در جوامع زیادی جلب نظر می‌کند. همواره در منطقه «صعید» در سرزمین مصر قربانیهایی را نذر می‌کنند و این قربانیها را به اولیا پیشکش می‌نمایند. به ویژه به «سید احمد بدوی» که در روستاها و آبادیهایی از مصر، بزهایی را- که به «عُجُول السید: بزهای سید احمد بدوی» نامبردار می‌سازند- برای او نذر می‌کنند و در باره این بزها تیمار و پذیرایی زیادی به عمل می‌آوردند. و کشاورزان آن را همسنگ با تقدیس، مورد احترام قرار می‌دهند و به هیچوجه آزاری بر آنها روا نمی‌دارند. حتی اگر به چریدن محصول زراعی دیگران هجوم آورند و یا بر کسی آسیب وارد سازند این بزها را رنجه نمی‌دارند. این بزها را به «طنطا» در کنار زادگاه سیداحمد بدوی سوق می‌دهند تا نزدیک مزار او آنها را ذبح کنند. نیازی به توضیح ندارد که اعمالی این چنین به

ص: ۱۲۴

عنوان وظیفه الزامی، مورد تأیید شریعت اسلام نمی باشد.

۳- راه و رسم و عادت تقرب به مردگان از رهگذر قربانی- به خاطر ارضای آنها و ترس از خشم آنها نسبت به زنده‌ها- در میان گروه زیادی از جوامع انسانی در دوران قدیم و متأخر و به ویژه نزد مصریان کهن رایج بوده است. این راه و رسم، رسوبهای زیادی در سنتهای معمول مصریان در برابر مردگان حتی در دوران معاصر به جای نهاده است.

گذشته از اینها از دیر باز، مردم بر این باور بودند که از طریق قربانیها فواید و عوایدی مادی نصیب آنان می گردد. از دیدگاه پاره‌ای از جوامع، این اعتقاد در آنها پدید آمده بود که آلهه و بتها در غذای خود از گوشتهای قربانیها و یا قسمتی از آن سود می جویند و نفعی عاید آلهه می گردد، لذا نزد این جوامع خوردن تمام گوشت این قربانیها و یا تناول بخشی از آنها حرام بوده است و نیز شماری از گروهها که از بین انسانها برای آلهه و مردگان قربانی پیشکش می کردند این قربانیهای انسانی را به عنوان بردگان و نوکران به استخدام گرفته و از آنها در رفع نیازهای خویش بهره می جستند و حتی شماری از جوامع کهن، آلهه خود را با صفاتی از قبیل سخت دلی و علاقه به خونریزی و لذت بردن از جان کندن قربانیها منسوب و متهم می ساختند. لذا قربانیهایی به آنها تقدیم می کردند تا این تمایل عصبی آنان را به خونریزی، آرام ساخته و از شرّ و گزند آلهه در امان باشند و حیات جوامع را از این راه تأمین و ضمانت کنند.

### قربانی در شریعت اسلام

آیین مقدس اسلام به تمام این افسانه‌ها و خرافات خاتمه داد و قربانی را به عنوان مظهری از مظاهر تقوای الهی و سپاس از نعمت و

ص: ۱۲۵

طاعت از فرمان خدا مقرر کرد و آن را به صورت فرصتی در احسان به فقرا و تهیدستان و نیکی به بینوایان خاطر نشان ساخت. قرآن کریم را به این حقیقت، اشارتی است، آنجا که می فرماید:

۱- فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ (۱)

«از این قربانی بخورید و به افراد بی‌نوا و تهیدست اطعام کنید.»

۲- لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ (۲)

«گوشتها و خونهای قربانی به خدا نمی رسد، بلکه این تقوای شما است که خدا در خور آن است که به او برسد.»

در آیه اخیر، خداوند متعال میان قربانی و تقوای قلوب، پیوند و ارتباطی را خاطر نشان می‌سازد؛ تقوایی که هدف نهایی مناسک حج است. این مناسک و شعائر صرفاً رموزی است که توجه ربّ‌البیت و خانه خدا و طاعت از او را گویاست و در لابلای خود یادگارانی کهن از دوران ابراهیم علیه السلام و دعاهایی را که آن حضرت خوانده بود در بردارد؛ یادگاران طاعت و انابه و توجه به خداوند از آغاز پیدایش «امّت مسلمه». بنابراین مناسک حج و دعا و نماز به صورت یک حقیقت سازنده باید تلقی گردد.

راههایی که حاجی به عنوان «هدی» در پایان ایام احرام انتخاب می کند رواست از آن سودمند گردد و اگر بخواهد می تواند قبل از قربانی چون مرکبی از آن استفاده کند، و از شیر آن بنوشد تا به جایگاه خود؛ یعنی قربانگاه برسد و سپس به ذبح و قربانی آن دست یازد و از گوشت آن بخورد و به بئس فقیر (تهیدستان و بینوایان) اعطا و اطعام کند.

۱-۱- الحج: ۲۸.

۲-۲- الحج: ۲۷.

ص: ۱۲۶

این قربانی‌ها که قرآن کریم از آن یاد می‌کند شعاری معروف و رایج در میان جوامع مختلف به شمار می‌رفت، منتهی اسلام آن را در روند صحیح و سازنده قرار داد چرا که از رهگذر آن، توجه حاجی به سوی خدای یگانه باید معطوف شود و ماسوای او را باید جداً نادیده گیرد و در این طریق راهی را جز راه رسیدن به خدا نپوید.

۳- وَلِكُلِّ امَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّئِذْ تُكْرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلَمُوا وَبَشَّرَ الْمُخْبِتِينَ. الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. (۱)

ترجمه آن را در ضمن گزارش زیر می‌بینید:

اسلام احساسها و روندها و راه و رسمها را به هم مانوس و متحد می‌سازد و رویکرد همه آنها را به خدا محدود می‌گرداند. از همین جا به روند آفرینی در احساس و شعور و جنبش و عبادت و حرکت و عادت در سوی این وجهه یگانه عنایت دارد. با این کار است که زندگانی با صبغه عقیده و ایمان رنگ می‌گیرد و بر همین اساس است ذبائحتی که نا بسمله و یا به نام غیر خدا قربانی می‌شوند حرام اعلام شده است و باید حتماً نام خدا به هنگام قربانی آنها بر زبان آید تا یاد خدا به عنوان هدف بارز و نمودار، تلقی گردد. و گویا این قربانی کردن به آهنگ یاد خداوند انجام می‌گیرد:

وَلِكُلِّ امَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّئِذْ تُكْرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ؛

ص: ۱۲۷

«برای هر امتی راه و رسمی را در عبادت مقرر کردیم تا به خاطر دامهایی که خداوند به آنها ارزانی داشته خدای متعال را یاد کنند.»  
 به دنبال این سخن، قرآن کریم بر وحدانیت خدا تأکید و آن را تأیید می‌کند: **فَالْهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ**؛ «پس معبود شما معبودی یگانه است.»  
 آنگاه به تسلیم و اسلام در برابر خدای یگانه فرمان می‌دهد: **فَلَهُ أُسْلِمُوا** این اسلام و تسلیم، اسلام و تسلیم اجباری و اضطراری نیست؛ بلکه اسلام و تسلیم و اطمینان و آرامش است و به مجرد یاد نام خداوند، **وَجَلَّ وَخَشِيَ** خدا درون و احساس آنان را متحرک و پویا می‌سازد:

**وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ؛**

«به تواضع پیشگان نوید ده، آن کسانی که وقتی از خدا، یاد می‌شود قلوبشان سرشار از بیم و ترس می‌گردد»  
 و از سوی آنان اعتراض بر قضای الهی در باره آنها وجود ندارد:

**وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ؛**

«به آنچه بر آنها وارد می‌آید صبر و شکیبایی در پیش گیرند»

و خدای را آنگونه که سزااست عبادت می‌کنند:

**وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ؛**

«بر پادارندگان نمازند.»

و برای خاطر خدا در انفاق آنچه در اختیار دارند به هیچوجه بخل و دریغی را روا نمی‌بینند:  
**وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛**

ص: ۱۲۸

«از آنچه به آنها ارزانی داشتیم در باره دیگران هزینه می‌کنند».

و بدینسان میان عقیده و شعائر، پیوند برقرار می‌سازد و این شعائر ریشه در عقیده دارد و بر آن مبتنی است. شعائر نیز تعبیر و جلوه‌ای از این عقیده و رمز و نشانه آن است. مهم این است که سراسر زندگانی و تحرکات و جنبش‌های آدمی با چنین مایه‌ای عقیدتی رنگ‌آمیزی شود و توان و قدرت و نیز روند و راه و رسم او همبستگی یابند و روح و جان آدمی در ره گیریه‌های گوناگون، دستخوش پریشی و از هم گسیختگی نشود.

سرانجام به این نتایج تاریخی و عرفانی می‌رسیم که قربانی، یک امر بی‌سابقه‌ای نبوده که اسلام از نو آن را بنیاد کرده باشد، از زمان ابوالبشر تا ظهور اسلام، شیوه‌ای بود که مستمراً با انواع گوناگون، معمول و متداول بوده است. خداوند متعال برای هر امتی مناسکی را در قربانی مقرر فرمود و نیز مناسک ویژه‌ای در ایام مخصوص یا عبادات و اوامر و نواهی قلبی و قلبی و ریاضت‌های بدنی و نفسانی را بنیاد کرد. جمله لیدکروا الله علی ما رزقهم من بهیمه الأنعام اشاره به آن دارد که هدف همه عبادات و تمام انتفاعات و التذاذات، یاد کردن خدایی است که باید صرفاً او را مورد پرستش قرار داد. اگر عبادات انسان، گوناگون است نباید سر از اختلاف و شکاف و کینه بر آورد، چون معبود شما در این عبادات، یگانه است و این حقیقت باید انسانها را بر محور خود متحد سازد. «فله اسلموا» باید منقاد و مطیع فرمان خدا بود تا جانهای سالم از هر گونه آفات و بندهایی که لجاج و عناد را موجب می‌شود در خود پروراندند. اینجاست که باید رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که خویشان را در برابر عظمت الهی حقیر

ص: ۱۲۹

احساس می‌کنند و در آنها نرمش و انعطاف و خشوع به هم می‌رسد، مژده و نوید دهد و نیز به کسانی که گشاده دل و صابرند و بلیات را رهیده از جزع و شِکوه و ناله به جان می‌خرند و قضای الهی را با آغوشی باز پذیرا هستند. صبر بدین معنا است که انسان حالت عادی و نخستین خود را بیاید و از آن نگاهبانی کند و هیچ رویدادی چنان حالت رام و آرام را دگرگون و طاعی نسازد و با اقامه نماز توجه خویش را به خداوند استمرار بخشد و روزی‌هایی را که خدا بدو ارزانی داشته است از رهگذر انفاق در اختیار دیگران قرار دهد و بدینسان نعمت و منت او را سپاس دارد.

«پس فرمان او را بپذیرید و قربان را به شرک آمیخته نسازید»، «و بشارت ده ای محمد، فروتنان را به بزرگی آن سرا، یا ترسکاران را به رحمت بی‌منتهی» یا «مژده ده مشتاقان را به سعادت لقاء که هیچ مژده‌ای از این فرح افزاتر نیست» چون اینان خدای را از رهگذر قربانی هدی و نفس خود شناختند و خشیتشان فزونی گرفته است:

هر که را نور تجلی شد فزون خشیت و خوفش بود از حد برون

لذا صبر را پیشه کنند و در شداید نالنند:

اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است و گر به قهر برانی درون ما صاف است

درون حج گزاران واقعی با تسلیم شدن در برابر اوامر الهی زلال می‌گردد و «فله أسلموا» را رمزی باید دانست به چنین سلامت و صفای روح و جان که جز ره دوست نجویند و پویای ماسوی الله نباشند.

عاشقان را گر در آتش می‌نشانند قهر دوست تنگ چشم گر نظر از چشمه کوثر کنم

و در مصایب به نزد کسی جز خدا شکوه نیارند

آشنایان ره عشق اگرم خون بخورند ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم

و در سر نوشت آفرینی خدا هرگر نمی‌نالند:

حافظ از جور تو حاشا که بنالد روزی که از آن روز که در بند توأم دلشادم

و بالاخره این قربانی به چنان تقرّبی شگرف بارور می‌شود و این جستجو و فداکاری و درنوردیدن در چنان بیابان و رسیدن به قربانگاه برای آرمیدن دوست در کنار دوست- دوستی چون خلیل الله- ضرورتی است که از آن گزیر و گریزی نیست:

بی‌طلب نتوان وصلت یافت آری کئی دهد دولت حج دست جز راه بیابان برده را

### حلق و تقصیر:

حلق یعنی تراشیدن و ستردن موی سر، و یا تقصیر یعنی چیدن مو یا ناخن از مناسک حج به شمار است که باید پس از قربانی کردن و رمی جمره عقبه انجام داد. آدم ابوالبشر علیه السلام با سر تراشیدن، مراسم حج را به پایان برده:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«أمر جبرئیل أن ينزل بياقوته من الجنة فهبط بها، فمسح بها رأس آدم فتناثر الشعر منه، فحيث بلغ نورها صار حراماً» (۱):





ص: ۱۳۱

به جبرئیل فرمان رسید که یاقوتی از بهشت با خود فرو آورد، و او آنرا بر زمین فرود آورد، و به وسیله آن با سر آدم تماس برقرار ساخته، و بر سر او یاقوت مذکور را گذراند، و در نتیجه موی سر آدم از هم پراکند و فرو ریخت و تا آنجا که نور یاقوت. پرتو خود را می گستراند و آن قسمت در محیط پیرامون خود را که منور ساخت به صورت حرم در آمد.

پیداست که اکثر فقها حلق و تراشیدن سر را برای کسانی که برای اولین بار، حج بر گزار می کنند واجب می دانند، بنا بر این اینگونه افراد طبق فتاوی چنان فقهائی نمی توانند به تقصیر و کوتاه کردن موی سر یا صورت یا ناخن دست یا پا بسنده کنند اصولاً حلق دارای فضیلت بیشتری از تقصیر می باشد؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حلق و تراشیدن سر در حج از تقصیر، افضل است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع و عمره حدیبیه، حلق رأس کرده و موهای سر خود را تراشید» (۱).

چنانکه از امام سجاد علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسانی که تراشیدن سر را بر تقصیر ترجیح دادند سه بار استغفار کرد، و برای کسانی که به تقصیر بسنده نمودند به یک بار استغفار و طلب آمرزش برای آنها اکتفاء کرد» (۲). و روایاتی نظائر آن در کتب احادیث جلب نظر می کند. (۳)

این کار یعنی حلق یا تقصیر که در منی و به قصد قربت و با بسمله و

۱-۱- بحار النوار، ج ۹۶، ص ۳۰۱.

۲-۲- فقیه من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳-۳- نک: فروع الکافی، ج ۴، ص ۵۰۲. و: تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۷. و: الجامع الصحیح؛ بخاری، ج ۱، ص ۷۰۲.

ص: ۱۳۲

رو به قبله و از سمت راست جلوی سر انجام می‌گیرد بهتر است چیده شده‌ها در همان سر زمین زیر خاک پنهان گردد، و این عمل بر طبق روایات حاکی از آن است که حاجی علاوه بر آنکه درون خود را از هر موانعی برای ذکر خدا می‌پیراید به پیرایش ظواهر نیز روی می‌آورد و جمله «لیقضوا تفتهم» (۱) را که در قرآن کریم آمده است امام رضا علیه السلام تفسیر فرمودند که حاجی موظف است با چیدن ناخن‌ها و چرک زدایی، (خویشتن را پاکیزه ساخته) و آنچه که به خاطر محرم بودن نمی‌توانست آنرا از خویشتن دور سازد از خود طرد نماید. (۲)

از رهگذر حجی بدینسان نورانیتی در وجود آدمی پدید می‌آید که گویا تازه از مادر زاده شده و پلشتیهای گناه و نا فرمانیهای که از پیش بدانها دچار آمده است از وجود او رخت بر می‌بندد.

۱-۱- حج: ۲۹.

۲-۲- معانی الاخبار، ص ۳۳۹.

ص: ۱۳۳

## سفرنامه

## اشاره

خدای را بسی سپاسگزارم که به این بنده بی‌مقدار مَنّت نهاد که به عتبه بوسیِ بارگاهِ نبوی و حج بیت او در این سال توفیق یابم. قبل از این سفر، در این اندیشه بودم که به احتمال قوی چنین توفیقی دست نمی‌دهد؛ چرا که اولیای امور را مصمّم می‌دیدم تا از شمار افراد در بعثه و سازمان حج بکاهند؛ و مآلاً که مرا سهمی مهم و کارساز در امور حج نبود، خویشتن رادر فضایی از غم و اندوه محرومیت احساس می‌کردم و حتی در خود، آن جرأت و جسارت را هم نمی‌دیدم تا درباره این امر، به پرس و جو پناه آرم؛ سزا بر آن دیدم که رضای خود را در رضای الهی - مبنی بر فراهم نیامدن این سفر - جستجو کنم.

زنگ تلفن به صدا در آمد، صدای دلچسب ولحن گرم و سرشار از صفا و صمیمیت دوست بزرگوار و دانشمند پارسایی، سامعه مرا نوازش

ص: ۱۳۴

می‌داد؛ دوستی که مرا به ایشان ارادت می‌آورد که از هر گونه شوائب مبری است. و موضوع صحبت هیچ رابطه‌ای با سفر حج نداشت؛ بلکه با امری پیوند می‌خورد که بر محور آن، ماهها جلساتی در معیت فرزاندگانی با جناب ایشان داشتیم. اظهار داشتند: هفته دیگر جلسه‌ای داریم که لازم است در آنجا حضور به هم رسانی. به ایشان عرض کردم: مگر عازم حج نیستید؟ فرمودند: مگر شما عازم سفر حج نمی‌باشید؟! هر چند، با بیانی اظهار داشتیم: از طرف ما هیچ مانعی برای چنین تصمیمی وجود ندارد! مژده دادند از طرف دیگر نیز مانعی برای این تصمیم در میان نیست.

به همین جهت روزهایی قبل از انجام سفر با دانشجویانی که در دانشکده‌های مختلف با آنها درس داشتیم، قضیه سفر حج را خاطر نشان ساختم؛ دانشجویانی که اکثر و بلکه تمام آنها افرادی متدین و آرزومندانی مشتاق و شیدای این سفر می‌باشند و گروهی از آنان آمیخته با حسرتی - که ریشه در نومی‌دی از سفر حجشان داشت - سخت التماس دعا داشتند. و واقعاً این بنده نیز چه در مدینه و چه در مکه - تا آنجا که در توان حافظه و ذاکره‌ام بود، یکایک آنان را در مد نظر می‌گرفتم و درخواست آنها را در کنار بارگاه نبوی و نیز مسجد الحرام با خداوند متعال در میان می‌گذاشتم.

در روز پنجشنبه ۱۵/۲/۷۳: ۲۳ ذی‌قعدة ۱۴۱۴ ق. با بدرقه اهل و عیالم، که تا آشیانه فرودگاه مرا دنبال می‌کرد، ساعت حدود سه بعد از ظهر آنان را وداع گفتم، البته پیشتر تلفنی با مادرم و نیز خواهران و برادران و منسوبان دیگرم، که در شهرستان بابل به سر می‌برند، مراسم خدا حافظی به

ص: ۱۳۵

عمل آمد؛ و از این که فرصت و مجالی فراهم نیامد تا مادرم را از نزدیک زیارت کنم و پس از زیارت ایشان به زیارت حرمین روی آورم، فسرده خاطر و بسیار متأثر بودم؛ چون تردید نداشته و ندارم که طبق بیان کتاب و سنت، از نظر منطوق و مفهوم، زیارت مادر و ثواب آن کمتر از هر زیارت دیگری نیست؛ چرا که او اویس قرنی را ارزش والای اجابت خواسته مادر و زیارت او، از دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که در زمره صحابه او به شمار آید محروم ساخت؛ محرومیتی که به سخن گهربار نبی گرامی صلی الله علیه و آله بارور شد که فرمود:

«تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ قَرْنٍ. وَ اشْوَقَاهُ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقَرْنِيُّ؛ أَلَا وَ مَنْ لَقِيَهُ فَلْيَقِرَّهُ مِنْي السَّلَامُ». (۱)

«نسیم بهشت از سوی قرن می‌وزد. ای اویس قرنی، چقدر شیدای دیدار تو هستم. اعلام می‌کنم هر که او را دیدار کند سلام مرا بر او بخواند و بدو ابلاغ نماید.»

به خاطر همین جریان در این سفر احساس غبن می‌کردم و همین احساس مرا تا کنون به خود مشغول می‌دارد که چرا مشاغل متراکم، مرا در لحظات بحرانی این سفر، از چنان زیارتی پر بار محروم ساخته است؟! باری، دقایق آغاز سفر نزدیک می‌شد؛ چرا که باید هواپیما ساعت چهار و ربع بعد از ظهر به سوی جده به پرواز درآید؛ از آنجا که توصیه شده: «الرفیق ثم الرفیق»، در جستجوی رفیق و یا رفیقان راه و هم نشینان طریق در مقصد نگران بوده و انبوه جمعیت منتظر در آشیانه فرودگاه را

ص: ۱۳۶

می‌کاویدم. سرانجام گمشده‌های خود را در میان زوّار بیت الله الحرام پیدا کردم؛ هر چند که اینان با من هم سن و سال نبودند؛ لیکن سرمایه‌های روحی و معنوی و علمی آنان با روحیه‌ام ملائم می‌نمود. با فرزنانگانی ارجمند؛ آقایان حاج شیخ صادق لاریجانی و حاج شیخ رسول جعفریان در این سفر - چه در هواپیما به هنگام رفت و چه در مقصدهای سفر در مدینه و مکه - افتخار همنشینی دست داده بود.

هواپیما به علت تراکم پرواز و فرود هواپیماهای دیگر، با تأخیری بس طولانی، پرواز خود را حدود ساعت شش و ربع بعد از ظهر به سوی جدّه آغاز کرد.

در این سفر علاوه بر زوّار عادی، حدود بیست و یک تن از قاریان گزیده جمهوری اسلامی ایران و همراهان آنها، با ما همسفر بودند که در بعثه مقام معظم رهبری، افتخار جوار با آنان را داشتیم. طول زمان و مسافت را در کنار دوستان ارجمندمان چندان احساس نکردیم؛ چون جسته و گریخته گفتگوهای متنوعی میان ما ردّ و بدل می‌شد و نیز برنامه‌ای که در درون هواپیما از آغاز پرواز و نیز در اثنای آن اجرا می‌گشت ما را به خود سرگرم ساخته و درنگ در آن، خستگی و فرسایشی را موجب نمی‌گردید. در اینجا باید از شرکت هواپیمایی ملی جمهوری اسلامی به خاطر برنامه‌های خدا پسندانه‌اش تقدیر به عمل آورد؛ زیرا علاوه بر این که ضمن ارائه فیلم، دعای سفر را با صدا و نگاره، به مسافران تعلیم می‌داد و با بیان شیرینی ترجمه فارسی آن را برای مسافران برمی‌خواند، در آموزش اصول ایمنی سفر با هواپیما باید گفت کمترین دریغی بر مسافران نرفت. در این برنامه نخست پس از خوش آمد گویی، دعاهای سفر با آیه‌ای از قرآن کریم دلها را می‌نواخت؛ دعایی که خدای را به خاطر آن که

ص: ۱۳۷

مرکب سفر را مسخر بشر ساخته تقدیس می کند:

... سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و إنا الی ربنا لمنقلبون. (۱)

«منزه است آن که این مرکب را برای ما رام و مسخر گردانید و اگر نه، ما را چنان توانی نبود. و تحقیقاً ما به سوی خداوندگار مدبر خویش باز می گردیم».

احیاناً تصاویری از حجاج بیت الله الحرام را- که در حال طواف و سعی و نماز و تلبیه و تهلیل، مناظری دیده نواز و دل انگیزی را چون تابلویی زیبا ترسیم می کردند- در هواپیما بر روی پرده بزرگ آن به مسافران راه خدا نشان می دادند.

سفر با اینگونه هواپیما با چنان برنامه های معنوی و روحی و نیز برنامه های غذایی مطبوع- که واقعاً در دنیای معاصر در مقایسه با شرکت های هواپیمایی کشورهای دیگر بی نظیر است- ما را به جاهای دور دستی در دوران قدیم می برد؛ در دورانی که نه تنها غالباً امیدی به بازگشت از این سفر برای مسافران نمی رفت، بلکه حتی برای رسیدن به مقصد، دل نمی بستند و آنچنان خود را رویاروی با سفری دیگر به جهان آخرت می دیدند که وصیت ناکرده به اینگونه مسافرتها دست نمی یازیدند، آنهم با چنان زاد و راحله و آذوقه و آبی که در دوران معاصر هیچ حاجی حاضر نیست با استفاده از آنها، چنین راه دور و دراز و چند هفته ای و چند ماهه را در نوردد و در خود مقصد نیز به چنان اقامتی که حجاج دوره های گذشته بدان تن می دادند رضا دهند؛ حتی برای نیم روز پیاده روی در سنگلاخها



ص: ۱۳۸

کمترین آمادگی را در خود نمی‌دیدند.

زائر حرمین در روزگار معاصر از مطبوعترین آذوقه و گواراترین آشامیدنیها- چه در مسیر راه و چه در مقصد- بهره‌مند است. دیگر از دره‌های ژرف و مرکب‌های نحیف و لاغر و غذاهای آلوده و آب برکه‌ها و گندابها و مسکنهای فاقد مکیف! (کولر و پنکه) جز تاریخ آنها، چیزی به چشم نمی‌خورد؛ گذشت آن روزگاری که زوار خانه خدا یکی پس از دیگری به علت سرما و گرمای راه و فقدان ویتامینها و پروتئین در آذوقه‌ها رهسپار سفری دیگر و ناخواسته می‌شدند و یا رمقی برای نشستن بر مرکب خسته و فرسوده در آنها باقی نمی‌ماند. آن دورانی که قوافل و کاروانها در مسیر کوچشها با راهزنان مواجه می‌گشتند و دار و ندار آنها به یغما می‌رفت، سپری شد؛ و غالباً پس از رسیدن به مقصد و بازگشت از آن، افرادی معدود از این قوافل به دیار مألوف خویش می‌رسیدند.

از آن روزگاری که حاجی برای رسیدن به مسجد الحرام و طواف برگرد کعبه، پس از عبور بر راههای ناهموار کعب و زانویش دچار فرسایش می‌گشت و برای طواف پیرامون خانه خدا ناگزیر کف پاهایش را باید با شن و ماسه‌های اطراف کعبه آشنا می‌ساخت، شن و ماسه‌ای که حرارت آفتاب را در خود ذخیره می‌کرد و چنان تفتیده می‌شد که با تماس کف پا با آنها، همراه با ادعیه، آه از نهاد حاجی برمی‌آورد و برای این که بتواند خَلْفِ مقام ابراهیم اقامه نماز طواف، قیام و قعودی داشته باشد ناتوانی خود را به توان دوّم احساس می‌کرد؛ و برای آن که در مسیر میان صفا و مروه گامهای خود را به پیش راند ناگزیر بود در تابستان زیر تابش آفتاب و در فصل سرما و بارش، همراه با ریزش باران در طریقی بدون سقف و سایه بان، همه مساعی و قوای خود را در جهت رفت از صفا به

ص: ۱۳۹

مروه و بازگشت از مروه به صفا- که می‌باید هفت بار بر روی هم- بر گزار گردد- بسیج سازد، و به توانِ سومِ ضعف، راه ناهموار و فرساینده میان آن دو را- که شایسته است در مقطعی از آن با هروله انجام گیرد- در نوردد و بدون این که کمترین تقصیر و کوتاهی در این رهگذر از خود نشان دهد در پایان کار به تقصیر روی آورد؛ آری از این دوره جز تاریخ، یادگاری به جای نمانده است.

### فرود بر جده

هوایما با صولتی خارق العاده فضای میان آسمان تهران تا جده را به آسانی و بدون آن که مسافران را رنجه سازد، می‌شکافت و چون شاهینی سبکبال به سوی باند فرودگاه جده روی آورد و به تدریج راه فرودگاه را تا نزدیک سالن حضور مسافران طی کرد و دروازه خود را با مدخل خرطومی که درازای آن تا سالن ادامه داشت آشنا ساخت. و بی آن که مسافران عرصه فرودگاه را تا سالن طی کنند با عبور از درون این خرطوم، خود را در سالن فرودگاه یافتند.

ضیوف الرحمن، فاصله دور و دراز تهران تا جده را طی مدتی کمتر از سه ساعت، پشت سر گذاردند؛ ولی برای طی راه چند متری سالن تا عرصه زیر چادر جده را پس از قریب به چهار ساعت پیمودند!

انبوه جمعیت و مسافران فراوان هوایمای جت بوئینگ ۷۲۷ شرکت هوایمایی ملی هما در میان سالنی- که ظرفیت آن، این جمع متراکم را به راحتی تحمل نمی‌کرد- جای گرفتند. گروهی ستاده بر پا و جمعی نشسته در انتظار گذر بر هفت خوان رستم سالنهای متعدد به سر می‌بردند و بر دروازه نخست سالن اول یورش می‌آوردند و احساس می‌کردند می‌باید

ص: ۱۴۰

هرچه زودتر خود را از تنگنای سالن نخست برهانند و بر زندان دیگری در آیند و همینگونه یکی از آنها را پس از دیگری همراه با انتظار و معطلی غیر قابل انتظار پشت سر نهاده و سالنهایی را با بازدیدها و تفتیش‌های متنوعی طی کنند؛ لذا وقتی دیدند توقف آنها طولانی است مثنی و فرادی سرگرم اقامه نماز شدند. با این که علی‌التناوب همه این جمعیت متجاوز از پانصد تن وضو ساختند و نماز خواندند، هنوز سالن از جمعیت موج می‌زد و کنار دروازه سالن بعدی برای ورود بر آن، در حال آماده باش به سر می‌بردند و بالاخره با گذشتن مدتی طولانی، آخرین نفر سالن اول، خود را در سالن دوم یافت و در سالن اول بسته شد. اما هنوز زائر خانه خدا اجازه نداشت نفس راحت بکشد، تازه به سالن بازدید پاسپورتها رسیده بود که می‌باید پس از نزع و کندن بر گه‌ای از پاسپورت، به نزع و جان‌کدنی دیگر برای رسیدن به باجه بازدید پاسپورت، او را به انتظار نشانند. چاره‌ای نبود، افرادی تازه کار و فاقد کارآیی و غیر فنی را در میان باجه‌ها در کنار کی‌برد و مانیتور کامپیوتر نشانند، و زائرانی را که در کنار باجه‌ها می‌ستانند کیفر بی‌لیاقتی مفتش پاسپورتها را در حالی که ساک بر یک و یا بر هر دو دست داشتند تحمل کنند. تازه پس از بازدید پاسپورت و ادخال مشخصات آن بر جناب کامپیوتر، نوبت به تفتیش بدنی رسید که می‌باید فرصتی طولانی را برای این کار - به جای این که استراحت کنند - در اختیار آن قرار می‌دادند. قهراً مسافر خسته را سراسیمه می‌کردند و خواه نا خواه ادب و اخلاق و نظم و ترتیب از میان برمی‌خاست. به همین جهت در این سالن، نظم و انضباط جای خود را به هرج و مرج و می‌سپرد و دوربینهای مدار بسته نیز بیکار نبودند و نظارگری ثبات و ضوابط از این صحنه‌های وهن آمیز بود که باید زوار عزیز خانه خدا، به ویژه در اینگونه

ص: ۱۴۱

موارد، بیشتر از خویشتن بپایند و رفتار خود را در خور زائری که پیرو علی علیه السلام هست- امامی که نظم و انضباط را همسنگ با تقوا عرضه کرده است- سامان دهند.

چنان بی‌نظمی بر ما حاکم گشته بود که گاهی بدون علت نوبتم پیش می‌افتاد و احیاناً در میان فشار جمعیت، بی‌جهت نوبتم در پس نوبت افرادی قرار می‌گرفت که در صف! چه عرض کنم در جمع پریشان و نامنظم، در پشت سر من جای گرفته بودند.

هنوز در سالن دوم پشت در تفتیش بدنی هستیم. راه برای این کار بر روی دو تا سه نفری گشوده می‌شد. کمتر جایی از بدن را نادیده می‌گرفتند و از دست کشیدن و لمس هیچ عضوی از بدن دریغ نمی‌کردند! شاهد بودم عمامه دوتن از عزیزان را علاوه بر فشردن، از سر بر افکندند و کاملاً از هم پاشاندند و ولو شده و آویخته و در هم ریخته آن را به صاحبش پس می‌دادند، ساکها را چنان زیرورو می‌کردند و محتوای آن را بیرون می‌کشیدند که نهادن آنها در جای خود مصیبتی دیگر به ارمغان می‌آورد.

خدای را سپاس می‌گفتم که به کالبد شکافی برای بازدید اندامهای اندرونی و محتوای آن دست نیالودند! هنوز در میان سالن تفتیش، که با نظارت بازرسان گوناگون درجه بندی شده بود، به سر می‌بریم. باید ساکهای بزرگ و احیاناً چمدانها- که لوازم سفر و لباس و احرام و جز آنها را در خود داشت- مورد تفتیش قرار گیرد و مأموران امن! ساواکی‌های مفتش اگر نوشته‌هایی در چمدان و یا ساکها وجود داشت بازرسی کنند. و یا کتابها را بخوانند و یا تورق نمایند، و پس از بازدید غلاظ و شداد، تمبر خروج بر ظهر چمدانها و یا ساکها بچسبانند و پس از آن ماژیک به دستی دستپاچه و سراسیمه صلیب و یا ضرب‌دری بر روی آن تمبر نقش کند. تازه راه به

ص: ۱۴۲

سوی فضای باز نزدیک چادرها برای زوار گشوده می‌شد و مجموعاً در مدتی قریب به چهار ساعت و یا بیش از آن، توانستیم بر گردنه‌ها و هفت خان سعود، صعود کنیم و با جدّ و جهدی توان فرسا از سفید چالهای سالنها به بیرون خزیم و جده را در فضای باز ببینیم. و به یاد فرود جده مان حوا افتادیم که چه آسان و بدون هیچ آسیبی بر این فرودگاه هبوط کرد و با جهنم دنیا مأنوس گشت، لابد ابالسه از او دست بردار نبودند و بی تفتیش و بازرسی او را به حال خود وانگذاشتند. باید یاد آور شوم که رفتار مأموران سعودی در معطل کردن حجاج در سالنهای انتظار برای بنده که برای هشتمین بار توفیق زیارت حرمین نصیبم گشته است بی سابقه بود. چشم انداز زیر چادرهای متعدد و بسیار زیاد، که در عرصه بسیار وسیعی برمی‌فرازید، بسیار دل انگیز و روحنواز بود، زوار رنگین پوست از

ص: ۱۴۳

نواحی دور و مشتاقان زیارت حرمین از اقطار مختلف گیتی، در زیر این چادرها جایی و حریمی را برای خود احراز کرده بودند و باهم گفت و شنود داشته و یا به عبادت می پرداختند. چهره و رفتار معصومانه آنان از درون زلال و بی شائبه آنها حکایت می کرد و زائران ایرانی نیز بدینسان در انتظار رسیدن مرکب برای راه سپاری به سوی مدینه به سر می بردند.

متأسفانه با این که در درون هواپیما و پیش از آن به زوار ایرانی توصیه شده بود که رفتار خود را در تمام شئون بیابند و کاری بر خلاف حیثیت جمهوری اسلامی ایران از آنها سرزنند، پاره‌ای از آنها راه و رسم دیرینه و جاهلی زمان طاغوت را رها نکردند و احیاناً از رفت به جده تا بازگشت به جده به اعمال و رفتاری دچار می آمدند که برادران و خواهران آگاه ایرانی را بسی شرمسار و سرافکننده می ساخت.

آیا نمی باید چنین زواری که آبروی انقلاب اسلامی ایران را مخدوش می سازند، از سوی بازرسانی از ایران مورد مؤاخذه قرار گیرند که اینگونه یله و رها و آزادانه به کارهایی روی می آورند که نه تنها چشمتش آور و تنفرانگیز است، دستاویز و بهانه مطلوبی در اختیار دشمنان انقلاب- که همان دشمنان اسلام هستند- قرار می دهند و آبرویی که با خون جوانانی که سرشار از آرزو و آمال دور و دراز بوده‌اند فراهم آمده، به دست افرادی احیاناً سالمند و پاره‌ای از آنها چون آفتاب لب بام، اینگونه به آسانی در معرض خطر قرار گرفته و آسیب پذیر گردد.

دیدم چند تن از زوار ایرانی در کنار ستونی از استوانه‌های فرودگاه، کمی به دور از جایگاههای زوار ایرانی، فرشی را گسترده و به سان دستفروشهای سابق و لاحق میدان سید اسماعیل تهران، امتعه و کالاهای خوراکی چون گز و زعفران و کشمش و پسته و جز آنها را بر آن نهاده و در

ص: ۱۴۴

صدد شکار مشتری بودند و غالباً خریداران اینگونه کالاها را مأموران امتیعی جده، که روسریهای سرخ با عقال بر سر داشتند، تشکیل می‌دادند و شاید با خریداری این کالاها با گفت و شنودها و چانه زدن‌ها ارمغانی از اطلاعات را برای اربابانشان تهیه می‌دیدند. به محض گسترده شدن بساط این گونه زوار ایرانی، مأموران کذایی سر می‌رسیدند و با پرداخت ثمن بخشی ره آورد سفرشان را به یغما می‌بردند و کالاهای کم ارزش آنان را با بهای ناچیزی به تاراج می‌گرفتند. واقعاً باید چنین رفتارهایی را کمال بی‌شرمی تلقی کرد و یا باید گفت فرومایگی شخصیت و روحیه مادی و دنیاپرستی و یا فقر و کمبود مالی، چنین صحنه‌هایی شرم‌آور را در مرآی و منظر ملیتهای مختلف به بار می‌آورد که در هر صورت باید اکیداً از ایجاد اینگونه نمایشهای تراژدی جلوگیری به عمل آید.

هم اکنون به یاد نخستین سفرم به حج افتادم که ما را در منقطه‌ای به نام «مدینه‌الحاج» در سال ۱۳۵۳ ه. ش. مأوی دادند که بنایی بس بزرگ و گسترده را در چند طبقه، نزدیک فرودگاه جده ساخته بودند و در سالنهای بزرگ و سرپوشیده آن تختها و یا نردبانهای چند پله‌ای!- که بر هر پله‌ای از آن فقط خوابیدن یک نفر امکان پذیر بود- به طور فشرده نهاده بودند و در فاصله میان تختها جایی خالی برای نشستن و یا خوابیدن وجود نداشت و اگر کسی در این طبقات تختها جایی برای خود رزرو نمی‌کرد، باید تا صبح بیدار می‌ماند و در آن محیط محلی حتی برای نشستن پیدا نمی‌کرد؛ تختهایی مجهز به تشکها و پتوهای کثیف و آلوده که رغبت خوابیدن را از آدمی سلب می‌کرد. من از جمله کسانی بودم که چون برای جایابی در مسابقه یورش به تختها پس مانده بودم و در این مسابقه شرکت نکردم، تا صبح بر سر پا ایستاده و یا از این سو به آنسو می‌رفتم تا شام را به بام آورم و

ص: ۱۴۵

در همین حال در سرگردانی تا صبح بیدار ماندم و هیچ غذا و نوشابه‌ای قابل خوردن و نوشیدن در میان نبود، لیکن سفر ما به مدینه با هواپیما صورت گرفته بود که حدود نیم ساعت به طول انجامید. از آن تاریخ تا کنون که بیست سال سپری گشته، تحولاتی بس شگرف در جده و همه دیار شبه جزیره‌العرب به هم رسیده، سالهاست که مدینه‌الحاج را ترک گفتند و در سال ۱۳۶۳ ه. ش. که دومین سفر حج من صورت گرفت، در زیر چادرهای سر به فلک کشیده کنونی - پس از تشریفات بازدیدها در سالن فرودگاه - راه می‌یافتیم که گویند شرکتی که این چادرهای جالب را با استفاده از نصب استوانه‌های استوار بر پا ساخته، به مدت شصت سال سلامت و کارآیی تجهیزات آنها را بیمه کرده است، تجهیزاتی که از آن جمله نصب کولرها بر ستونهایی در میان استوانه‌های پایه‌های چادر، با گرما و رطوبت هوای جده همواره در حال نبرد است و در موسم حج به هیچ وجه در مبارزه با این دو مزاحم از پای نمی‌نشینند؛ و جای استراحت زائران نیز در چنین فضای نسبتاً مطبوع وجود دارد و چنان نگرانیهایی که در سابق حجاج را رنج می‌داد، هم اکنون در این ناحیه وجود ندارد.

تبلیغات گسترده‌ای جهت جلب قلوب زوار و ترویج مکتب خاص دولتمردان و زعمای دینی دیار عربستان چهره خود را در خود جدّه نشان می‌داد، و در دهه‌هایی جالب و جمع و جور که در جای جای صحنه‌های زیر چادرهای جده خود نمایی می‌کرد، دکه‌هایی که «مکتب الوکاله الموحده»، (دفتر نمایندگی هم آهنگ کننده) در گذرگاههای زوار بر پا کرده و نشریاتی را رایگان در اختیار مسافران قرار می‌دادند؛ نشریاتی که صرفاً دینی! بود از قبیل:

۱- الدعاء من الكتاب والسنة، والعلاج بالزقي من الكتاب والسنة، از



ص: ۱۴۶

سعید بن علی القحطانی که چاپ هشتم آن را در قطع بسیار کوچک بغلی منتشر کرده‌اند.

۲- دلیل الحاج والمعتمر باللغه الفارسیه، یازدهمین شماره «سلسله توعیه الحجاج» از انتشارات «مرکز الدعوه والإرشاد» جده، در قطع جیبی کوچک با خط نستعلیق و ترجمه عبد الرحیم عبد الحق، با عنوان درونی «راهنمای حج و عمره و ...» به زبان فارسی، با مقدمه عبد العزیز بن عبد الله بن باز رییس کل ادارات تحقیقات علمی و افتاء و ارشاد اسلامی.

در این کتابچه که به زبان فارسی دری افغانی ترجمه شده، در صفحه نهم آن، تحت عنوان «نواقض اسلام» آمده:

«دوم- هر کس در میان خود و خداوند کسی دیگر را واسطه و سفارشی! بکند و در حاجات خود، او را بخواند و از او تقاضای سفارش و شفاعت بکند و بر او توکل و اعتماد بکند به اجماع امت کافر است!».

پس از آن برای این که چهره معتقدان به شفاعت را مشوه سازد، چنین می‌خوانیم:

«سوم- هر کس مشرکان را کافر نداند [آفرین بر این کشف هزار مجهولی و یا در کفر آنها شک کند [ما شاء الله به این هوش و ذكاء] و یا مذهب آنها را خوب و درست بداند [و مذهب وهابیت را نادرست بداند] کافر می‌شود!».

۳- کتابچه‌ای قریب به همین مضامین کتابچه یاد شده، نوشته محمد ابن صالح العثیمین، استاد دانشگاه محمد بن سعود و مرد شماره ۲ «کبار علماء» مذهب وهابی به زبان عربی منتشر شده است.

۴- کتابچه دیگر تحت عنوان «فتاوی مهمه» به زبان اردو از شیخ عبد

ص: ۱۴۷

العزیز بن عبداللہ بن باز مفتی کل سعودیہا از سوی «مرکز الدعوة والإرشاد بجده» را در دسترس اردو زبانان ہند و پاکستان می‌نہادند و خدا می‌داند کہ از رہگذر نشر اینگونه جزوات، راه را فراسوی آیین‌های درست دینی تا چہ اندازہ مسدود ساختہ و می‌سازد، و با بی‌بصری فضای تاریکی را برای مردم سادہ لوح ہندی و پاکستانی بہ وجود آورده و می‌آورند.

۵- دلیل الحاج، از منشورات «وزارۃ الإعلام» کہ طی آن گزارشہای کوتاہی راجع بہ چادرہای سالن حجاج و فرودگاہ آن و نیز مکہ و عرفات و مزدلفہ و منا و چاہ زمزم آمدہ و ضمن آنہا خدمات خادم الحرمین! مطرح شدہ و همچنین مناسک حج و گزارشی راجع بہ مدینہ و مسجد نبوی و قبا و دیگر آثار اسلامی و خدمات وزارتخانہ‌های مختلف؛ از قبیل وزارت حج و اوقاف، کشور، بہداشت، ارتباطات، دفاع و هواپیمایی، برق و پست و تلفن، ارشاد، بازرگانی، جمعیت ہلال احمر، ریاست شؤون الحرمین، شہرداری حرمین و سایر خدمات در آن دیدہ می‌شود و این راہنما بہ زبان عربی و نسبتاً مفصل نوشتہ شدہ و آن را بہ رایگان در اختیار حجاج قرار می‌دہند، اگر چہ در چہرہ معصومانہ‌ای جہت راہنمایی حجاج تدوین شدہ، لیکن در واقع یکنوع راہنمایی بہ خدماتی است کہ آنہا را بہ خادم الحرمین! منسوب می‌دارند.

۶- راہنمای دیگری بہ زبان انگلیسی و مصور، با کاغذ گلّاسہ، در ۱۷۰ صفحہ را در اختیار مردم می‌گذاشتند کہ حاوی اطلاعاتی راجع بہ جده و حرمین و راه جده بہ مدینہ و مکہ و فعالیتہای عمرانی مربوط بہ این مناطق می‌باشد. در سال گذشتہ نیز این دفتر را میان حجاج نشر می‌دادند.

۷- و جزوہ‌های مختلف چند برگی دیگری کہ در اختیار حجاج قرار می‌گرفت کہ بہ زبانہای مختلف عربی، فارسی، انگلیسی و جز آنہا منتشر

ص: ۱۴۸

می‌شد که حاوی اطلاعاتی در مورد خدمات و راهنمایی حجاج می‌باشد.

در این راهنما آمده است:

از هر زائر ۴۴۴ ریال جهت خدمات «مکتب الوکلاء الموحّید» در جده و مؤسسات طواف و راهنمایی در مدینه و اجرت چادرها در عرفات و منا و هزینه برق و نظافت و فرش و نگهداری چادرها دریافت می‌شود و نیز برای کرایه با اتوبوس کولردار از جده به مدینه، آنگاه به مکه و یا از جده به مکه و به عکس و جده به عرفات و منا و مکه ۴۳۵ ریال، و با اتوبوس بدون کولر ۳۴۵ ریال دریافت می‌شود. البته ریال سعودی.

به هر صورت، پس از مدتی که در جده به سر بردیم، با اتومبیلی که فقط می‌توانست ده نفر مسافر داشته باشد، رهسپار مدینه شدیم، اما قبل از شرح ماجرای سفر با این اتومبیل، سزا می‌بینم درباره جده و سالن حجاج توضیحی را به طور فشرده بیاورم:

جده شهری است ساحلی که در کرانه میانه دریای سرخ قرار دارد و دروازه و مدخل سفر حجاج به حرمین شریفین به شمار می‌آید از جده تا مکه حدود ۶۰ کیلومتر فاصله است. شهر جده دارای مساحتی حدود ۱۲۵۰ کیلومتر مربع و دارای جمعیتی حدود یک میلیون و دویست و پنجاه هزار (۱/۲۵۰ / ۰۰۰) نفر می‌باشد. این شهر دارای سابقه دیرینه‌ای است که در ده سال اخیر، شاهد تحوّل بزرگی بوده و به صورت شهر بسیار زیبایی در آمده است که آن را «عروس دریای سرخ» می‌نامند و با توجه به اسکله‌ای که برای مبادلات تجاری در آن تأسیس شده، از شهرهای مهم اقتصادی عربستان می‌باشد.

فرودگاه جده که در سال ۱۹۸۱ م. افتتاح شده، فاصله آن تا وسط شهر جده، سی کیلومتر است و مسافتی حدود ۱۰۵ کیلومتر مربع را به خود

ص: ۱۴۹

اختصاص داده است و خود مجموعه‌ای است از فرودگاهها، که دارای سالنهای جنوبی و سالن ویژه خطوط داخلی و سالن خارجی و سالن حجاج است. سالن حجاج عبارت از مجموعه بزرگی است که دارای ۱۱۲ کیلومتر مربع می‌باشد و به صورت مهندسی شده که شبیه چادرهای متعارف ساخته شده و این چادرها از موادی فراهم آمده که در برابر حرارت شدید مقاوم می‌باشد.

چادرهایی برافراشته و بسیار بلند و مجموعاً (در این تاریخ) ۳۱۰ چادر را تشکیل می‌دهند. و مجموعه‌ای است که عظیم‌ترین و گسترده‌ترین سالن زیر چادر در جهان معاصر به شمار می‌آید و همه خدمات؛ اعم از اماکن وضو و نماز و آشپزخانه و بانکها و دفترهای شرکت‌های هواپیمایی - که بیش از ۴۰ شرکت می‌باشد - در زیر همین چادرها و جوانب آن فراهم آمده و جایگاه وسیعی برای استراحت و درنگ حجاج نیز در زیر همین چادر پیش‌بینی شده است.

باری، حرکت با همان اتومبیل یاد شده به سوی مدینه - پس از دو ساعت معطلی و انتظار، که هیچ علت معقولی نداشت - آغاز شد که چند تن از قاریان عزیز جمهوری اسلامی ایران همراه با حجّه‌الاسلام و المسلمین جناب آقای گیوی در این مرکب با ما همسفر بودند، و با آقازاده محترم حضرت آیه الله العظمی آقای اراکی؛ یعنی حضرت حجّه‌الاسلام و المسلمین جناب آقای مصلحی افتخار مصاحبت در این سفر را داشتیم.

تصور ما بر این بود که چون اتومبیل کوچکی است زودتر از مسافران اتوبوسها به مدینه می‌رسیم؛ ولی راننده ساده لوح مصری این اتومبیل که گرفتار کمبود خواب و استراحت بود، لنگ لنگان آن را می‌راند و در میان راه کاملاً محسوس بود که کندتر از همه اتومبیلها ره می‌نوردد. گاهی

ص: ۱۵۰

می‌دیدیم اتومبیل گرفتار سرگیجه می‌شود و به این سو و آنسو متمایل و منحرف می‌گردد. معلوم شد که راننده خواب آلوده است. کسی را که عرب زبان بود کنارش نشانند تا با او حرف بزند و خواب را از چشمانش بر باید و گاهی با ذکر صلوات او را از حال میان نوم و یقظه به در می‌آوردند و با لطایف الحیل، این راننده مصری را تا مدتی بیدار نگاه داشتند. بیش از نیمی از راه طی شد که کنار رستورانی ایستاد و مدتی نسبتاً زیاد، مسافران را بر سر پا و یا نشسته نگاه داشت، و خود مشغول صرف شام و گپ‌زدن با همکارانش گشت و سرانجام پس از متجاوز از هفت ساعت به مدینه رسیدیم، و بر هتل «الدخیل»، مقرّ بعثه مقام معظم رهبری در آمدیم.

ضمناً فراموش کردم که یاد آور شوم میان راه دو عدد صندلی اتومبیل کدایی شکست و ناگزیر مسافران جمع و جورتر نشستند و خوشحال بودیم که از محل هبوط جده بنی آدم به مهبط وحی جدمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدیم. به محض ورود بر هتل «الدخیل» در مدینه از مژده ورود حضرت حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای محمدی ری‌شهری نماینده محترم مقام معظم رهبری و سرپرست حجاج - حفظه الله تعالی - که ساعاتی قبل از ورود ما به مدینه، به این شهر مقدس آمدند، بسیار شادمان شدیم، و بر اثر خستگی و بی‌خوابی ناگزیر گشتیم روز پنجشنبه ۱۵ / ۲ / ۷۳: ۲۳ ذی‌قعدة ۱۴۱۴ ق. تا نیمروز آن بیاساییم.

بعد از ظهر همین روز را با خوابیدن، پشت سر نهاده تا برای تشرّف به بارگاه رسول الله صلی الله علیه و آله با نیروی تازه و نشاطی کافی آمادگی یابیم. پس از لختی آسودن، آماده شرفیابی به محضر آن حضرت شدیم و پس از غسل زیارت، به سوی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله از هتل، که فاصله آن تا حرم بسیار

ص: ۱۵۱

کوتاه بود، به راه افتادیم. در میان راه با مردی سالمند برخوردیم که مرا چنان در آغوش خود می‌فشرد که گویا سابقه دیرینه‌ای با من داشت. چنان می‌نمود که سالها مرا ندیده و با دیدن من می‌خواهد عقده خود را بگشاید.

اشک، دیدگانش را حلقه زده بود، و من مات و متحیر از این برخورد صمیمی او به شگفت در آمدم؛ چرا که اصلاً او را نمی‌شناختم و با زبان عربی پس از تهنیت می‌گفت:

«باید خدای را سپاسگزار باشیم که توفیق زیارت بارگاه نبوی را نصیبمان ساخت؛ او این جمله را چند بار تکرار کرد. وقتی در سیمای من آثار شگفتی و تحیر را احساس کرد، گفت: من از مردم «الجزایر» می‌باشم و پیایی خدای را شکر می‌کرد که عیال او به سویش - که در مسیر مخالف مسیر من راه می‌سپردند- بازگشت و می‌خواست بگوید: برگرد به راه خود ادامه دهیم. این مرد شریف که پی برده بود ایرانی هستم و نیز روحانی، نمی‌خواست از من جدا شود. چهره‌اش به زبان حال گویای این مقال بود:

«دردی را که پیش از انقلاب اسلامی ایران شما را رنج می‌داد، هم اکنون ما را در میهنمان رنج می‌دارد و ما به خودمان نوید می‌دهیم که کشورمان مانند کشور شما در سایه پایمردی و فداکاری مردم الجزایر بتواند در آغوش اسلام و قرآن از عزت و استقلال برخوردار گردد. با دیدگانی اشک آلود به خاطر اشاره عیالش مرا ترک گفت، آنهم در حالی که گویا نمی‌خواست از من جدا شود.»

راه را در سوی مسجدالنبی ادامه دادم، وقتی به آن در آمدم که دقایقی از اقامه نماز مغرب گذشته بود. خوشبختانه در داخل مسجد با حضرت حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای محمدی ری شهری (که خدایش او

ص: ۱۵۲

را به عنوان یاری دلسوز برای مقام معظم رهبری از توفیقات و تأییداتش بهره‌مند سازد) رویاروی شدم. و پس از احوال‌پرسی کوتاهی، در سوی حرم، شبستانهای مسجد را پشت سر می‌نهادم و پس از اقامه نماز مغرب و عشا و زیارت حضرت رسول و فاطمه زهرا (صلوات الله و سلامه علیهما) به هتل بازگشتم و فردای آنروز را برای زیارت ائمه بقیع علیهم السلام در مد نظر گرفتم. یکی از برادران گزارشی ارائه داد مربوط به سطح کوشش و فعالیتهای دولتمردان سعودی در جذب افراد به آرمانهای وهابیت. اینان بی‌دریغ از هر وسیله و ابزاری در دستیابی به هدفشان- که تأیید مکتب آنها است- بهره می‌جویند و با دستی گشاده و آغوشی باز از افرادی که بی‌خبر هستند استقبال کرده و با استفاده از تطمیع‌های مادی، آنان را جذب می‌کنند و چنانکه پیشتر اشارت داشتیم، نشریاتی خرد و کلان و متنوع برای تبلیغ

ص: ۱۵۳

وهابیت به رایگان در اختیار افکار معصوم و دست نخورده زوار قرار می‌دهند و صفحه پاکیزه ذهن آنان را با نقش‌هایی مُمَوّه، که با تسویلات آمیخته به ترفندها آنها را تصویر می‌کنند، می‌آلایند و افکاری را در مغز آنها خوش نشین می‌سازند که بیرون کردن آنها سرفلیهای گران و سنگینی را درخواست می‌کند و نیز با بهره‌گیری از صدا و تصویر و رادیو و تله‌ویزیون، راه را در جهت دستیابی به هدفشان آنچنان هموار می‌سازند که شکارهای خود را در سرازیری سقوط به ژرفای اندیشه‌های ویرانگر و تفرقه‌انگیز وهابیت سوق می‌دهند برای نمونه، هم اکنون بیش از صد و اندی دانشجوی مالیزیایی در «جامعه المدینه المنوره» سرگرم تحصیل می‌باشند که هر کدام از آنها می‌توانند مبلغی مُولّدِ صدها تن مالیزیایی وهابی باشند، و باید بر این شماردها و بلکه صدها نفر دیگری از



ص: ۱۵۴

دانشجویان ایرانی (از سیستان و بلوچستان) و سایر کشورها را افزود که اکثر قریب به تمام آنها مروجانی سرسخت برای مکتب وهابیت، از این دانشگاه به سوی کشور اسلامی سرازیر خواهند شد، و سیل آسا بنیاد اندیشه‌های تقریب میان مذاهب را آسیب‌پذیر خواهند ساخت، و خطر وهابیت برای دنیای اسلام- به قول یکی از اساتید هوشمند و مطلع یمن- فزونتز و ضایعه‌آفرین‌تر از خطر صهیونیسم می‌باشد.

## از عرصات عرفات تا رمی جمرات

### در عرفات:

روز جمعه ۷۳/۲/۳۰ هـ. ق. ۱۴۱۴ هـ. ق. ساعت شش بامداد بر اتوبوسی بدون سقف به عزم «وقوف در عرفات» درآمدیم. درنگ آهنگان پویای عرفان متشکل از راکب و راجل؛ سواره و پیاده، با کفش و پافزار و یا برهنه‌پا و بدون کفش، از زن و مرد، پیر و جوان تا نوجوان و خردسال، با جامه‌های سپید که مردان را به دو قطعه پوشش نادرخته و برش نیافته، نصیبی دیگر در لباس نبود راه میان مکه تا عرفات را- که حدود بیست و پنج کیلومتر با مکه فاصله دارد- طی می‌کردند؛ و چون سیلی مواج در سوی عرفات روان بودند. وقتی انسان پیرامون خود را به نظاره می‌گرفت، می‌دید که آسمان در این مسیر واژگون شده و سفید جامگان به سان ستارگان و اختران سو سو می‌زنند و رده‌های اتوبوسها که حتی بر سقف بسیاری از آنها این افلاکیان خاک نشین جا خوش کرده بودند، به مجرّه و کهکشان یا راه شیری بی‌شبهت نبود و انسان هر چند در زمین راه می‌سپرد اما گویا می‌دید زمین، آسمان گشته و آسمان به زمین فروآمده،

ص: ۱۵۵

شب مهتاب و پرستاره و درخشانی را روز بر زمین رؤیت می کرده و بر براقِ معراجی ملکوتی در محیطِ خاکی پرواز می نموده است. تراکم جمعیت و وفور وسائط نقلیه مآلاً به وجود آمدن ترافیک، هر چند گامهای این وسایط را لرزان و کند می ساخت، به گونه‌ای که در نوردیدن چنان مسافت کوتاه، آنهم سواره، دو ساعت فرصت را در کام خود می بلعید؛ اما منظره دل‌انگیز و روح‌افزای محیط دور و نزدیک چنان اندیشه‌ها را به خود مشغول می ساخت که طول مدّت برای ما به قدری ناچیز می نمود که گویا دقایقی بیش نیست که ما آنها را پشت سر نهادیم. به صحرای عرفات رسیدیم و پس از اندکی استراحت با تدابیر بخردانه کارکنان کاروان آقای محمّد عبداللهی - حفظه الله تعالی - بساط صبحانه را گسترده یافتیم و ما تازه از راه رسیده‌ها احساسمان چنان بود که هوای عرفات امسال گرمتر از سال پیش می نماید؛ اما نه چنین بود، بلکه ابر غلیظی که آسمان عرفات را می پوشاند، فضا را دمق کرده و تفتانیده است، که ریزش عرق فراوانی را به علّت فقدان باد و نسیم برای پوش نشینان موجب گشته بود.

روز گرانبهایی که با وقوف و درنگ اندیشمندان و سازنده، می توانست دگرگونی طراوت آفرینی را در روحیه واقفان پدید آورد. برای این درنگ اندیشمندان، به رهنمودی از سخنان معصومین و اولیاء الله احساس نیاز می شد؛ لذا با تدابیر نماینده محترم مقام معظم رهبری حضرت حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای محمّدی ری شهری، گنجور نگاهبان آوای الهی و حافظ قرآن کریم و سخنان مولای مؤمنان حضرت علی علیه السلام جزوه چاپی «زیارت آل یاسین» - که دارای ترجمه فارسی زیر سطور بوده - در اختیار اکثر قریب به تمام حاضران در

ص: ۱۵۶

این نشست کریم و آبرومند قرار گرفت که پس از چندی چنانکه اشاره خواهیم کرد زمزمه دسته‌جمعی حاجیان، هماهنگ با صدای خوش کسی که این زیارت را می‌خواند آغاز شده و ادامه یافت. برنامه به این صورت بود که:

حدود ساعت ده و چهل و پنج دقیقه بامداد همین روز، آقای مرتضایی فر اعلام کردند، پیش از ظهر با تلاوت قرآن کریم توسط آقای رضائیان، قاری منتخب و گزیده قرآن کریم طلیعه برنامه‌های دیگر افتتاح خواهد شد. پس از تلاوت آیاتی چند، مدیحه‌سرایی و رثاء اهل‌البیت علیهم السلام توسط آقای شمسایی که علی‌رغم خستگی با صدای خوش و آمیزه‌ای از حزن و اندوه انجام گرفت و دلها را برای خواندن زیارت وارث آماده ساخت تا در چنین جایگاهی مقدّس، قلوب اهل این محفل برای دریافت رحمت الهی شایستگی یابد. در هیچ موقعی از یاد کردن حضرت امام راحل - قدّس الله تعالی سره القدوسی - که چنین برکات روحی و معنوی و زلال و پاکیزه را مدیون اندیشه‌های والا و پایمردی حضرت ایشان هستیم - دریغ نمی‌شد و بدینسان مردم سخاوتمندانه و از جان و دل برای سلامت و توفیق و عزّت و طول عمر رهبر عظیم الشان خود، فقیه عالی‌مقام حضرت آیه العظمی خامنه‌ای - مَنعَ اللهُ المسلمین بطول بقائه الشریف - دعا می‌کردند.

و آقای شمسایی اذهان را در دعا به سوی این دو بزرگوار که حقّ بسیار بزرگی بر امت ام‌القری اسلام و سایر امم به پاخاسته دارند، معطوف می‌ساختند. در همین لحظه که مشهودات و مسموعات خود را می‌نگارم، آقای رضائیان آیاتی که با حج پیوند دارد تلاوت کرده و نوبت را در اختیار آقای شمسایی قرار داده تا با مدیحه و رثای رسای خود مستمعان درنگ

ص: ۱۵۷

آهنگ را در فضایی ملکوتی رهنمون گردد؛ و رقت و انعطافی در درون آنها برای پذیرش رحمت واسعه الهی به هم رساند. در محیطی که قطب دایره امکان حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را قطعاً بدان التفات و عنایت و حضور و قربی است، و آنچنان در کنار این سرزمین و پهنه که یادگارهای با ارزشی را در دل خود نهفته دارد، به عاشقان ابا عبدالله الحسین نزدیک است که آقای شمسایی فراق از آن حضرت را برای شیدایان دیدارش بازگو می‌کرد؛ و به ریزش بی‌دریغ اشک دیدگان‌شان تداوم می‌بخشید.

شمسایی می‌دانستند آفتاب وجود مبارک آن حضرت بر قلوب این دلدادگان، پرتو افکن است و این مهر بی‌غروب، حاضر و ناظر می‌باشد. اما فزونی قربش ناله و بانگ این مداح پاک نهاد را از نهادش بر می‌آورد و فریاد «یا بن الحسن» او - که هر از چندی تکرار می‌شد - قلب آدمی را تا ژرفایش گدازه می‌ساخت و سینه سوزان چادر نشیان را گداخته‌تر ساخته و طوفانی از اشک را در دیدگان‌شان برپا می‌کرد.

روز شهادت حضرت مسلم بن عقیل، نماینده سالار شهیدان بود، باید خاطره شهادت جانسوز این پیشاهنگ شهدای کربلا در اذهان تجدید می‌شد. مداح مخلص ما در این باره پس از آن که در فراق حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - فغان از خیام نشینان برگرفت، با ذکر مصیبت حضرت مسلم بن عقیل غمها را طراوت فزونتری بخشید تا زیارت وارث و زیارت آل یاسین با قلبی گشاده و گشوده مواجه شده و پذیرای مهر بی‌کران الهی گردد.

نماز جماعت روز نهم ذی حجه به امامت حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای محمّدی ری شهری نماینده مقام معظم رهبری در

ص: ۱۵۸

بعثه حج اقامه شد و مردم پس از صرف ناهار، لختی بیاسودند و نوید دادند مراسم دعای عرفه رأس ساعت چهار بعد از ظهر توسط حضرت حجّه‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ حسین انصاریان، خطیب دانشور و سخندان پارسا و با تقوا اجرا خواهد شد. اما گویا به اشاره مردم که خواندن دعای عرفه را بر آسودن و آلودن خود به خواب ترجیح می‌دادند. مقدمات قرائت این دعای عالی المضامین رأس ساعت سه و نیم پس از ظهر آغاز گشت.

بنا بود آقای روغنی، قاری عزیز قرآن کریم تلاوت قرآن را به عهده گیرد، لیکن شاید به علت مساعد نبودن حالشان آقای هروی قاری برجسته دیگر، آیه: أ جعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام... و آیاتی چند پس از آن را تلاوت کرد.

مهر تابان، حرارت و تابش خود را با دست و دل بازی و سخاوتمندی بر چادرها ارزانی می‌داشت و غیر مستقیم عطایای خود را عادلانه میان پوش نشینان توزیع می‌کرد و اندام آنها از فرق سر تا نوک پا به این حرارت با فرو ریختن عرق از مسامات پوست، پاسخ مثبت می‌داد.

عاشقان امام حسین در چنین هوایی تفتیده و سوزان با قلبی سرشار از سوز و گداز مراتب ارادت و وفاداری خود را به آن حضرت و آرمان مقدّسش نشان داده و از این وضع فرساینده، شکوه‌ای اظهار نمی‌کردند. آری در چنین اوضاعی مردافکن، کمترین گله‌ای نداشتند تا بتوانند دعایی که آن حضرت در کوچش خود از مکه تا وعده‌گاه عرصاتش در کربلا در این سرزمین مقدّس (عرفات) خوانده، بازگو سازند و زمانی را به یاد آورند که آن حضرت در این بیابان آواره بود و با اهل و عیال خویش در چنان روزی با خدا راز و نیازی شگفت‌آور داشت و همه صنع عجیب الهی را در

ص: ۱۵۹

خلقت آدمی با حضرت باری تعالی در میان می‌گذاشت و با برهانی که از آن صدیقین است خود را در محضر الهی می‌یافت و به سان پدر بزرگوارش که می‌گفت «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بَدَاثَةٍ» (آفتاب آمد دلیل آفتاب) به شهودی توفیق یافت که از شهادتی و شهودی در کربلا سر برآورد که حضرت ولی عصر- عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالٰی فرجه الشریف- آن حضرت را به‌عنوان سند قرآن و بازوی اسلامی می‌شناساند، قرآن و اسلامی که به سوی توحید و یکتا پرستی و برائت از شرک نشان رفته بود و فداکاری آن حضرت را گویاترین شاهد برای عرفان و شهودش در عرفات بود.

پس از رثای آقای شمسایی- ابقاه الله تعالی- حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای محمّدی ری شهری، نماینده محترم مقام معظم رهبری و سرپرست حجاج- ائیده الله تعالی بمنه للسداد و الصوب- قبل از شروع دعای عرفه، با سیمایی که کدورت و غم و اندوه در آن به خاطر سد و حصری که برائت ستیزان در اجرای مراسم برائت در روز ششم و هفتم ذی الحجّه در مکه به وجود آوردند- از آن کاملاً پدیدار بود، خطابه‌ای پر مایه و محتوا ایراد کردند، نخست به اهمیت دعا در این سرزمین مقدّس اشارتی داشتند مبنی بر این که باید از خدای بزرگ امری سترگ را در خواست کرد؛ دعایی در خور عظمت الهی که اگر از جان و دل برخیزد پاسخ مثبت را به دنبال خواهد داشت، نباید در چنین فرصتی گرانها و چنین پایگاهی والا با خدای رحمان درخواستهایی فرومایه و مادی و دنیوی را در میان گذاشت؛ چرا که چنین درخواستهایی از اهتمامهایی خرد و ناچیز حکایت می‌کند و باید با همتی والا- حاجاتی بس پر ارزش و گرانها را به پروردگاری عرضه داشت که سراسر جهان وجود و عوالم محسوس در برابر عظمت قدرت و عطایایش چون نمی‌در مقایسه با یم و

ص: ۱۶۰

یا قطره‌ای در کنار اقیانوس است.

حضرت آقای محمّدی ری شهری یادآور شدند: این سکوتِ اجباری حُجّاج ایرانی، خود حجاج و احتجاج و فریادی را دنبال می‌کند مبنی بر این که مسلمین بیش از هر زمان دیگری از مشرکین بیزارند و استکبار جهانی باید به هوش باشد که این آتش نهفته در میان خاکستر، نه تنها به خاموشی نمی‌گراید؛ بلکه روزی آنچنان لهیب و زبان‌ه می‌کشد که خرمن وجود استکبار را به مستی خاکستر تبدیل می‌کند، این خاموشی که جبراً در سرزمین مکه از سوی حجاج ایرانی احساس می‌شود فریادی رعدآسا را به دنبال دارد که هر چه بر مقدار این خاکستر بیفزایند، گداختگی آن بسیط عالم را فرا گرفته و جهان استکبار را دستخوش سقوط از عرش قدرت خود خواهد ساخت.

مگر اینان که بر اریکه حکومت بر مسلمین تکیه زدند تاریخ را نادیده می‌انگارند و عقلشان را از تفکر تهی ساخته‌اند که پرده‌های رقیق ابهام آفرینی به یکسو نهاده خواهد شد و چهره حقیقت، خودنمایی خواهد کرد و ایمان به حقیقت را نمی‌توان از قلوب چنان مردمی که یکتاپرستی تا اعماق نفوسشان نفوذ دارد، سترده ساخت، هر چند ابرهای متراکم و تیره ترفندهای استعماری در فرصتی کوتاه از روزگار پوشش و نقابی بر چهره خورشید حقیقت می‌افکنند؛ اما حرارت آن به تدریج این ابرهای ابهام را ذوب کرده و خورشید حقیقت در نبرد با ظلمت و فریاد برائت از شرک، آنچنان چهره می‌گشاید که همه انسانهای جویای حقیقت را با خود هم‌آوا ساخته و کاخ سفید واشنگتن را به سیاه چالی برای دفن جثّه استعمار مبدل می‌سازد.

آری، فریاد برائت بسیط جهان را زیر پوشش می‌گیرد و ستم‌هایی که

ص: ۱۶۱

بر مردم رفته است انتقامی بس دردناک و جهان شمول را با قیام حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دامنگیر ستمگران فزون طلب و خودکامه خواهد ساخت.

آنگاه آقای ماه رخسار با صدایی بسیار خوش، حضرت ولی عصر را مخاطب قرار داد و اشعاری آبدار و سرشار از تمثیل را در باره آن حضرت با الحان زیبا سرودن آغاز کرد و به ذکر مصیبت سالار شهیدان، رثای خود را به پایان برد.

حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج حسین انصاریان، چون سال پیش خواندن دعای عرفه را به عهده داشت و با چاشنی‌هایی که ضمن ترجمه فارسی بر قسمتهایی از این دعا از خود می‌افزود و آن را با گریستن رونق می‌بخشید. ناله از مردم می‌گرفت و با کارآیی ویژه خویش در ذکر مصائب اهل البیت و تضمین نکات عرفانی قلبها را از مهر الهی و امید به رحمتش سرشار می‌ساخت؛ و نویدها را از سرّ و ضمیر آنان می‌سترد و بارقه‌هایی در دلها به هم می‌رساند که گویا با گریه و انابه به درگاه الهی شخصیت روحی آنها تجدید شده و چنان است که تازه از مادر پاک و پاکیزه به دنیا آمده و تولّدی نو را برای خود به ارمغان آورده‌اند و این اشکهایی که گذشته‌های تیره و ابرهای متراکم ذنوب، بدانها بارور شده وجود آنها را شستشو داده و تطهیرشان کرده است؛ و از آن پس چادر نشینانی که به چنین توبت و انابتی توفیق یافتند و نصوحانه و عزم بر پایداری و نستوهانه در برابر مکاید شیطانی، بازگشت عمیق خود را به حضرت باری تعالی اعلام نمودند. حسّ می‌کردند اوزار و اثقال گناه از دوش آنها برداشته شده و خویشتن را سبکبار و سبکبال برای اوج گرفتن به ملأ اعلی می‌یافتند. هر چند آقای انصاریان در سال گذشته آنچنان در



ص: ۱۶۲

خواندن دعا سنگ تمام گذاشته بود که خیامیان عرفات ناله‌شان عرشیان را موجب اغتباط می‌گشت؛ و فراموش نمی‌کنم که در نهم ذی حجه سال پیش چنان شور و حالی برای پوش نشینان حرم امن الهی آفرید که برای من که هشت بار صحرای عرفات را درک کرده‌ام، بی‌نظیر می‌نمود و امسال نیز خالی از رونق نبود؛ امّا به علّت ضیق مجال، بیت‌القصیدهای دعا که گزارشهایی جالب را می‌طلیید، ناگزیر بدون گزارشی در خور بر گزار شد.

#### به سوی مشعر:

پس از اقامه نماز جماعت مغرب و عشاء توسط آیة الله جنّتی، خیمه‌ها در شب دهم ذی حجه فروهشته گشت و بساط عرفات بر چیده شد تا راه مشعر را سواره در پیش گیریم. شب را میان دو اتوبوس در

ص: ۱۶۳

سرزمین مشعر اتراق کردیم و فرشهای زمخت نایلونی که تن و اندام آدمی را با لحظه‌ای نشستن و یا خواب و آرمیدن، حکاکی می‌کرد و نقوش جالب بر پوست و گوشت آدمی چون نقوش بافت زنبیل و سبد، موقتاً به یادگار می‌گذاشت، میان دو اتوبوسی گسترده شدند. پس از آن همراه دوست بزرگوارمان آقای لاریجانی با حمایلی که در بر گرفتیم، سنگریزه فراوانی بیش از حد نیاز در رمی، در انبان این حمایل فراهم آوردیم فرشی رقیق از میان ساک بیرون آورده و بر روی فرشهای گسترده خشن افکندیم تا بستر خواب را تجهیز کنیم. هر چند بدن لاغر و استخوانی من زمختی بستر را تحمل نمی‌کرد، آن‌هم متکایی از ساک دستی که اشیای سفت و زمخت و غیر قابل انعطافی را در بطن خود داشت. با چنان متکا و چسان بستری آهنگ خواب نمودیم. از آن سوی اتوبوس که زمین به طرف ما دارای شیب و سرازیری بود، مسافران آفریقایی و حجاج دیگر در پناه اتوبوس جای مناسبی بدور از انظار برای قضای حاجت یافتند و فضای زیر اتوبوس را با پیش‌آب و پس‌آب، معطر ساخته و نسیم آن نیز مشام ما را نوازش می‌داد! سیلان و جریان آب غساله و پیش‌آب از زیر اتوبوس در سوی قسمتی که ما سر را بر روی ساک به عنوان متکا آشنا ساخته بودیم، پیشروی می‌کرد؛ و امکان داشت اگر خواب ما کمی بیشتر به طول می‌انجامید از فرق سر تا نوک قدم با پیش‌آب و غساله‌های در حال جریان، غرقه شویم.

آقای لاریجانی چند بار مرا از خواب بیدار کرد که سیل غساله‌ها در زیر اتوبوس در حال پیشروی است! خواب سنگین مرا گوش شنوایی برای هشدار ایشان نبود؛ و همینگونه خستگی راه که از عرفات تا مشعر - هر چند سواره و مقداری پیاده با کوله‌باری سنگین طی شد، به من

ص: ۱۶۴

مجال نمی‌داد که به خیزش از بستر روی آورم. اما خم شدم دیدم غساله‌ها گام به گام آنچنان در سوی فرش و بستر نزدیک شده که اگر دقایقی بیشتر درنگ کنم، کار به جایی باریک می‌رسد. و لذا فرار را بر قرار ترجیح دادم و بساط خود را بر چیده و از کنار اتوبوس به سوی جایی کوچیدم که از هجوم تعفن و رطوبت پیشاب چنین زوار بی‌خانمان در امان باشم.

یکی از پروژه‌های دولتمردان سرزمین حجاز را در مزدلفه و مشعر به خوبی می‌توان شناسایی کرد که چسان زوار پاکدل در تنگناهای کمبود خدمات، به چنین ورطه‌ای اشمئزاز آور دچار می‌آیند. من هیچ تقصیر و کوتاهی برای زواری این چنین قائل نیستم. «گفت جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست». تا کی باید این اوضاع و مناظری شرم‌آور برای مسلمین در

ص: ۱۶۵

تداوم خود ترکنازی کند و آبروی زوّار بیت الله الحرام را در دیدگاه بیگانگان خدشه‌دار سازد؛ مناظری که نه در یکی و دو جا و چند جا، بلکه در همه مواقف و گوشه و کنارهای مختلف منطقه حرمین به چشم می‌خورد؛ و متولیان امور بسیار خونسرد و بی‌اعتنا و با بی‌تفاوتی از کنار آنها می‌گذرند.

### آهنگ در سوی منا:

نماز بامدادان اقامه شد و به تدریج باید عازم منا شویم؛ و پس از طلوع آفتاب بر مرز این سرزمین درآییم. بر اتوبوس سوار شدیم اما راننده ماهر و راه آشنا! اتوبوس را در مسیری قرار داد که پس از طی چند قدمی گامهایش متوقف ماند و با راه‌بندانی مواجه شد که راه پس و پیش را بر آن مسدود می‌ساخت. اگر بی‌گذر به آب نمی‌زد، ناگزیر نمی‌شدیم راجلاً و با پای پیاده راه مشعر تا چادرهای منا را طی کنیم؛ ولی ندانم کاری این سائق مصری مدتها ما را در اتوبوس معطل نگاه داشت؛ اتوبوسی که به علت مسدود بودن راه قریب به یکساعت در جای خود می‌خکوب شده بود.

خواه و ناخواه به پیاده‌روی تن دادیم و کوله‌بار نسبتاً سنگین را با دو دست در آغوش گرفته و چون شب را تا حدودی قابل توجه استراحت کردیم با چالاکی و اندکی سریع، مشعر را پشت سر نهاده و راه به سوی منارا درنوردیدیم و چادر محلّ اقامت را پیدا کردیم و به صرف صبحانه در وقت مناسبش نائل آمدیم!

باید یادآوری کنیم راه عرفات تا مشعر به آسانی سواره طی شده بود که ساعت هشت شب به مشعر رسیده بودیم؛ اما راه مشعر تا منا علی‌رغم آن که نزدیک بود در مدتی نسبتاً طولانی آنهم با پای پیاده طی شد.

ص: ۱۶۶

قریب به یک میلیون زوّار و یا متجاوز از آن، در حج امسال در حرمین حضور به هم رسانده بودند؛ و باید سرزمین منا در چنین ایامی پذیرای آنها باشد. اگر تدابیری به کار گرفته شود می‌توان شرایطی را فراهم ساخت که با وضع بسیار آبرومندی که حیثیت اسلام را در جهان بالا برده و به عنوان

تجمعی سازنده و الگو پرداز انظار انسانها را به خود معطوف سازد، این مراسم جاذبه‌ای برای گرایش آنها به تعالیم اسلامی بیافریند. امّا با شرایط کنونی و مناظری که احیاناً وهن آور و آمیخته با خشونت‌هایی که در تمام انواع مراسم به چشم می‌خورد و قطعاً تعمدی مزورانه در کار است، کارآیی مراسم حج در نازل‌ترین سطح خود گرفتار نارسایی است؛ به ویژه آن که مراقبت‌های به اصطلاح امتیعی، مانع از آزادی حجاج در تبادل افکار و بازگو کردن دردهایی است که قرن‌ها است مسلمین را شکنجه می‌دهد و

ص: ۱۶۷

آنان را در شرایطی از نظر قدرت و توان اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، راکد و عقب افتاده نگاه داشته که هرگز اسلام را با آن سازشی نیست و مسلمین را با چنان سرافکنندگی و خواری و شکست و هزیمت، پیوند و خویشاوندی با اسلام نمی‌باشد؛ چرا که: «الإسلام یَعْلُو وَلَا یُعْلَى عَلَیْهِ».

### در راه رمی جمرات:

اوضاعی که بر ما در روز دهم ذی حجه برای راه بردن به سوی جمرات گذشت ضمن گزارش مربوط به روز یازدهم یاد خواهیم کرد. در این روز تنهایی سراغ شیطان رفتیم؛ و از دوستانِ دیگر جدا شدم و در طبقه زَبَرین جمرات، جمره عقبه را با هفت سنگریزه نشان رفتیم که بدون مشکلی قابل ذکر، انجام گرفت، در راه بازگشت از جمرات به چادر، تنها بودم و مناظر پیش و پس و پیرامون خود را می‌پاییدم و رفتار مردم را در آمد و شد، به مطالعه گرفته بودم که آیا اینهمه تحمّل مشاقّ از سازندگی روحی و معنوی آنها سر برآورده و یا پرتو خورشید کعبه قلبی چون مردار را متعفن تر ساخته و دل‌هایی چون گل را عطرافشان تر گردانیده است. همه جور آدم- که اکثر آنها ناگزیر با بی‌نزاکتی خو گرفته و بی‌نظمی را در پیرامون خود به ارمغان می‌آوردند- در راهیان سوی جمرات و بازگشته‌های از آن دیده می‌شد. فشار دیگران؛ مثلاً فردی را بدون اختیار به این سو و آن سو می‌کشاند و با فردی که در مجاورت او راه می‌سپرد، اصطکاک و برخوردی پیدا می‌کرد که پرخاشی نا بخردانه را به دنبال داشت؛ چرا که این فرد متحرک بلا اراده را جرمی در چنان اصطکاک‌کی نبوده است.

اساساً کفّ نفس و خودداری از راه و رسم دلخواه که هدف حج را

ص: ۱۶۸

می‌پردازد در شماری از رهروان دیار وحی دیده نمی‌شد. عده‌ای گستاخانه و بدون این که کمترین ملاحظه‌ای نسبت به مجاوران راه پس و پیش و یمین و شمال خود داشته باشند، با ایجاد مزاحمت‌هایی غیر قابل اغماض همدیگر را به بی‌انضباطی و بی‌ادبی سوق می‌دادند. شاید منظم‌ترین زوار در وهله نخست حجاج ایرانی و در نوبت بعدی زوار ترکیه بودند که پرخاشجویانه و بدون انضباط با یکدیگر برخورد نمی‌کردند و راه خویش را آبرومندانه‌تر از دیگران در تمام مراحل مناسک حج می‌پیمودند.

شب یکشنبه اول خرداد ۱۳۷۲ هجری شمسی: ۱۱ ذیحجه ۱۴۱۴ هجری قمری زیر چادر منا نماز جماعت به امامت حضرت آیه‌الله جنتی اقامه شد، آقای مرتضایی فر ادعیه وارده را میان دو نماز مغرب و

ص: ۱۶۹

عشا خواند و مردم نیز با او همصدا شدند. در این شب علاوه بر شرکت مردان و زنان از گروه‌های دیگر، گروه آذربایجان شوروی سابق نیز حضور یافتند و مداحی از همین دیار به زبان ترکی مرثیه امام حسین علیه السلام را با صدایی خوش می‌خواند. هر چند این مرثیه به زبان ترکی خوانده می‌شد؛ اما جسته و گریخته ابیاتی فارسی و پر محتوا و آبدار در میان آن به گوش می‌رسید.

حضرت آیه‌الله جنتی پس از این مرثیه به ایراد خطابه‌ای پرداخت و ضمن آن، ماجراهایی از زندگانی حضرت ابراهیم علیه السلام که عبرت آموز و حاوی حقایقی از لطایف ملکوتی بود خاطرنشان ساخت. این روحانی سالخورده - که اخلاص و بی‌ریایی و صداقت و پارسایش برای خواص بسیار روشن و غیر قابل تردید است - با وجود این که هوای منا حال و رمق می‌گرفت، با نشاطی که از ایمان و اعتقاد زلالشان مایه می‌گرفت، حال و هوای روحانی و معنوی در مستمعان به هم رساند. گرما و هوای خفقان آور امسال در منا کمتر از سال گذشته نبود. تا امروز نمازهای فریضه در منا با امامت ایشان اقامه شد. چنانکه صبح امروز آقای مرتضایی فر هم با گرمی و نشاط به دنبال نمازهایی که به جماعت برگزار می‌شد، با خواندن ادعیه مأثوره و دعوت مردم به همصدایی و همسویی در دعا، به این وقوف رونقی دیگر می‌داد. آقای جنتی به خاطر کوتاهی فرصت و خستگی مردم خطابه خود را، که طی آن مقاطعی از تاریخ حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح بود، تا حدودی به اختصار برگزار کردند. من پیش خود می‌گفتم با وجود خستگیها که در وقوف به عرفات و مشعر دامنگیر همه شده بود چطور علیرغم تراکم جمعیت پشت سرشان که بی‌تردید حرارت و خفقان فزونتری را برای سالخورده مردی مانند ایشان به ارمغان می‌آورد، اینگونه



ص: ۱۷۰

با نشاط و تحرک و تمرکز خاطر چنان مطالب سودمند و مناسبی را سامان داده است!

پس از ادای دو گانه در برابر یگانه در بامداد امروز، حَجَّةُ الْاِسْلَام و المسلمین فلاح‌زاده- که در تمام مراحل سفر، بایبانی که هیچگونه ابهام و حتی اندک لغزندگی در آن دیده نمی‌شد، مناسبی مربوط به حج را همواره در ساعات مناسب و مورد نیاز برای مردم- چه در مجالس سیار اتوبوس و چه در مجالس ثابت بعثه و جز آن- بازگو می‌کرد- به من نوید داد که با هم در معیت حضرات آقایان مصباح و قرائتی (ایده‌ها الله تعالی برای رمی جمرات آماده باشیم؛ اما چون گویا ذبح و قربانی برای جناب آقای قرائتی محرز نشد، این کار به تأخیر افتاد و افتخار معیت با این دو بزرگوار نصیب نگردید که به رمی جمرات برویم. و چون دیدیم ساعت به هشت بامداد نزدیک می‌شود، با یکی از عزیزترین شاگردان دوره دکترای دانشکده الهیات؛ یعنی آقای سوداتی قرار گذاشتیم هر چه زودتر در سوی جمرات حرکت کنیم. خوشبختانه به سرعت آماده شدیم و مانند روز دهم- که با جمعیت متراکم که توقف و سائط نقلیه، راه را برای راهیان جمرات تنگ و خفقان‌آور می‌ساخت- نبود.

روز دهم؛ یعنی عید قربان، همراه دوستانی که سفر ما با آنها آغاز شده و همراهی ما ادامه داشت و با هم در مدینه و مکه هم اتاق بودیم، در معیت هم برای رمی جمره عقبه به راه افتادم؛ اما به علت کثرت جمعیت و ترافیک سنگین اتومبیلها به این و آن سو پرتاب می‌شدیم و مانند پَر کاهی بودیم در برابر تندباد جمعیت. چند بار به دیواره سیمانی میان راه کوبیده شدم؛ یکی دو بار مرا به لوله‌هایی که در خیابان نصب شده بود آنچنان کوبانندند که نزدیک بود استخوان دست و پهلویم بشکند؛ ولی به فضل

ص: ۱۷۱

الهی علی‌رغم کوفتگی شدید، به چنین وضعی دچار نیامدم؛ اما دیدم دستها و تن و برم با چنان ضربه‌ها سرخ گشته و مدتی درد و سوزش تن و بدن، میان راه، مرا آزار می‌داد.

راه را با تمام خستگیهایش که از گرما عرق می‌ریختیم و بیش از حد انتظار به طول انجامید، تا نزدیک جمرات طی کردیم. به همراهانم گفتم در طبقه دوم رمی می‌کنم، آنها را به خدا سپردم؛ لیکن بر اثر خستگی مفرط که نتیجه کم‌آبی و عدم استراحت و کوفتگی در میان راه بود، راه طبقه فوقانی را از طریق طی می‌کردم که به جمرات منتهی نمی‌گشت و این از آنرو بود که به علت خستگی زیاده از حد، راه را گم کرده و از رفتگری، راه فوقانی به سوی جمرات را پرسیدم و همین راهی را که مرا به جمرات نمی‌برد به من ارائه کرد و چند بار پرسیدم درست می‌دانی؟ گفت: ده سال است اینجا کار می‌کنم، چطور نمی‌دانم! من که زیاد عرق ریخته بودم با لباس احرامی که از عرق خیس شده بود و سری طاس و برهنه، قریب سیصد و چهار قدم (۱) پل بسیار بسیار مطوّل را درنوردیدم؛ ولی احساس کردم به جمرات راهم نیست. از پلیسی که بر روی پل که با حالتی سراسیمه جمعیت را می‌پایید پرسیدم این راه را که درمی‌نوردیدم در سوی جمرات است؟ پاسخ داد همین راه را مستقیم ادامه بده؛ اندکی به راهم ادامه دادم اما دیدم راهی نیست که سال قبل در طبقه فوقانی مرا به جمرات می‌برد. بر تردیدم اضافه شد، از عابران دیگر پرسیدم گفتند از همین راهی که آمده‌ای باز گرد. راه طی شده را باز پس گرفته این بار به جای طی سربالایی راهی نشیبا را تا بن پل در پیش داشتیم. علاوه بر این هوا هم گرم

۱-۱- چرا که موقع بازگشت، گامهایی را که برمی‌داشتم، می‌شمردم.

ص: ۱۷۲

بود و تا مغز سرم حرارتش را بذل و بخشش می کرد. بالاخره همراه با آقا زاده شریعت‌زاده، نماینده محترم دفتر مقام معظم رهبری در حج و زیارت سوریه، بر روی پلی بر فرازیدم که راهی بس طولانی را تا جمره عقبه در سربالایی پشت سر نهادیم و شیطان بزرگ را که سنگ پرانی نه چندان زیاد داشت یافتیم، نیروی تازه‌ای در ما به هم رسید و هفت سنگریزه را که باید پرتاب آن پشت به قبله انجام گیرد به سر و تن و دامن آن نشان رفتیم و راه باز گشت به منا را در پیش گرفتیم و در رفت و برگشت به مُجَمِّعِ جمرات، علاوه بر فشار جمعیت از نوکهای نسبتاً تیز، چترهای عده‌ای از زوار با سر طاس خود پذیرایی می کردم؛ علامتهایی به صورت ضرب در، به علاوه، خطوط موازی و سایر اشکال، صور گوناگونی از رسوم هندسی بر صحیفه قسمت مقدم راسم نقش و نگاری نه چندان جالب ایجاد کرده بود. و هم‌اکنون؛ یعنی بعد از ظهر روز دوازدهم ذی‌الحجه تماس با جلوی سرم دردی را می‌آفریند که چندان قابل تحمل نیست و در راه دستیابی به شیطان بزرگ و نبرد سمبولیک با آن، ناگزیر به فرسایش بدنی و دریافت خطوط و نشانهایی دچار آمدم و باید هفته‌هایی بگذرد که این نشانه‌ها، نقش و نگارشان را به همان صحیفه نخست که بی نشان بود واسپارند. هر چند که درون سر را سرشار از نقوشی در خود احساس می‌کنم که نه تنها مرور زمانی بس طولانی و توبه و انابه‌ای در خور را در خواست می‌کند تا آثارشان کم‌رنگتر و یا محو گردد.

روز یازدهم ذی‌حجه را در راه به سوی شیطان‌آباد گزارش می‌کردیم که ضمن آن به روز دهم روی آوردیم که چسان بر ما گذشت در این روز با سه تن دیگر، چنانکه اشارت رفت، سراغ جمرات را گرفته و در طبقه

ص: ۱۷۳

تحتانی در سوی آنها راه می سپردیم. ساکی را سنگین و پر از لباس که سلاح سنگریزه‌ها با شماری بیش از هفتاد عدد در میان خود داشت، همراه خود گرفته تا در باز گشت از جمرات به محل بعثه برای بیتوته شب دوازدهم در منا سبکبار شده و پیش از ظهر روز دوازدهم را صرفاً با یکتا لباس و سنگریزه‌ها به شیطان سرا رویم، هرچند که هم‌رهان من با اصرار زیادی می خواستند تحمل بار را خود به عهده گیرند، لیکن به هیچ وجه بدان تن در ندادم و شخصاً این بار سنگین را از چادر تا جمرات در آغوش داشتم.

کنار جمره اولی احساس کردم امسال شیطان بزرگ؛ یعنی آمریکا مانع از ورود سپاه‌یانی شد که با انبوه جمعیت به جمرات هجوم آورند؛ چون با اشاره او از تعداد حاجیان کاسته شد و عرصه نبرد با شیطان آنچنان متراکم و درهم فشرده نبود، و رمی جمرات به آسانی و در محیطی نسبتاً خلوت بر گزار می شد. به قدری خط مقدم جبهه نبرد با جمرات اولی و وسطی و عقبه بی خطر بود که شرک ستیزان نشانشان به خطا نمی‌رفت و ناگزیر نمی شدند سنگریزه‌هایی را هدر دهند و به هدف ناخورده آنها را از دست نهند.

هرچند اگر این یورش به شیطان، برخوردار از تراکم و شیخون باشد، دلهره و ترس را در حدّ قابل توجهی در شیطان به ارمغان می آورد، اما خواست شیطان بزرگ و مظهر استکبار جهانی بر چنین وضعی نسبتاً کاسد تعلق گرفت و به اشاره او از ورود یورش آوران مظهرش و مظهر اقمارش کاستند؛ لیکن به طور قطع، شیطان در همه جا حتی در میان کاخ سفید و پارلمان لندن و قلب پاریس، مورد هجوم مسلمانانی است که همواره با انتقاد و ابراز انزجار و تنفر، این لانه‌های شیطانی را رمی می‌کنند و تظاهرات مسلمین در کنار این مراکز که شیطانهای بزرگ و متوسط و

ص: ۱۷۴

کوچک در آنها آشیانه ساخته‌اند، در طول سال و هرچند در غیر مواسم حج با شعارهایی که این شیاطین را بیمناک می‌سازد رمی می‌کنند. و حتی در قلب اروپا؛ یعنی بوسنی و هرزوگوین مقاومت مردمش علی‌رغم فشار و قتل نسل و محاصره در ستیز با دست آموزان شیطان به ما نوید می‌دهند که این رمی در همه جا و در تمام مواسم و مراسم و تمام ایام سال ادامه دارد تا این غولهای بی شاخ و دم را از محیط خود و بلکه از بسیط جهان طرد کنند.

وقتی انسان با مناظری در عرفات و مشعر و منا و مرمی روبه‌رو می‌شود، خود را در برابر مردمی از ملیتهای گوناگون رو به رو می‌بیند که این امید را در قلب آدمی بارور می‌سازد که هیچ قدرتی هرچند پر مهابت نمی‌تواند در برابر مقاومت و پایداری مسلمین در رویارویی آنان با کفر و شرک تاب آورد؛ مردمی که صولت و شدت گرما و کمبودهای وسائل رفاهی و تنگناهای بی حد و حصر ضعفی را در آنها به هم نمی‌رساند و تا پای جان از همه مشکلاتی که در ادای مناسک حج وجود دارد با آغوش باز استقبال می‌کنند، و اعتقاد توحیدی، نیرویی خارق العاده را در آنها به هم رسانده است.

آیا این مردم در مبارزه با شیطان و اعلام برائت از پیروان خطوات و گامهای شیطان در مراسم حج و جز آن، از پای می‌نشینند؟ مگر آمریکا عقل خود را گم کرده و این همه شور و هیجان مسلمین جهان را که در راه احیا و نشر اسلام و نفوذ بخشیدن آن در تمام زوایای زندگانی و پیاده کردن تعالیم انسان ساز و شیطان بر انداز را در متن زندگانی جامعه هزاران و بلکه میلیونها قربانی را به قرآن هدیه کردند احساس نمی‌کنند. گویا اینان شرالدواب و چهار پایانی انسان نما هستند و گوش آنان در شنودن آوای

ص: ۱۷۵

بلند این مردم از کار افتاده و زبان آنان از بیان حقیقت حتی برای جامعه خودشان بند آمده و بالاتر از آن، این بانگهای دیوانگانه انعکاسی در درون آنها ایجاد نمی‌کند و فزوتر از حیوان، نا بخردانه با مسلمین رفتار می‌کنند و از آن‌روزی نمی‌هراسند که چادرهای تجمع منایی همه عالم را زیر پوشش خود گرفته و همگی مسلمین در جهت بر اندازی ظلم و ستم و سازمان پریشان نظم نوین شرک به سان نظم کهن آن که از سوی مشرکان معاصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله طراحی شده بود از عرفات حقیقت به سوی مشعر احساس واقعیتها در سوی منای جهان سرازیر گردند، به طرف سیاه چال کاخ سفید و مواقف دیگر ترکتازی ابالسه روزگار، سرازیر گردند و دمار از روزگار استدمار گران برآورند؛ چرا چنین روزگارانی که قطعاً در زمانی نه چندان دور فرا می‌رسد، بر نسلهای بعدی خود رحم نمی‌آورند که در برابر هجوم یکتا پرستان واقعی و یورشهای انتقام آمیز آنان که بی تردید اجرای آن به زودی فرا خواهد رسید نمی‌هراسند؛ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّاءُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ.

### اعلام برائت در منا

باری هرچند که روز یازدهم را پس از رمی - برای گریز از گرمای توان ربای زیر چادرهای منا- پیاده به سوی بعثه روان شدیم؛ اما در حدود ساعت پنج بعد از ظهر برای تکمیل وقوف رهسپار منا گشتیم. این بار در معیت حضرت حجّة الاسلام والمسلمین جناب آقای مروی راه مکه تا منا را سوار بر مرکب تا پل عبدالعزیز! پشت سر نهادیم و ته مانده راه را که فاصله کمی نبود راجلاً و پیاده تا چادر در نوردیدیم و در حالی که آفتاب تابش خود را بی دریغ بر صحنه منا افافضه می‌کرد، بر آن در آمدیم.

ص: ۱۷۶

نماز مغرب و عشا به امامت حضرت آیة‌الله جنتی اقامه شد؛ و پس از فراغ از دعا مأثور که توسط آقای مرتضایی فر همراه با همصدایی مأمومین، قرائت قرآن توسط پزشک جراح و قاری برجسته جمهوری اسلامی ایران آقای دکتر کرمی فضای منا و مشام روح و جان حجاج را معطر ساخت. آنگاه نوبت ایراد خطابه استاد فرزانه و محقق پارسا و دانشمند بی‌همال حضرت آیة‌الله جناب آقای محمدتقی مصباح فرا رسید که ضمن آن نخست از این مقوله سخن به میان آورد که در قرآن کریم حضرت ابراهیم در جای جای سوره‌هایی از آن رخ نموده و به عنوان شخصیتی برجسته و قامتی برافراشته از سایر انبیا، چهره می‌گشاید و از پس آزمونهایی به گونه‌ای سر بلند برآمده که ما حج را در زندگانی او و با نام او همراه می‌بینیم؛ و با استناد به آیاتی چند، این نکته را خاطر نشان ساخت که بیت‌القصید حیات ابراهیم این بود که خداوند ابراهیم و پیروان خط او را اسوه و قدوه‌ای جاویدان برای همه موحدان شناسانده؛ از آنرو که ابراهیم در میان جامعه‌ای که شرک سراسر زندگانی آنانرا تحت نفوذ خود گرفته بود، یک‌تنه به سان امتی همبستگی یافته و با شهادتی که باید در انبوهی از جمعی غفیر و جامعه‌ای ابر قدرت جستجو کرد اعلام نمود: اَنِّی بُرَأءٌ مِنْکُمْ و مَمَّا تَعْبُدُونَ و آن حضرت توانست با پایمردی بی نظیر خود، شرک و شرک‌مداران و زعمای پیرو شیطانی که جرثومه‌های مسری چندگانه پرستی را نستوهانه می‌پراکند به ضعف و نابودی کشانده و توحید را بر جوامع آن‌روز حاکم سازد و برائت ابراهیم از مشرکان باید الگویی همیشه ماندگار برای همه زمانها باشد و ما در این جایگاهی که یادگارهای پند آموز و عبرت آور و فداکاری ابراهیم شرک‌ستیز و برائت‌پیشه و نیز خاندان او در گوشه و کنارهای آن به صورت سمبلیک به جای مانده

ص: ۱۷۷

(هرچند مرور دهر، مناسکی را که ابراهیم در این سر زمین رایج ساخته بوده و توحید و یگانه پرستی در هر بعدی از ابعاد این مناسک می درخشد، خلوص و پاکیزگی خود را تدریجاً از دست داده و جای خود را به خرافاتی می سپرد که سر انجام از حج جاهلی سر بر آورد که؛ مکان صلوتهم عندالبیت الہا مکاء و تصدیہ... و رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حج ابراهیمی را تجدید و بازسازی فرمود.

آنگاه آقای مصباح که به مقاطع حساس خطابه خود می‌رسد با لحنی پرهیجان، انگیزه‌ای را در جان و روح مردمی که در این شب با جمعیتی انبوه و کم نظیر زیر چادرها تجمع کرده‌اند، بارور ساخت، بی‌اختیار شعارهای الله اکبر، مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل را سر می‌دادند، و بانگها و فریاد آنها در این سر زمین در مقاطع مختلف، خطابه آقای مصباح، اعلام برائت و اجرای مراسمی بود که در مکه از آن جلوگیری به عمل آوردند.

باری پس از ایراد خطابه آقای مصباح- که مزيجی از کاوش علمی و تاریخی و مطالبی احساس بر انگیز بود- نوبت به رخ نمودن مهر و ماه آسمان عاشورای اباعبدالله الحسین با رثای دلداده مداحی رسید که «ماه رخسار» اش می شناسند. وی تصویری از فراق و جدای حضرت زینب علیها السلام از حضرت اباعبدالله الحسین را طی اشعاری بس گویا و زیبا ترسیم کرد که گویا حاضران این محفل کریم، جثه فتاده در خون آن حضرت را می دیدند که در چنان حالی زینب کبری برادرش را به سوی کوفه و شام با دلی خونین ترک می گفت. این رثای بلند ماه رخسار غوغای دیگری از ناله و گریه خیمه نشینان منا را به آسمان بر می فرازید و تا ملکوت اعلی اوج می گرفت. جداً این آخرین شب منا با چنان خطابه و



ص: ۱۷۸

چنین رثایی برای نگارنده فراموش ناشدنی است.

آقای مرتضایی فر پس از انقضای این تجمع و چنین مجلسی - که باید آن را اعلام برائتی در خور بر شمرد - به حاضران مجلس توصیه کرد هنگام بازگشت به چادر خود از دادن شعار و سیر دسته جمعی خود داری کنند که بهانه جویان نتوانند دستاویزی برای اخلاک‌گری و ایجاد هرج و مرجی که آفرینش آن پیشه این گرفتاران بیشه افکار پریشان و پریشان‌زا هستند بیابند. این نکته را یکبار پس از باری دیگر با لحنی آمیخته به تأکید و استدعا تکرار کرد، و جمعیت‌هایی که از گروه‌های دیگر در مقر بعثه مقام معظم رهبری برای آخرین شب منای امسال گرد آمده بودند، از هم پراکندند و به چادرهای خود باز گشتند.

آن شب تا پاسی از نیمه شب خواب به چشمانم راه نمی‌یافت و پس از فرصت کوتاهی که خواب دیدگانم را در ربود آوای اذان بامدادان تا مدتی پس از طلوع آفتاب مرا در بیداری که خود دستخوش خواب غفلت بود نگاه داشت و در انتظار دوستانی بودیم که برای سومین بار - در حالی که خود را شیطان زده و شکست خورده از مکاید او احساس می‌کردم - به سوی جمرات رهسپار گردیم.

حدود ساعت ده بامداد در حالی که کسر خواب نتوانست از ما رمق بگیرد، همراه دوست بزرگوار مان جناب آقای مروی راه پر ترافیک و خفقان آور جمرات را پشت سر می‌گذاشتیم. این بار مانند روز نخست سر و صدای موتورهای اتومبیل به علاوه صدای ناخوش آیند موتور کولرهای اتوبوسها و انواع دیگر وسائل نقلیه که عاطل و باطل در مسیر راهیان جمرات، با توقفهای ممتد خود سدی آزارنده و شکنجه‌آور ایجاد کرده بود، حرکت مردم را چنان کند می‌ساختند که کاش در مقاطعی از این راه

ص: ۱۷۹

لاک پشت وار می‌بود و راه فراسوی گامهای کند ما گشوده می‌نمود. به هر صورت میان راه آبی که با خود بردیم خنکی خود را به گرما و داغی واسپرده و به هنگام نوشیدنش گوئیا آب خزانة حمام را سر می‌کشیم.

اهل سنت عده‌ای راه جمرات را پیش از ظهر می‌پیمودند و گروهی فزونتر در نواحی وسیع پیرامون محل جمرات جازرو کرده و مجالسی به وسعت معیار کیلومتر یا کیلومترها در کیلومتر تشکیل داده بودند تا بلافاصله پس از صلوة ظهر به رمی بپردازند. و همین امر برای شیعیان که مراسم رمی را پیش از نیم روز بر گزار می‌کنند سدها یا گردنه‌های دیگری را می‌آفرید که دستیابی آنان را به محل رمی دشوار می‌ساخت.

گاهی در این اندیشه بودم که آیا برای مرکب حاجیان که بیهوده راه بندان به وجود می‌آورد راهی دیگر وجود ندارد؟ نکند تعمدی در کار باشد و اغراضی آلوده تا حجاج در این مسیر و سایر طرق به علت تراحم‌هایی که بی‌نظمی‌هایی نه در شأن حجاج به ارمغان می‌آورد منظره‌هایی را در ادای مناسک برای دوربینهای پیدا و ناپیدای دشمنان اسلام هدیه کنند تا غریبها و غربزده‌ها دست‌آویزهایی برای انتقاد و تحقیر و توهین مسلمانان ساز کنند و مردم را از اسلام و مسلمین برمانند.

نمی‌دانم چرا این غول سدّ طریق، سالهاست چهره کریه خود را به راهیان جمرات نشان می‌دهد؟ آیا با آنهمه هزینه‌ها و برنامه‌ریزیهایی که دولتمردان این مرز و بوم در طریق دیگر به کار می‌بندند، در این رهگذر هیچ برنامه‌ای ندارند، راه بندانی که همه ساله تلفات و مرگ و میرهای حجاجی را در دیار غربت موجب می‌گردد.

نشانه‌ها و قرائن روشنی از اشتباهات عمدی! در این امر اذهان را به خود جلب می‌کند. سال گذشته در مجموع، تلفات و مرگ و میرهای زوار

ص: ۱۸۰

ایرانی در این مسیر و یا به علت بیماری به حدود ۷۵ تن رسید که خوشبختانه امسال بر اثر مراقبتهای قابل تقدیر سازمان حج این تلفات و مرگ و میرها که غالباً ناشی از بیماری و سالخوردگی بود، تا این تاریخ؛ یعنی روز چهارشنبه ۴/۳/۷۳ به ۳۴ تن تقلیل یافته است.

من خود در روز دوم اقامت در منا شاهد جثه بی‌جان‌ی بر سر راه منا تا جمرات بوده‌ام که مردم پوشش او را به یکسو نهاده و با اندوهی فراوان، اورادی بر لب داشتند. وسایط ارتباط جمعی عربستان و ممالک بیگانه از اسلام؛ از قبیل بی‌بی‌سی تلفاتی انبوه و متجاوز از ۸۰۰ تن حاجیان را در بوق و کرنا گذاردند که در جوار محل رمی رخ داده است! پیدا است که می‌خواهند خاطر نشان سازند که مسلمین در اجرای مراسم عبادی، فاقد نظم و ترتیب و گرفتار هرج و مرج هستند؛ در حالی که امکان دارد این رقم تلفات ساختگی باشد؛ چنانکه هست.

اگر بر فرض واقعیتهای قابل قبول به نظر رسد، پیشگیری از آن با آنهمه پروژه‌ها و هزینه‌ها چنان آسان و هموار است که می‌توان نتیجه گرفت که در اهمال عمدی برای دستاویز آفرینی ریشه دارد، که خود شرح مبسوطی را در خواست می‌کند.

باری پس از رمی جمار «اولی، وسطی (عقبه)» که در معیت دوست فرزانه‌مان آقای مروی انجام گرفت، چون اهل سنت در آن شرکت نداشتند به آسانی پیش رفت و هنوز ساعت به یازده بامداد نرسیده بود که خویشان را فارغ از مراسم رمی یافتیم.

در پیرامون ما اهل سنت در انتظار رسیدن لحظات نیمروز به گونه‌ای انبوه نشسته بودند و ما نیز در جوار مرز منا ستاده برپا در جستجوی یافتن جایی برای نشستن بودیم و اطراف و پیرامون را با نظاره خویش می

ص: ۱۸۱

پویدیم تا سر انجام فرزانه‌گانی از دوستان بعثه مقام معظم رهبری را در سوی قبله، نشستگانی سرگرم اوراد و اذکار و قرائت قرآن کریم یافتیم که در جوار آنها جایی خالی برای نشستن و آسودن ما جلب نظر می‌کرد.

حضرات حجج اسلام آقایان حاج شیخ حسن ابراهیمی، منتظری و عزیزی دیگر که متأسفانه با قیافه او آشنا؛ لیکن در نام و نشان نا آگاه هستیم در کنار یکدیگر در سوی کعبه زمزمه داشتند تا ساعات ظهر فرا رسد و در نشیبی راه جمرات تا مقر بعثه گام نهند. با هم نشستیم حضرت ابراهیمی آنچنان با اذکار و اوراد سرگرم و مستغرق بود که تا مدتی نزدیک به ظهر، ورود ما و جلوسمان در کنارش را در نیافته، و آنگونه با مقادیم تن و بدن و جان و روحش در سوی کعبه روی نهاده بود که گویا کسی را پیرامون خود نمی‌دید. به حال او غبطه می‌خوردیم که ابراهیمی را توفیق «حج ابراهیمی» دست داده است که خویشتن را بسی محروم و به دور از حال و هوای خوش او می‌دیدیم. آقای منتظری نیز مدیدی از فرصت را در جهت قبله با مصحف کریم و قرائت آن سرگرم بود.

لحظات فرا رسیدن نیمروز در جوار جمرات نزدیک می‌شد که یورش جمعیت، ما را از جا کند و راه پس و پیش مسدود گردید. با جد و جهدی که نهایی‌ترین نیروی بدنی ما را در استخدام خود گرفته بود سدّ سکندری انبوه جمعیت را شکسته و در آن سوی خیابان، جایی برای ایستادن را یافتیم تا به فرا رسیدن ظهر شرعی اطمینان به هم رسانده، آنگاه از مرز منا گام بیرون نهمیم. ظهر فرا رسید، روان شدیم آنهم در مسیری که وسایط نقلیه و تراکم جمعیت و زباله‌های پراکنده و یا انباشته در کیسه‌ها مراجعت ما را تا بیش از نیمه راه کند می‌ساخت، میان راه از دست فروشانی که بازار شان فقط در چنین مواسمی خریدار داشت کالایی ناچیز

ص: ۱۸۲

با ثمن بخشی ستانیدیم و به راه خود ادامه دادیم.

داده‌های دیده‌های ما از چادر منی تا اقامتگاه مان آنچنان متنوع و احیاناً مضحک یا تأسف آور و حیرت انگیز می نمود که فقط گزارش کلیات آنها دفتری پر حجم را می طلبد:

رنگین پوستانی خواهنده و گدا، پاره‌ای فلج کامل، شماری فاقد یک دست یا دو دست و یا همه دست و پا، عده‌ای به علت از کار افتادگی نیروی وظایف اعضای به‌سان جانوران با چهار دست و پا راه را طی می‌کردند، و تعدادی گرفتار خلقتی غیرعادی می‌مکسیدیم (کودک‌نمایی)، و انواع و اقسام انسانهایی که استکبار جهانی در عصر فضا و رایانه (کامپیوتر) به داعیه حقوق بشر و استعمار کهن و نو و سائقه نظم نوین که چنان نابسامانی را به دلیل کمبود غذا و بهداشت، به جامعه انسانی پیشکش کرده و می‌کند در این مسیر فراوان دیده می‌شد. گروهی با لباسهایی منقوش از نقشهای درشت و رنگهای تند در حالی که احیاناً طفلی بر پشت و کوله باری سنگین بر تارک سر داشتند، افرادی به علت نداشتن جا و مکان و مآلاً عدم دسترسی به آب برای شستشوی جامه و تن با لباسی کثیف و بدنی که بوی ناخوش آیند را در اطراف می‌پراکند و گروه دیگری با لباسها و تن و اندامی پاکیزه که از وضع مطلوب اقتصادی آنها بازگو می‌کرد. شماری پای بند نظم و انضباط و عده‌ای که اکثریت را تشکیل می‌دادند- و تقصیر از آنها نبود بل از راه بود- گرفتار بی انضباطی در سیر و حرکت دیده می‌شدند. و در مجموع تابلویی را رنگ آمیزی می‌کردند که همه زوایای آن تماشایی و عبرت‌انگیز بود. همه شیفته و شیدای وصال خدای یگانه و بسیج شده در نبرد با شیطان آنهم با روحیه‌ای سرشار از نشاط در اجرای اوامر الهی سر از پا نمی‌شناختند. و در ما این

ص: ۱۸۳

احساس را بارور می‌ساختند که وجود مشکلات و دشواریهای مسکن و تغذیه و آسایش، این چنین توان مند و پر قدرت‌اند. و با این که کمبود مواد غذایی از آنان، اندامی نحیف و به ظاهر بی رمق را برای ما تصویر می‌کرد اما جان و روحشان آنچنان از ایمان و اعتقاد پاک و معصومانه شان تغذیه شده بود که توان بخشی خدا را هر انسان با بصیرتی در چهره و سیمای آنان شهود می‌کرد. خوشا به حال چنان کسانی که رهیده از هرگونه اندیشه‌ای برای آسودن و بی توجه به مسائل انتفاعی و سوداگری دنیوی و بی‌اعتنایی به کالا- و حطام نا ماندنی دنیا، و بی اندیشه در مطامع مادی زود گذر، حیات رفاه آمیز اولی را به کالای جاوید عقبی مبادله می‌کنند: واللہ خیر و أبقی، والآخره خیر و أبقی، چنان تهیدستانی از مال دنیا و رفاه آن، یقیناً دست شان گنجوری پرگنجایش برای دریافت نعمات الهی در روز واپسین است؛ اما برای دستهایمان خالی و رهیده از اثقال و احمال دنیا در چنین سفری احساس نمی‌کنیم، و می‌دانیم که آبگینه سرشار از سرکه مطامع دنیوی ما را جایی برای آب زلال نیست چرا که تخلیه بدون تخلیه نشاید، و رشد مطلوب، بی حَرَص، برو میوه‌ای فراوان و مطبوع به بار نمی‌آورد، و اسفا بر چنین حجتی که ما به هنگام درنگمان در حرمین، در پیله گرفتار تنگنای شئون دنیوی و رفاه طلبی و آسایش مداری و احیاناً سوداگری گرفتاریم و روح خود را در فضای تیره و غیر قابل نفس دنیاگرایی خفه می‌سازیم.

#### دانشگاه مدینه

نخستین سفرم به مکه و مدینه در سال ۱۳۵۳ ه. ش. صورت پذیرفت که خود گزارشی بس گسترده را می‌طلبد. در این سفر دوبار همراه دوست عزیزم که روحانی بود- اما نه روحانی کاروان؛ بلکه مانند من یکی از زوار

ص: ۱۸۴

کاروان مرحوم حاج اصغر پناهی به زیارت حرمین آمده بود- به دیدار «جامعه المدنیة المنوره» رفتیم، در آن زمان فاقد تشکیلات و تجهیزاتی بود که در سال ۱۳۷۲ ه. ش. آنها را بازدید کردیم. ساختمانهای شکوهمندی که هم اکنون در این دانشگاه به گونه‌ای خیره‌کننده، جلب نظر می‌کند، در آن زمان وجود نداشت؛ هر چند که عرصه بسیار گسترده‌ای را اشغال می‌کرد ولی ویرانه و کثیف و دارای کلاسهایی ساده و بی‌رونق با پله‌هایی شکسته و نامرغوب و صحنی که مصالح ساختمانی را در جای جای آن انباشته بودند، منظره کریه و ناخوش‌آیندی برای این دانشگاه پدید می‌آورد.

بار اول در سال ۱۳۵۳ به این دانشگاه رفتیم، به این در و آن در زدیم تا سرانجام به محضر جناب معاون دانشگاه بار یافتیم! پیرامون او را شماری از مراجعان احاطه کرده بودند و ما در گوشه‌ای از دفتر او به انتظار نوبت نشستیم. ضمن صحبت با یکی از مراجعان مجاور خود دریافتیم که اهل سوریه و ناشر کتب در آن دیار است و می‌خواهد قرار فروش کتاب‌هایی را با این معاون پراحساس و سرشار از عاطفه! که به سان قیصره روم بر اریکه معاونت نشسته و چونان با مراجعان برخورد می‌کرد- بگذارد. پس از حدود پیش از یک ساعت انتظار، نوبت به ما رسید. به جناب ایشان پس از سلام و تحیت- که عکس‌العملی سرد را به دنبال داشت- یادآور شدم یکی از اساتید دانشگاه تهران می‌باشم، علاقه‌مندم اطلاعاتی در زمینه دانشکده‌ها و برنامه‌های آنها چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی کسب کنم.

با یک جمله کوتاه پاسخ داد: «رُحُ الی امین الجامعه»؛ (برو پیش رئیس دبیرخانه دانشگاه). سرانجام پس از مدتی که صرف یافتن دبیرخانه

ص: ۱۸۵

دانشگاه شد، دفتر او را به زحمت پیدا کردیم و به او گفتم از اعضای علمی دانشگاه تهران هستم و می‌خواهم بدانم این دانشگاه در چند رشته دانشکده دارد و اگر ممکن است برنامه درسی آنها را به صورت مکتوب در اختیارمان قرار دهد. آقای رئیس دبیر خانه که در خود کامگی و استبداد مآبی دست کمی از معاون دانشگاه نداشت بازتابی خشن تر از معاون در برابر درخواست ما نشان داده و گفت: «رُحُ الی ...» به دوستم گفتم اگر ما نزد این آقایی که ما را بدو حوالت داده برویم می‌گویید: «رُحُ الی خارج الجامعه کی تتعرّف علی أحوال الکلیات و برامجها!».

از صبح تا قریب به نیمروز در این بیغوله سرگردان بودیم. و سرانجام با دستی پر از بی‌اعتنایی و خشونت اولیای این دانشگاه آن را به سوی شهر مدینه ترک گفتم. چون در آن زمان دانشگاه مذکور به علت کوچک بودن مدینه، در جایی بیرون از شهر به حساب می‌آمد؛ چنانکه هم‌اکنون نیز از مرکز شهر به دور است.

بار دوم در روزی دگر به همان دانشگاه رفتیم، به جای مراجعه نزد مسؤولان، بی‌رخصت و سرزده بر کلاس درسی در آمدیم که استادش فقه را تدریس می‌کرد و انواع بیع مرابحه و مساومه و محاطه و مزابنه و انواع دیگر بیع را گزارش می‌نمود و به قدری مسائل مربوط به این انواع از بیع، سطحی و عامیانه تدریس می‌شد که شگفتی ما را برانگیخت که حتی در دبیرستانها، بل در دبستانها سزا نبود بدین کیفیت تدریس برگزار گردد، تا جایی این تدریس سطحی پیش می‌رفت که به عنوان نمونه می‌گفت بیع مزابنه بازاء اخت الراء؛ یعنی بیعی که ...!

درس به پایان رسید، بیم آن داشتیم که با پر خاش استاد- به علت عدم اذن دخول بر کلاس و گستاخی ما- مواجه شویم؛ اما دیدیم با محبتی غیر



ص: ۱۸۶

منتظره ورود ما را تهنیت گفت و پرسید: اُنتم من این؟ پاسخ دادیم از ایران آمده‌ایم. آنگاه پرسیدیم شما از چه سرزمینی هستید [که ما را نادیده نگرفتید و ورود ما را بر کلاس دست کم احساس کردید؟] گفت من از مردم سوریه هستم و از اینجا تدریس دروسی از فقه را به عهده دارم.

آنگاه به صحن دانشگاه آمدیم، از دور جوانی را دیدیم که به سوی ما می‌شتابد و با صمیمیتی هرچه تمامتر با ما گرم گرفته و با زبان اردو با ما حرف می‌زند و نمی‌توانست به زبان عربی سخن گوید. مدّتی به زبان اردو با این پندار که ما هندی یا پاکستانی هستیم تند تند به ما بخت برگشته‌ها اردو قالب می‌کرد، و ما هم چیزی از حرفهای او سر در نمی‌آوردیم. ما به عربی از او سؤال می‌کردیم، او با زبان اردو به ما پاسخ می‌داد!- تا ناگزیر به زبان حال و استمداد از زبان اسپرانتوی جوارح و اعضا به او فهماندیم که زبان شما را نمی‌فهمیم و بهتر است ما دست از سر تو برداشته تا از شرّ ما خلاص شوی!

در این اثنا جوان دیگر سر رسید و با زبان رسای فارسی با ما سرگرم گفتگو شد و چهار دانشکده این دانشگاه را به طور فشرده برای ما معرفی کرد: زبان و ادبیات عرب. کلیه الشریعة: الهیات، علوم قرآن، فقه.

از او پرسیدیم که دانشکده الهیات دانشگاه تهران یا مشهد از لحاظ کیفیت درس و تدریس به مراتب پیشرفته‌تر و عمیق‌تر از دانشگاه مدینه است؛ چرا رنج غربت را در چنین دانشگاهی که حتی هم سطح با دبیرستانهای ما نیست برخورد هموار ساختی و در دانشگاه میهن خود تحصیل نمی‌کنی؟ پاسخ داد من و چندتن از دانشجویانی ایرانی که اهل سیستان و بلوچستان هستیم در اینجا از آن رو تحصیل می‌کنیم که برخی علمای دیار ما، ما را بدینسو گسیل داشتند. معلوم شد پاره‌ای از علمای

ص: ۱۸۷

سیستان و بلوچستان حتی پیش از انقلاب نیز گرایشی به مناطق بیگانه از سرزمین خود داشتند، در حالی که دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران دارای کرسی فقه شافعی و حنفی در همان زمان بوده و استادانی حنفی و شافعی در آن تدریس می‌کردند و هیچ دستاویزی برای تبعید این دانشجویان به دیاری دیگر، برای تحصیل وجود نداشت.

در سال گذشته؛ یعنی ۱۳۷۲ ه. ش. با جَمی غفیر، با اطلاع قبلی رهسپار همین دانشگاه شدیم، قریب به دو ساعت دم دروازه ورودی دانشگاه ما را بر سر پا نگاه داشتند تا اذن دخول را بر صحن و حیاط دور و دراز آن کسب کنیم. جسته و گریخته بارانی تند یا کند می‌بارید؛ سقف و سایه‌بانی هم وجود نداشت با یکتا پیراهن. خیسی پیراهن و سرمای غیر قابل انتظار ما را شکنجه می‌داد تا مژده آمد که جواز ورود صادر شده است. دوان دوان به سوی مقصدی که نمی‌شناختیم روان شدیم، راه گم کرده از این سو بدانسو کشانده می‌شدیم و از صحنی به صحن دیگر جا به جا می‌گشتیم، و بالأخره با تحمّل مشاقی واقعاً غیر قابل انتظار و تحمّل، به درون ساختمانی راه بردیم و از گزند باران و سرما اندکی رهایی یافتیم، لیکن در درون ساختمان ما را دست به سر می‌کردند. معلوم نبود باید با چه کسی تماس برقرار کنیم.

رییس دانشگاه در غیبت صغری و مرخصی بود، معاونش ما را با نارضایی و خونسردی و سکوتی مرگبار پذیرا شد، هرچه از او می‌پرسیدیم با «لا»: و نه، و نمی‌شود پاسخ می‌داد. خاطر نشان شدیم هیچ هدفی جز هدف فرهنگی در میان نیست و ما صرفاً برای کسب اطلاع از اوضاع این دانشگاه و برنامه‌های درسی آن و کارهای تحقیقاتی که در آن صورت می‌گیرد بدین دیر خراب آباد آمده‌ایم. بعد از مدتی که احساس می‌کردیم

ص: ۱۸۸

از گفتگوی با ما استیحا ش می‌کند و سخت بی‌مناک است به ما فهماند، باید برای دادن هرگونه اطلاعات در باره دانشگاه از مُفتی اجازه بگیریم؛ در غیر این صورت ما به هیچوجه مجاز نیستیم با شما سخنی در میان گذاریم.

ناچار از همان راهی که آمدیم بازگشتیم و به همان وضع قبلی مدّتی زیر ریزش باران معطل شده، اتومبیلی را کرایه کردیم و به هتل محلّ اقامت خود (الدخیل)، آمدیم؛ و میان راه می‌گفتیم حیف از آن کتابهایی که به کتابخانه این دانشگاه هدیه کردیم؛ و جزای اهدای ما این بود که در رفت و بازگشت شکنجه شویم و با بی‌اعتنایی آقای معاون دست از پا درازتر برگردیم.

لذا امسال که در مدینه به سر می‌بریم شَرّ دیدار این دانشگاه به خیر ترک آن واگذاریم و بهتر آن دیدیم به جای این کار عبث به انجام وظایف محوّله سرگرم شویم.

### با چند حاجی مصری

روز شنبه (۱۷/۲/۷۳ ه. ش. ۲۵ ذی‌قعدة ۱۴۱۴ ه. ق.) پس از درنگی نسبتاً طولانی در بخش مراجعات خارجی، نزدیک ظهر برای دیدار یکی از همکاران دانشگاهی، راهی کاروانی شدم که در خیابان ملک عبدالعزیز نو، در مدینه قرار داشت. میان راه دو سالخورده زنی مصری که راه گم کرده بودند کارتی را به ما نشان دادند که کاروان آنها را در خیابان «ستین» نشان می‌داد؛ اما آنان که هوش و حواس درستی نداشتند، مسیر مخالف هدف خود را پشت سر گذاشته و علی‌رغم خواسته‌شان از کاروان خود فاصله بیشتری را با چنین پیمایشی ایجاد می‌کردند. ما نیز با خیابان ستین آشنایی نداشتیم؛ اما چون حسّ کردیم بر اثر سرگردانی و سالخوردگی رمقی برای

ص: ۱۸۹

آنها باقی نمانده و لباسهای کهنه و مندرس و چرک‌آلود آنها فقرشان را نیز برای ما بازگو می‌کرد و پیدا بود که رژیم نامبارک میانه خوشی با زور میهنش ندارد که این دو زن سالمند و نحیف و لاغر که وضع رقت بارشان آدمی را سخت متأثر می‌ساخت، زیر تابش آفتاب عرق ریزان در به در و سرگرداند و امدادگران و راهنمایانی برای گمشدگان حجاج خود نگمارده‌اند. گویا این نگون‌بختان را درد دیار غربت به دست سرنوشت نامعلومی سپرده‌اند. آثار نزدیک شدن مرگ بر چهره یکی از آنها مشهود بود با این که به زبان عربی به آنان فهماندیم که باید برگردند و راه طی شده پس گیرند مع الوصف به علت فرسایش روحی و جسمی سخن صریح ما را نمی‌توانستند درک کنند، و باز به همان راهی ادامه می‌دادند که آنها را هرچه بیشتر از کاروانشان دورتر می‌ساخت. تا سرانجام به یکی از حجازیان متوسل شدیم که در آن نزدیکیها تجارتخانه‌ای داشت و آنان را بر اتومبیلی نشانند و با ارائه آدرس آنها را به سوی کاروانشان گسیل داشتند.

چنین اوضاع نامیمونی برای رعایای حسنی (نامبارک) بارها اتفاق می‌افتاد؛ در میان تا کسی با مسافری از مصر که به حج آمده بود به گفتگو نشسته بودیم و پرسشهایی با او در میان گذاشتیم؛ از آن جمله می‌گفت برای آمدن به زیارت حرمین مبلغی معادل هفت هزار ریال سعودی به دولت مصر می‌پردازیم آن هم سفر ما با کشتی صورت می‌گیرد و این سفر دو روز به طول می‌انجامد. و از دولت مبارک انتقاد می‌کرد که حکومتی لائیک است و مراتب تنفر خود را صریحاً نسبت به رژیم مبارک اعلام می‌کرد و آیاتی چند بر می‌خواند که گویای مخالفت مردم مصر از حکومت منهای دین این سر زمین بود.

ص: ۱۹۰

باری، پس از آن که بر کاروان آقای وزیری در خیابان ملک عبدالعزیز، مقابل پمپ بنزین جنب «مکتب الترحیل» وارد شدیم با دوست دانشمندمان جناب آقای دکتر فیض ملاقاتی دست داد، با هم به گفتگو نشستیم و ناهار را در همانجا صرف کرده و سرانجام ایشان را با آقای حق‌پرست وداع گفتیم و با هم به سوی مقرّ بعثه پیاده به راه افتادیم. میان راه اظهار می‌داشت: با یک جوان مصری قریب دو ساعت صحبت می‌کردم.

این جوان مصری می‌گفت سخت علاقه‌مندیم در راهپیمایی و مراسم برائت شما شرکت کنیم؛ ولی بیم آن دارم مرا عیون و جواسیس مصری در این راهپیمایی شناسایی کنند؛ در این صورت باید به محض ورود به مصر از زندان استقبال کرده و موجب و حقوقم نیز قطع گردد.

### سختی درباره مردم مغرب

همو می‌گفت: سه تن از مردم مغرب به من گفتند: ما مصمم هستیم در راهپیمایی شما شرکت کنیم و به انقلاب اسلامی ایران سخت عشق می‌ورزیم و دل‌بستگی ما به انقلاب شما در حدّی است که بیان ما نمی‌تواند گویای آن باشد؛ برای شرکت در راهپیمایی و مراسم برائت از مشرکین هیچ مانعی نمی‌تواند ما را از آن دلسرد و روی گردان سازد. اگر این راهپیمایی صورت گیرد و حکومت سعودیها در اجرای آن موانع جدّی ایجاد نکنند، به طور حتم- إن شاء الله- در آن شرکت خواهیم کرد.

مراتب عشق و علاقه مردمی- که در آن سوی مغرب و در جوار اروپا مسافتها با ایران فاصله دارند- نسبت به آرمانهای انقلابی جمهوری اسلامی ایران تا پایه‌ای است که در مقام تأیید ایده‌های انقلاب اسلامی ایران و شرکت در مراسم برائت، از هیچ عاملی هراس به خود راه

ص: ۱۹۱

نمی‌دهند و تا پای جان در تأیید حکومت اسلامی امّ القری اسلام آماده پایمردی هستند و این امر نشان می‌دهد مهر تابان انقلاب اسلامی ایران سر از مغرب نیز برآورده و بر قلوب مردم این سامان درخشیدن گرفته و دل‌های آنان را به سوی خود جذب کرده است. سال گذشته که این بنده بعد از انجام مراسم حج- با نیمروز فاصله پس از ورود به ایران- برای شرکت در کنفرانس «تنسيق مراكز المخطوطات»؛ «هماهنگی مراکز نسخه‌های خطی» رهسپار رباط در مغرب شدم، این احساس را حتی در بسیاری از علمای این سرزمین به خوبی و وضوح باز یافتم و می‌دیدم که مردم این سرزمین مانند دیگر ممالک اسلامی به انقلاب اسلامی ایران چشم دوخته‌اند. دانشمندانی را در این سرزمین سراغ کرده بودیم که به خاطر حمایت از انقلاب اسلامی ایران و گرایش به تر این انقلاب به انزوا کشانده شده و دولتمردانشان نسبت به آنها نامردی روا داشتند. در این سفر به خوبی احساس می‌کردم که اعضای شرکت کننده در کنگره یاد شده، با نگاهی که زبان حال تأیید آنها نسبت به انقلاب اسلامی ایران بود، به من می‌نگریستند و احترام ویژه‌ای نسبت به اینجانب مبذول می‌داشتند و حتی آقای دکتر عبدالهادی تازی رئیس جامعه قرویین فاس مجلس با شکوهی به خاطر ورود بنده بر فاس تشکیل داده و فرزانه‌گانی از علم و سیاست را به ضیافت ناهاری دعوت کرد که بهانه آن فقط ورود اینجانب بر شهر فاس بوده است.

در این نشست که ساعتها به طول انجامید رئیس مجلس علمی فاس پس از بیاناتی که اینجانب داشتم شاید به سائقه تقدیر از انقلاب اسلامی ایران در اثنای مجلس مرا در آغوش کشید و گفت: اگر شما چنین می‌اندیشید ما شیعه هستیم [و در واقع افکار ما را همین ایده‌های والای

ص: ۱۹۲

انقلاب اسلامی می‌پردازد که انگیزه عمده آن، درسهایی است که ائمه ما در اختیارمان قرار داده و از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله حقایق الهی را به گونه‌ای ناب و عادی و پاکیزه از هر گونه شوائب برای ما گزارش کرده‌اند].

### تا الجزائر

در سال ۱۳۶۷ ش. که در بیست و دومین کنفرانس اندیشه اسلامی در الجزایر شرکت داشتم شیفتگی مردم این دیار به انقلاب اسلامی ایران به قدری چشمگیر و پدیدار بود که گویا در میان مردمی به سر می‌بریم که از خود مردم ایران نسبت به ایده‌های انقلاب اسلامی بیشتر و با صمیمیتی معصومانه‌تر عشق می‌ورزند.

خطابه من که به زبان عربی در این کنفرانس ایراد شده بود، باید در فرصتی کوتاه‌تر از ده دقیقه به اتمام می‌رسید. در حین ایراد سخن آشکارا می‌دیدیم جمعیت انبوه و حاضر در سالن بسیار بزرگ و وسیع کنفرانس، مثل این که برای استماع خطابه‌ام نفس تازه کرده و همگی سرکشیده‌اند که این مسافر و میهمان تازه از راه رسیده سرزمینی که در ازای تاریخ، دگرگونی بی نظیری را به ثمر رساندند که اسلام را تا زوایای دور دست زندگانی و شؤون مختلف حیاتی نفوذ بخشیدند، چه پیشکش و ارمغانی با خود دارد. این مجلس که در میان کنفرانسهای مختلفی که در ایران و کشورهای دیگر در آنها شرکت داشتم از نظر کثرت جمعیت بی نظیر و یا کم نظیر بود و به هنگام ایراد خطابه‌ام چهره‌ای شاداب‌تر به خود گرفت و مستمعان، اعم از اعضا و سایر مدعوین داخلی که غالباً از اساتید و دانشجویان بودند و حتی هیأت رئیسه را چنان یافتیم که نگران آن هستند مبادا، سخنرانی بنده در چنین فرصت محدود و مشخصی به پایان رسد.

ص: ۱۹۳

علاقه و اشتیاقِ همگان را به ادامه سخنرانی خود آشکارا احساس می‌نمودم و می‌دیدم آنان گردن فرایزدند و حتی سعی می‌کردند با دقت عرایض بی‌مقدار مرا به گوش هوش بسپارند.

قبل از ایراد خطابه‌ام این مجلس بزرگ که دانشمندان برجسته و ناموری از شرق و غرب جهان - اعم از مسلمان و بیگانه از اسلام - در آن شرکت داشتند، رو به سردی و فرسودگی نهاده بوده و وقتی اعلام کردند از جمهوری اسلامی ایران درباره وحدت مسلمین اینجانب به ایراد خطابه دست می‌یازم، این محفل بزرگ و کم‌نظیر روح تازه‌ای به خود گرفت و جنبشی دیگر در آن پدید آمد. خطابه‌ام فراتر از ده دقیقه پیش می‌رفت و در عین حال احساس می‌کردم به خاطر علاقه این مردم به انقلاب اسلامی ایران، هر چه سخنرانی من ادامه می‌یابد عطش آنها برای ادامه بیانم رو به فزونی می‌گذارد. هیچ اختطاری - چه کتبی و چه شفاهی - در این که فرصتم به پایان رسیده، به من اعلام نشد. من نیز تا بیش از نیم ساعت خطابه‌ام را دنبال کردم؛ اما می‌دیدم جمعیت فریاد برآوردند سخنرانی را ادامه دهم.

هیأت ریسه نیز رخصت دادند که مجال ادامه سخنرانی برای دنبال کردن خطابه‌تان وجود دارد. حاضران جلسه کنفرانس و هیأت ریسه اصرار بر ادامه خطابه‌ام داشتند، هر چند که مطالبی را قبلاً تنظیم کرده‌بودم که ایراد آن حدّ اقل یک ساعت و نیم فرصت را درخواست می‌کرد؛ امّا دیدم همه سخنرانان بعد از من بیش از پنج دقیقه حقّ ادامه سخنرانی ندارند، بر فرصت کوتاه آنها رقت آوردم و علی‌رغم اشتیاق شدید حاضران به ادامه سخنرانی، پس از نیم ساعت ایراد سخن، آن را به پایان بردم و با احساسات گرم و شدید آنها، که سابقه نداشت مورد، تقدیر قرار گرفتم.

یکی از حاضران جلسه که محلّ جلوسم در سالن استماع، مجاور او بود به



ص: ۱۹۴

من می‌گفت: شما این جلسه را از خواب بیرون آوردید و شوق و نشاطی در آنها پدید آمده‌است دانشمند نامور مصری آقای محمّد غزالی روز بعد از ایراد خطابه‌ام، اجازه روایتی برای من صادر کرده و در مرئی و منظر حاضران در مجلس از آن سوی جلسه از رهگذر اهدای کتابی از آثار خود که آن را با امضای خود توشیح کرده بود و این پیرمرد سالخورده که بیش از هشتاد سال عمر را پشت سر نهاده بود، آن را به من اعطا کرده و دو باره راه دور و دراز محلّ جلوس خود را در پیش گرفته و در کناره شاذلی بن جدید رئیس جمهور الجزایر نشست.

در مدّت هفت روزی که در هتل «الأوراسی» این شهر به سر می‌بردیم در ساعات استراحت جلسات کنفرانس و یا پیش از شروع جلسات انبوه دانشجویان در پیرامونم تجمّع می‌کردند و علی‌رغم آن که مأموران امنیتی احیاناً آنان را از اطرافم می‌پراکندند و یا دستگیرشان می‌ساختند، حرص آنان در گفتگوی با من بیشتر رو به فزونی می‌گذاشت، و این شیفتگان انقلاب اسلامی ایران که عشق و علاقه معصومانه آنان به انقلاب ما را شگفت زده می‌ساخت، سؤالات فراوانی را با من در میان می‌نهادند که ما می‌خواهیم برای حکومت قرآن بر سرزمین خود از شما رهنمود گیریم، چه کنیم؟ ما مسلمانیم و برای رهایی از استعمار فرانسه سالها پیش میلیونها قربانی به اسلام و قرآن پیشکش کردیم، راستی چرا شما با عراق صلح کردید، ما به این امید که راه و رسم شما را در انقلاب دنبال کنیم توقّع داشتیم به سازش تن درندهید. برای همه سؤالات گوناگونی که مطرح می‌ساختند پاسخهای قانع کننده‌ای را دریافت می‌کردند که گاهی حوصلت فراوان اینجانب در ارشاد آنها و پاسخ به پرسشهایشان موجب می‌گردید ساعاتی دچار غیبت از جلسه کنفرانس گردم. برخورد بی‌شائبه و

ص: ۱۹۵

مخلصانه آنان باعث می‌شد به چنان غیبتی طولانی از جلسه کنفرانس رضا دهم و با آنان به گفتگو نشینم و با علاقه شدید و اشتیاقی درخور، به پرسشهای آنان- که از درونی لهیبنده و گرفتار عقده مطرح می‌شد- پاسخهای دقیقی ارائه کنم که راه را برای دنبال کردن ایده‌های انقلاب اسلامی ایران شناسایی کنند.

در این کنفرانس که می‌گفتند با هزینه‌رسانی سعودیها با وضع شکوهمندی برگزار شد، یکی از اعضای «رابطة العالم الإسلامی» ضمن صحبتهای خود، به خُرده گیری از جمهوری اسلامی ایران زبان گشود، پس از سخنرانی کوتاه و بی‌مایه او، سیل تعقیبات در ارتباط با بحث او از سوی عده زیادی از اعضای کنفرانس سرازیر شده و به او اعتراض داشتند که بحث او درباره نهضت اسلامی ایران و خساراتی که در اموال و انفس در جمهوری اسلامی ایران پدید آمد، چه ربطی به مسأله وحدت دارد؟!

علّامه سیدمحمدحسین فضل‌الله ضمن آن که این آمار ساختگی را- که یکی از فراریان ایرانی در غرب شایع ساخته- بی‌اساس خواند بدو پاسخ گفت، و سایر اعضای کنفرانس یکی پس از دیگری- که از ملیتهای مختلف بودند- انتقادهای زیادی بر خطابه او داشتند؛ به گونه‌ای که این سعودی می‌دید دست از سر کچل او بر نمی‌دارند و تعقیبات مربوط به سخنرانی او به این زودیهها پایان نمی‌گیرد، لذا با سراسیمگی، خود را به تریبون ایراد تعقیبات رساند تا از این مصیبتی که دامنگیر او شده بود رهایی یابد. آمد از همه حاضران در مورد خطابه‌اش پوزش خواست و از این که اشتباهاتی غیر قابل اغماض در سخنرانی خود مرتکب شده، علناً ندامت خود را اظهار داشته و زبان به استغفار و پس گرفتن صحبتهای خود در مورد جمهوری اسلامی ایران و سایر مسائل گشوده و دست از پا درازتر بر

سر

ص: ۱۹۶

جایش نشانده شد.

مطرح کردن این جریان، هر چند با نوشتن خاطرات سفر حج بی‌ارتباط نیست؛ زیرا گویای این حقیقت است که انقلاب اسلامی ایران در قلوب همه مردم مسلمان و جوامع اسلامی پایگاهی بس ارجمند دارد و اگر سعودیها مجالی برای مسئولان ایرانی حج برای بیدارگری مردم فراهم می‌آوردند و سدّ راه آنها نمی‌شدند، چه مشکلات عظیمی که در دنیای اسلام وجود دارد حل می‌شد تا چه رسد به مشکلات ناچیز آن.

تشیع در مغرب اسلام دارای پیشینه دیرینه‌ای است و آثار این سابقه درخشان در روحیه مردم این بخش از جهان اسلام - چنانکه در مصر - به یادگار مانده و کاملاً در راه و رسم زندگانی دینی آنها مشهود است.

من که به حدود شانزده کشور دنیا - به منظور تحقیق و پژوهشهای علمی - اعم از ممالک اسلامی و غیر اسلامی - سفر کرده‌ام، بی‌هیچگونه تردیدی احساس نمودم انقلاب اسلامی ایران از پایگاهی بس ارجمند در قلوب مردم آنها برخوردار است و حتی همانند هم‌میهنان ما به انقلاب اسلامی ایران بها می‌دهند و بدان احترام می‌گذارند و مآلاً ایرانی در سایه انقلابی که در ایران پدید آمد، دارای حیثیت و آبرویی آمیخته به اُبّهت می‌باشد.

سال گذشته که در شهر کردوبا «قرطبه» اسپانیا با دوتن از دوستان، سوار بر تاکسی در سوی یکی از مراکز تحقیقات اسلامی آنجا راه می‌بردیم، راننده تاکسی که فقط با زبان اسپانیولی آشنایی داشت سؤال کرد:

«مُرو؟»؛ یعنی شما از مردم مغرب هستید؟ گفتیم نه، ما از ایران آمده‌ایم.

ایران را با عراق اشتباه گرفت و پرسید: صدام حسین؟ گفتیم نه، و با تعبیر «پرشین» درست به او فهماندیم ایرانی می‌باشیم. و گفت: خمینی؟ جواب

ص: ۱۹۷

مثبت دادیم. وقتی فهمید ما عاشقان امام خمینی و ایرانی هستیم گل از گلش شکفته شد و اگر پشت فرمان و در حال رانندگی نبود می‌خواست رفیق ما را که در کنار دست او نشسته بود در آغوش مهر و ارادت خود بفشرد. این راننده مسلمان نبود بلکه یک مسیحی بیگانه از اسلام، لیکن عاشق انقلاب اسلامی بود.

با چنین برخوردهایی در مکه و مدینه، با مسلمانان جهان بیش از حد انتظار، در حج امسال سروکار داشتیم. متأسفانه دست استکبار جهانی از آستین دولتمردان ممالک اسلامی بیرون آمده و تا می‌تواند تبلیغات سوئی را با بودجه‌های سنگین علیه انقلاب هزینه می‌کند، هر چند که اطمینان داریم نتایج حاصله، واژگونه است و سرانجام به نفع انقلاب اسلامی ایران منجر می‌گردد.

### تبلیغ و هابیت و ضد شیعی در کتابفروشی‌ها:

بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۸ / ۲ / ۷۳: ۲۶ ذی‌قعدة ۱۹۱۴ ه. ق. پس از زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اقامه نماز مغرب و عشا، به دو کتابفروشی در مدینه سرکشیدیم و در معیت جناب آقای رسول جعفریان نخست به «مکتبه‌الایمان» رفتیم و کتابهای زیادی را از نظر گذرانیدیم و معدود کتابی را خریداری کردیم. کتابفروشی معروف به «مکتبه‌الایمان» حاوی کتب فراوانی است که غالباً می‌توان گمشده‌ها را در آن یافت؛ کتابهای سودمندی که محققان اسلامی را به کار می‌آید؛ لیکن با حساب ریال معادل ۷۰ تا ۸۰ تومان، بسی گران می‌نمود.

کتابخانه دیگری را در همان حوالی مورد بازدید قرار دادیم که با چشم خریدار بر پاره‌ای از آنها مروری داشتیم؛ لیکن متأسفانه در این

ص: ۱۹۸

کتابخانه اخیر، در برابر قفسه‌ای قرار گرفتیم که کتابها را با ارائه صفحه عنوان و به گونه‌ای چشمگیر عرضه کرده و ترتیب داده‌اند، کتابهایی در ردّ بهائیان و قادیانیها و ردّ شیعه! که اینگونه کتب را در جوار هم نهاده‌اند، گویی که تشیع، مکتبی به سان قادیانیه و بهائیت است!

در این قفسه عریض و بلند که برای ارائه کتبی که در آن به صورت خاصی رده شده بودند، تیات پلیدی در مدّ نظر بوده و کتابهایی در آن جلب نظر می‌کرد که در مشوّه جلوه دادنِ چهره شیعه نقش مخربّی را به عهده‌دارند، اگر چه از چاپ پاره‌ای از آنها سالها می‌گذرد و به چاپهای متعدّدِ مجدّدی رسیده‌اند؛ و این امر نشان می‌دهد دشمنان شیعه که همان دشمنان اسلام هستند، در دوره معاصر، علمای ممالک اسلامی را در فروپاشی اسلام آموزش می‌دهند و برای این که بتوانند شکاف و اختلاف را میان پیروان مذاهب اسلامی و مذهب شیعه گسترده‌تر و عمیق‌تر سازند، هرگز از پای نمی‌نشینند. چند سال است که مزدوری از دانشجویان فوق لیسانس را شستشوی مغزی داده و او را برای نگارش کتابی، از هر جهت مدد رساندند و بودجه فراوانی را در اختیارش قرار دادند و امکاناتی کم‌نظیر برای او فراهم آوردند و او را بر آن داشتند که هر چه خلاف واقعیت است در چهره حقّ به جانبی، در کتابی ترسیم کند که «مسألة التقرب بين السنة والشيعة» نام دارد و شیعه را با استناد به منابعی سست و یا روایاتی که علمای امامیه راویان آنها را فاسدالمذهب و کذاب و متروک الحدیث و کثیر المراسیل شناسانده در کفه‌ای از سنجش می‌گذارد و عقاید و احکام فرعی عملی اهل سنت را در کفه دیگر میزان می‌نهد؛ آنگاه مطالعه کننده را به داوری می‌گیرد که آیا این دو کفه متهافت نیستند؟ آیا تقرب با شیعه که حامل چنان عقاید و احکامی هستند امکان پذیر می‌باشد؟!

ص: ۱۹۹

خبث نویسنده این کتاب، که سالها پیش در دو مجلد به چاپ رسیده است، در همه زوایای آن جلب نظر می‌کند. باری در مکتبه «دارالکتب» - همانگونه که یاد کردیم - کتابهایی را که در نقد مکتب شیعه و انقلاب اسلامی ایران بود - به گونه‌ای که بیش از هر کتاب دیگر، نظر واردین و خریداران کتب را جلب می‌کرد - جاسازی کرده‌اند و این کتابها را به جای آن که در قفسه‌ها بچینند با چهره صفحاتِ عناوین و روی جلد آنها عرضه کرده‌اند؛ کتابهایی از قبیل:

الثورة الإيرانية فی میزان الإسلام، از شیخ محمد منظور نعمانی، از علمای بزرگ هند، که ابوالحسن ندوی [وهابی و مقیم لکنهو و رییس کتابخانه «ندوة العلماء» در لکنهو] مقدمه‌ای بر آن نگاشته و به وسیله «دار عمّار النشر و التوزیع» عمّان به سال ۱۴۰۸ ه. ق. چاپ نخست آن منتشر شده است. ندوی فرزند عبدالحی حسنی است که از دانشمندان معروف هند می‌باشد و خود ندوی دارای آثار، تألیفات و تعلیقات فراوانی بر کتب مختلف اسلامی است. اما متأسفانه در کینه‌توزی نسبت به شیعه، شهره‌است. نویسنده نامرد و جفاکار این کتاب به جای «الثورة الإيرانية الإسلامية» کتاب را به «الثورة الإيرانية» نامبردار ساخته تا ضمن دعوی نرخ تعیین کند و انقلاب اسلامی ایران را غیر اسلامی و انقلابی ملی وانمود سازد.

جاء دور المجوس، الأبعاد التاريخية والعقائدية والسياسية للثورة الإسلامية، از عبدالله محمد الغریب که حتی در سال ۱۴۰۸ ه. ق. به چاپ ششم رسیده است. عنوان و هن آمیز و تعرض گونه آن، از خباثت درونی نویسنده آن بازگو می‌کند. الشیعة والمتعه، از محمد مال الله که توسط «دار الصحوة الإسلامية»

ص: ۲۰۰

در ۱۴۰۷ ه. ق. به چاپ دوم رسیده و تاکنون، به احتمال، چاپهای متعددی از آن منتشر شده است. الشیعه والتشیع؛ از احسان الهی ظهیر که آن را همسان، در ردّ بهاییها و قادیانیها تألیف کرده و توسط «اداره ترجمان السنه» لاهور پاکستان، سه کتاب او در نقد شیعه و بهاییها و قادیانیها طبع و منتشر شده است.

کتابهایی از این دست که اکثر آنها تحریف عقاید شیعه و نقد این مکتب واقعی اسلام است و بسیاری از آنها در سوی مشوه ساختن چهره انقلاب اسلامی تیرهای انتقاد را نشان گرفته است. در اینگونه کتابخانه‌ها و به ویژه کتابخانه‌هایی که سلفی‌ها با ریشه‌های بلندشان جلب نظر می‌کنند و گویا اینان را- که عناد بیشتری با شیعه و انقلاب اسلامی دارند- بر کتابخانه‌ها؛ گمارده‌اند و فراوان دیده می‌شوند و همانگونه که اشاره کردیم سعی دارند به گونه‌ای این کتابها را در جایگاههایی از کتابفروشی قرار دهند که به محض ورود بر آنها نظر واردین به آنها معطوف گردد و احیاناً این کتابها را برخی از کتابفروشهای سلفی دراز ریش، رایگان در اختیار مراجعه کنندگان قرار می‌دهند.

ترفندهای مذبحخانه معاندان شیعه و انقلاب اسلامی ایران، بی‌تردید ناآگاهان و گرفتارآمدگان به جهل مرکب را از راه به در می‌برد. نه تنها حکومت سعودی دانشگاه و مسجد و بازار و اداره و ارتش و زمین و زمان را در استخدام جنگ و ستیز با شیعه و انقلاب اسلامی گرفته، چنین می‌نماید کتابفروشان چند که شمار آنها کم نیست، برای ترویج وهابیت و اسلام آمریکایی به مزدوری شیطان بزرگ کشانده شده‌اند تا مبادا آن آیینی از اسلام که با ذلت و نوکری و سلطه کفار و مشرکین آشتی‌ناپذیر است، گسترش یابد و بازار شیطان، کاسد و راکد گردد.

ص: ۲۰۱

یکی از کتابفروشهای سلفی را به باد انتقاد گرفتیم مبنی بر این که چرا اصلاً هیچیک از آثار شیعه در کتابفروشیهای شما، حتی یکی به عنوان نمونه، دیده نمی‌شود، در حالی که کتابفروشیها و نمایشگاهها و کتابخانه‌های ایرانی درهای خود را به سوی کتابهایی که آشکارا معاندت با شیعه در آنها جلب نظر می‌کند، گشوده و حتی گشاده است.

فرهنگ شیعه مرزهای افکار و اندیشه‌های دیگران را در جولانگاه مکتب خود باز گذاشته تا مردم دانسته و خواسته و با آگاهی همه جانبه، حقایق دینی را پذیرا گردند؛ و در میان زندانی از افکار متعصی‌بانه- که دیواری بلند از ناآگاهی آنان را احاطه کرده- به سرنبرند. در عرصه فرهنگ شیعه برای ورود افکار و اندیشه‌های دانشمندان اسلامی از هر فرقه و نیز اسلام شناسان بیگانه از اسلام، مرزی وجود ندارد. چرا شما خود را در چهار دیواری جهل و بی‌خبری از افکار دیگران محبوس ساخته‌اید، آیا دگم و جمود شما بر یک سلسله افکار و اندیشه‌های پیش ساخته و کلیشه شده موجب رکود فکری تان نمی‌گردد و شما از این باب به هیچ وجه احساس غبن و خسران نمی‌کنید.

کتابفروش دیگری که قلباً مایل بود کتابها و آثار شیعه را در کتابفروشی خود به معرض فروش قرار دهد، در برابر سؤال ما پاسخ داد:

مفتشین و بازرسهای کتابفروشیهای بی‌خبر، هر از چندی به کتابفروشیها سر می‌کشند و اگر ما به فروش کتابی از آثار شیعه دست یازیم باید با آغوشی باز از کیفرها و جرمهایی سنگین استقبال کنیم. گفتیم این همه کتابهای ضد شیعه و ضد انقلاب پاسخهای مستدلی دارد و مطالعه آثاری که چهره واقعی شیعه و انقلاب را تصویر می‌کند، از حد و اندازه بیرون است؛ ولی هیچ اثری از آنها در کتابفروشیها و شاید کتابخانه‌های مراکز علمی شما



ص: ۲۰۲

دیده نمی‌شود.

راستی تا کی می‌توان بر تداوم جهل و ناآگاهی رعایای بی‌خبر خود تداوم بخشید، مگر این شیوه و راه و رسم عصر ما قبل تاریخ برای مردمی که از رهگذر وسایط ارتباط جمعی مرزها را در تمام بسیط گیتی پشت سر می‌گذارند، قابل تحمّل است و دوام می‌آورد؟! دیشهای تله‌ویزیون و آنتن‌های ماهواره‌ای، بر بامهای خانه‌ها و هتل‌های مردم حرمین و سراسر شبه جزیره العرب با ابرهای تبلیغ بی‌دینی و بی‌بند و باری و شهوت‌مداری استکبار و صلیبیون دوران معاصر باریدن آغاز کرده، صفحات تله‌ویزیون چنان مردم این دیار را همراه با تبلیغ علیه انقلاب اسلامی سرگرم ساخته که همه راهها فراسوی آنان در رؤیت حقایقی که بر جهان می‌گذرد، مسدود گردانیده و این مانع را در برابر دید بصیرتشان به وجود آورده که به سان کور و کرانی فروتر از بهائم، مغزها را از تحرّک و پویایی عاطل ساخته و از کار انداخته‌اند.

ما شیعه علاوه بر تهاجم فرهنگی غرب، مورد تهاجم و هابیت نیز می‌باشیم چنانکه بسیاری از مردم شبه جزیره العرب و زوّار حرمین نیز از آسیب تهاجمهای فرهنگی و تبلیغ و هابیت علیه شیعه و انقلاب اسلامی مصون نمی‌باشند و همواره در برابر کسانی که به این دیار می‌آیند راه‌بندانهای کلاسیک و متعارف و غیر کلاسیک در سوی هدف به وجود می‌آورند و از ورود نشریاتی که می‌تواند بینش لازم را در مردم به وجود آورد، جلوگیری می‌کنند و این سدّ و حصر پیشگان، مرز این راه‌بندان و محاصره اذهان را تا دور دست‌ترین نقاط گیتی با تبلیغات مسموم خود به مدد دلارهایی که از تراوش فسیلهای عهد عتیق، از شیطان بزرگ و کوچک دریافت می‌کنند، مغزها را به فسیلهایی دگرگون می‌سازند که مجالی برای

ص: ۲۰۳

درست اندیشیدن برای آنها باقی نمی ماند.

**با برادرانی از آفریقای جنوبی و کویت:**

روز دوشنبه ۱۹/۲/۷۳ ه. ش.: ۲۷ ذی‌قعدة ۱۴۱۴ ه. ق. فردی که از آفریقای جنوبی آمده بود «میر آفتاب حیدر رضوی» نام داشت و به زبان فارسی تکلم می کرد و می گفت: فردا؛ یعنی روز سه شنبه ۲۰/۲/۷۳ ماندلاً برای ریاست جمهوری سوگند یاد می کند. ضمناً آمریکا برای حفظ نفوذ و سلطه خود بر این منطقه، کمکهای مالی خود را دو برابر ساخته و سایر کشورهای غربی در میزانی چهار برابر سابق از امداد مالی بنا است این کشور را برخوردار سازند. پس از مشخص شدن نتایج انتخابات، ارزش دلار به پول آفریقای جنوبی تنزل کرده و از ۳/۶۶ «روند» به ۳/۵۰ پایین آمد. وی می گفت ۲۰ درصد مردم آفریقای جنوبی سفید پوست هستند و مناطقی شیعه نشین در این سرزمین وجود دارد و فعلاً مسأله برتری نژاد در جهت نفع سیاه پوستان مطرح است و به جای برتری سفیدپوستان بر سیاه پوستان، بر روی این امر تأکید می شود که سیاهان و رنگین پوستان را بر سفیدپوستان برتری است؛ و فضای این سرزمین با وجود اختلاف نژاد، با وضع معکوسی فعلاً رو به رو است.

یکی از ایرانیان مقیم کویت در این میان از راه رسید و مطالبی مبالغه آمیز را گزارش می کرد. می گفت سعودیها سه روز ما را در مرز نگاه داشتند و هر نوع نوشته؛ اعم از دعا و جز آن را از ما می گرفتند و آنها را پاره می کردند و حتی از بازدید موتور وسیله نقلیه نیز چشم پوشی نکردند. و گزارشهای دیگر در سخت گیری مأموران سعودی داشت که هر چند می توان احتمال داد این گزارشها مبالغه آمیز نبوده است؛ زیرا

ص: ۲۰۴

شیعه و طرفداران انقلاب اسلامی ایران در کویت کم نیستند، مأموران سعودی طبق دستور باید در مورد آنها وسواس و احتیاط لازم را از دست نهند.

### اشواطی در طواف اسواق:

در شب همین روز؛ یعنی شب سه شنبه ۲۰/۲/۷۳ ه. ش.: ۲۷ ذی‌قعدة ۱۴۱۴ ق. پس از اقامه نماز و زیارات، گشت و گذاری بر بازار و مطالعه و بررسی احوال سوقیه و بازاریان مدینه داشتیم و تصمیمی بر خرید کالایی جز کتاب را در سر نمی‌پروراندیم. با آشفته‌بازاری رو به رو شدیم که فروشندگان عرب عاربه چون «احمق من هبقتقه» شاذ و نادر می‌نمود، بازاریان که اکثر قریب به تمام آنها هندی، پاکستانی، افغانی، ترک آذربایجان شوروی سابق، ترکان ترکیه و جز آنها، از ملیتهای بیگانه از شبه جزیره العرب بودند؛ چنانکه سوقیه مگه نیز بیگانگانی خویشمند پیشه وحوش بیشه افکاری بودند که با وجود استهلاک و مصرف گرایی، تمام ره آورد تکنیک غرب با وضع چشمگیری سراسر زندگانی آنان را در اختیار گرفته ولی هنوز چنان می‌نمایند که در دورانی کهن از اعصار پیشین به سر می‌برند و واردین و مهاجرین را نیز در کام چنین فضایی بیگانه از هر مدنیت هضم کرده و شستشوی مغزی آنان را موجب می‌گردند. این سوقیه و بازاریان ممسوخ، اگر از خریداران طرفی نبندند، با اهانت‌هایی خریداران را بی‌شرمانه از محیط سوداگری و سودآوری خویش به عقب نشینی تا سوی محل کاروان مصممشان می‌سازند و اگر غیرتی در کار باشد، به عقب نشینی استراتژیکی رو می‌آورند و از بس ایرانیها چانه‌زدن را در بازارهای حرمین نشر داده‌اند، بازاریان را بر آن داشته‌اند که در نرخ کالاها

ص: ۲۰۵

مشتریان را به مرگ بگیرند تا به تب رضا دهند؛ نرخهایی را عرضه می‌کنند که گاهی تا سطح نیمی از آن مقدار، کالا را با ریال سعودی مبادله می‌کنند و این امر نشان می‌دهد که اگر فردی ساده لوح باشد و تحت تأثیر زبان بازی فروشنده در مرغوبیت کالا قرار گیرد، هر چند که بارها کلاه‌ها بر سرش گذاشته‌اند و یا کلاهها از سرش برداشته‌اند، این بار کلاه گشادتر و بلندتری را بر سرش آشنا می‌سازند که تا گردن و پایین تر از کمرش را از ریالهای موجودیش مصون می‌دارند. پاره‌ای از خریداران ایرانی در به در به دنبال نرخهایی مناسب، ساعتها به جای استراحت، مغازه‌های بی‌شماری را می‌کاوند تا بتوانند به عنوان مثال ساعتی مچی و یا طاقچه‌ای را- که دارای بهای پایین تری از ایران است- خریداری کنند. و حتی به جای زیارت حرم رسول الله و طواف بیت، مزارهای بازار مدینه را بارها و بارها دیدار می‌کنند و پیش و پس طواف النساء حج تمتع، طواف النساءهای دیگری را در کوی و برزن و اسواق مکه در پیش می‌گیرند و اشواطی فراوانتر از اشواط مقرّر در مطاف بازار و مسعای عرضه کالاهای فریبا خویشان را به گردش و سیعی وامی‌دارند و هلهله‌کنان- به جای هروله- با کوله‌باری گران و سنگین و یا احیاناً سبک به جای شرکت در نماز جماعت، به جماعت کاروانیان و گروه می‌پیوندند؛ تازه می‌فهمند چنان طواف و سعی که پیرامون بازارهای مکه و یا زیارتی که در مغازه‌های مدینه به منظور خرید سوغات به اجرا درآورده‌اند باطل است، و تصحیح و قضای آن را به دست قضا و قدر می‌سپارند. عدّه‌ای توپهای پارچه‌های بنجل را همچون «ژ-ث» و «آر-پی-جی» بر دوش گرفته و به سان نظامیانی که به صحنه جنگ می‌روند و یا از آن باز می‌گردند، خود را در برابر ستیزورزم در خواستهای «عیالات متّحده» مجهّز می‌سازند تا مبادا از یورشهای انتقادآمیز آنها بدون

ص: ۲۰۶

رزم‌افراز، آسیب پذیر گردند.

هدف این نیست که حاجی با دست خالی به سوی دیارش بازگردد؛ خریدنِ سوغات از کارهایی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید و منتظرانِ دیار زائر نیز نمی‌توانند از آن چشم‌پوشی کنند. اما به ابتدال کشاندنِ تهیه سوغات، حاجی و زائر را نشاید؛ هر چند که نمی‌توان از زائر خانه خدا به خاطر تهیه سوغات خرده‌گیری کرد؛ لیکن بازار حرمین بازاری نیست که او را در نرخ کالاها مغبون سازند و او ناگزیر است فقط با خوردن خیاری در کاروان از خیار غبنِ خود بهره‌گیرد و چاره‌ای دگر ندارد؛ چرا که «جنس فروخته شده، پس گرفته نمی‌شود».

بازار مسلمین را باید سامان داد، بازاری چند نرخ برای یکنوع کالا که اراده زائر را متزلزل ساخته، او را مدتهای مدیدی برای تهیه سوغاتِ ناچیزی در پیچ و خم اسواقی گرفتار می‌سازد که فرصتهای گرانبهایی از او بی‌جهت هدر می‌رود. این اوضاع پریشان در مورد نرخ اجناس، در اکثر ممالک اسلامی به عنوان شیوه مرضیه برای سوقیه در آمده است و شاید یک راه و رسم بومی است که ریشه در دوردست‌ترین اعصار دارد. آیا ممکن نیست این بتی را که قرن‌هاست پرستش آن از سوی فروشنده و خریدار عملاً مورد تقدیس می‌باشد- شکست و به این هرج و مرج و بی‌بند و باری که میلیون‌ها و بلکه میلیارد‌ها ساعات فرصت یک جامعه را بیهوده هدر می‌دهد خاتمه داد.

در ارض حجاز که زوار به صورتِ موسمی و موقت در آنجا مقیم‌اند، مگر چه اندازه فرصت در اختیار دارند که باید قسمتِ عمده ساعات

ص: ۲۰۷

بیداری خود را غالباً برای این که در خرید کالا- مغبون نگردند، صرف سعی و طواف در بازار کنند. و این امر نشان می‌دهد ما مسلمانان را در این مورد نشانی از اسلام نیست که ناگزیر باید فرصتهای طلایی عمرمان در مسیری قرار گیرد که به هیچ هدف معقولی راه نمی‌برد؛ چرا باید نظم و انضباط و اتقان و احکام- که در تعالیم اسلامی، ایده‌آل و اکیداً لازم‌الاتباع است- بر شئون مختلف زندگی مان حاکم نباشد. مگر بدانگونه که بر نظم و انضباط در فرهنگ اسلامی پافشاری شده در فرهنگهایی بیگانه چنان اصرار و ابرامی وجود دارد که ما متأسفانه ناگزیریم این انضباط را در سرزمینهای بیگانه از اسلام سراغ گیریم.

از سایر نابسامانیهایی که گریبانگیر مسلمین است سخن به میان نمی‌آوریم که باید آن را به عهده مسلمین گذاشت نه بر عهده اسلام؛ لیکن حلّ مشکل مورد بحث ما آسان می‌نماید؛ به ویژه در بازارهای حرمین که هر ساله نفوسی با رقمی متجاوز از یک میلیون یا دو میلیون- را در موسم حج و کروزها انسان را در موسم عمره از اقصی نقاط گیتی به خود جذب می‌کند باید برای مردمی که به دور از زاد بوم خویش بدین سامان روی می‌نهند طرحی نو افکنند که با چنان مقوله‌هایی که یاد کردیم گرفتار سرسام و سرگشتگی نشوند و مسافران را در غرقاب وقت‌کش و فرصت‌گیر- که این درد در همه زوایای اقامت در این دیار زوّار را سخت رنجه دارد- گرفتار نسازند.

کشوری که عیون و جواسیس آن بر رفتار مسافران خرد و کلان و بی نام و نامور در تمام مدّتی که در آن به سر می‌برند، آنهم با همیاری دوربینهای تله‌ویزیونی مدار بسته و باز نظارت دارند و سراسیمه‌وار و با دستپاچگی می‌خواهند در ایفای این وظیفه همه مساعی خود را به

ص: ۲۰۸

کارگیرند، در مملکتی که آسترهای ساکِ دستی و پیچ و خم عمامه و اندرون کلاه و تار و پود عرقچین! را می‌کاوند و اندرون و بیرون و پاشنه و کف چرمی و یا پلاستیکی پافزار و کفشها را ذره‌بینانه به بازرسی میکروسکوپی می‌گیرند و جیبها را از محتوی تهی می‌سازند و دانه دانه درون و ژرفای آنها را لابراتوار مآبانه و آزمایشگاهانه تحلیل و تجزیه می‌کنند و چون در حراجی کارآیی ندارند، از کاویدن اندرونِ حلق و شکم و سایر اندامها درمی‌گذرند؛ آیا با چنان دقتی که شایان بسی تقدیر و تجلیل و در خور اعطای جوایز جهانی است! نمی‌توانند بازارهای حرمین را کنترل کنند که هرج و مرج و کلاهبرداریها در آن بیداد می‌کند و حاجی‌نگونبخت غالباً با ارقامی از سوغات به سوی اهل و عیالش برمی‌گردد که می‌توانست بدون رنج حمالی و باربری، با نرخِی به مراتب ارزانتر در میهن خود فراهم آورد. چه اهانت‌هایی که حاجی از سوی فروشنده به جان خریدار است و خریداری کالا را با خرید اراجیفی که از ناحیه فروشنندگان به سوی او حاتم‌وار سرازیر است همراه می‌سازد و با دوستان خود ماجرای معامله خود را با آب و تاب که با شکستی فاتحانه صورت گرفته بازگو می‌سازد که نتوانسته در برابر توهین سوقیه حرمین، بازتابی از خود نشان دهد؛ چرا که اگر عکس‌العملی نشان می‌داد فروشنده بازاری را از خود بیزار ساخته و چنان سوغات دُمده و بنجل نصیص نمی‌گشت. برخوردار اهانت‌بار بازاربان حرمین، تازه با سرزنش و ملامت و تحقیر سوغات‌بگیران شهر و دیارش می‌آمیزد و حاجی بخت برگشته را دو چندان فسرده و متأثر می‌سازد.

روزهای سه شنبه ۷۳/۲/۲۰ و چهارشنبه ۷۳/۲/۲۱ به نگارش خاطرات سفر در دفتر «کتاب حج» و احیاناً زیارت سرگرم بودیم.

## از لکنهو به هند و از آنجا به ترکیه:

روز پنجشنبه ۲۲/۳/۷۳ ه. ش.: ذیحجه ۱۴۱۴ ه. ق. با دوتن از جوانان شهر «بنارس» هند دیدار داشتم؛ به نامهای سید ولی الحسن رضوی و احتشام عباس زیدی حسینی که دوّمی زیدی به مفهوم متعارف نبود؛ بلکه هر دو شیعی امامی بودند که در قم سر گرم تحصیل علوم دینی هستند و یکی از آنها زبان فارسی را به راحتی درک می کرد و از توان کافی برای مکالمه فارسی برخوردار بود؛ و هر دو در درس خارج آیة الله مشکینی شرکت می کنند. سید ولی الحسن رضوی دارای مدرک فوق لیسانس تاریخ و نیز زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علیگره هند می باشد.

پدرشان سید شمیم الحسن رضوی از شاگردان آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالحسین رشتی و میرزا جواد ملکی بوده و از طرف مرحوم آیة الله حکیم و آیة الله خوئی - قدس سرهما - وکالت و نمایندگی داشته است.

از شهر بنارس گزارشی کوتاه داشت که این منطقه با جمعیت یک میلیون دارای دو حوزه علمی شیعی است که یکی از آنها «جامع العلوم جوادیه» نام دارد و دارای یکصد و پنجاه طلبه و دانشجویان است و دیگری به عنوان «جامع ایمانیه» معروف است که پیشینه بیشتری از «جوادیه» دارد. در این مدرسه اخیر طلاب تا «لمعتین» به درس خود ادامه می دهند.

راجع به ابوالحسن ندوی مقیم لکنهو سؤال کردم، هرچند قبلاً در مسافرتی که دو سال پیش در هند داشتم و پیش از آن با مطالعه آثارش درباره او بی اطلاع نبودم، ولی خواستم برای آگاهی بیشتری درباره این سالخورده مرد معلومات جدیدی کسب کنم آنان نیز تأکید کردند که وهابی



ص: ۲۱۰

مسلک و سخت معاند شیعه است.

قبلاً به ما گزارش کرده بودند که صدی دوازده از ساکنان هند، مسلمان می‌باشند و شمار هندوها از همه فرقه‌ها فزونتر و سیکها از لحاظ جمعیت در رده بعدی قرار دارند. این برادران شیعی هندی اظهار داشتند حدود دویست میلیون از جمعیت هند را مسلمانان تشکیل می‌دهند، و چهل میلیون از این جمع، شیعی می‌باشند. و هم‌اکنون در قم حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ تن هندی سرگرم تحصیل علوم اسلامی هستند. خود سید ولی الحسن رضوی که در قم به سر می‌برند، علاوه بر تحصیل، مسؤولیت مطبوعاتی را نیز به عهده دارند و یادآور شدند: برادر ناصر حسین عبقاتی (نواده حامد حسین) به نام «سجاد عبقاتی» در قم اقامت دارد.

رضوی می‌گفت: دانشمندی در «بنارس» زندگی می‌کند که از نظر علمی با ابوالحسن ندوی مقیم لکنهو هم سطح می‌باشد و به نام «مولی کوثر ندوی» معروف است، هر چند پیرو تسنن می‌باشد؛ ولی در ولای اهل البیت علیهما السلام شهره است. طبق اظهار رضوی فعالیت‌های بهاییان در هند، پس از انقلاب رو به ضعف نهاده و مانند پیش از انقلاب بازدهی ندارند و این جریان از آن رو است که کتابهایی در ردّ این مکتب پوشالی نگاشته شده و اذهان را از اعتنای به این مسلک روی گردان ساخته است.

### حجاج ترکیه:

حدود دو سال قبل که در سمینار «تشیع دو طول تاریخ تا دوران معاصر» در ترکیه شرکت کردم و درباره مقالتی تحت عنوان «مسأله تحریف قرآن و قراآت از دیدگاه شیعه» نوشته موسی کاظم بیلماز

ص: ۲۱۱

سخنرانی کردم، اطلاع یافتیم که در این کشور حدود پانصد دارالتحفیظ قرآن کریم وجود دارد و نیز در ترکیه سه هزار تن حافظ کل قرآن به سر می‌برند. بر یکی از دارالتحفیظها دیداری داشتیم که بس گسترده و مجهز و شکوهمند بوده و عرصه بسیار وسیعی را در استانبول با ساختمانها و کلاسهای متعددی به خود اختصاص داده، مسجدی در چند طبقه، با گنبدی بزرگ و فرازند در درون آن بر پا کرده بودند؛ و اظهار می‌داشتند در هر سال - دست کم - صدتن حافظ کل قرآن را در این مرکز - که به صورت پانسیون و شبانه روزی اداره می‌شود - به ملت ترکیه پیشکش می‌کند و علی‌رغم آن که اطفال نوآموز با حروف و کلمات عربی آشنا نیستند، قرآن را نخست از رهگذر نگاره‌های حروف و کلماتش فرا می‌گیرند و قرائت و تجوید را می‌آموزند و به حفظ آن روی می‌آورند. قریب سی و شش تن از نوجوانانی را که حافظ کل و یا قسمتهایی از قرآن بودند، ما هیأت ایرانی آزمودیم و دیدیم که همگی بدون آن که کمترین نسیانی به محفوظاتشان آسیب رسانده باشد، آنچه را که به خاطر سپرده بودند با قرائت و تجویدی درست از حفظ می‌خواندند و آیات پیشنهادی را در قرائت از حفظ دنبال می‌کردند و تحسین حاضران را برانگیختند.

دسته دیگری از خردسالان که عمرشان از شش تا هفت سالگی فراتر نبود، قرآن کریم را از روی مصحف به درستی همراه با قراءات صحیح و تجویدی مورد توقع و انتظار تلاوت می‌کردند و همگی دارای لباسی در خور قاریان قرآن و پوشش یکنواخت با عرقچینهایی بر سر بودند و خاطره دوران سابق طلبگی ما را در دیرینه زمانی تجدید می‌کردند که پوشیدن لباس عادی توده مردم، برای طلاب به هیچوجه خوش آیند نبود.

ص: ۲۱۲

باری، در ساعات واپسین روز دوم سمینار یاد شده، نوبت ایرادِ خطابه به من رسید و با پافشاری بر اعطای فرصت نیم ساعت برای ایراد سخنرانیم، هیأت رئیسه را راضی کردم که در مجاللی کافی به من فرصت دهند تا با آرامش و بیانی رسا مقالتم را برخوانم. سخنرانیم که تا مغرب ادامه یافت و با این که مستمعان و حاضران، خطابه‌هایی را شنودند و فرسایش در چهره آنها آشکار بود، خطابه‌ام آغاز شد و شمرده و چالاک و با صدایی رسا در ایراد این سخنرانی سنگ تمام گذاشتم که با احساسات شدید و بی سابقه‌ای مواجه شد. و این خطابه از بیست و نه دقیقه فراتر نرفت.

بلافاصله عالمی از دیار حجاز، که مقیم مکه بود و سپندوار از جای خویش برجهید و برکنار تریبون ایرادِ تعقیبات ایستاده و اظهار داشت که اگر من صرفاً برای شنودن خطابه دکتر حجّتی راه مکه را تا استانبول طی می‌کردم «ما کنت أری ایای خاسراً»؛ «خود را زیانمند نمی‌یافتم».

رمضان البوطی نیز از پی او درباره خطابه‌ام اظهار داشت: پس از بیاناتی که دکتر حجّتی به گونه‌ای مستند ارائه کرد، جایی برای درگیری ما با شیعه در مسأله تحریف باقی نمی‌ماند و کار را یکطرفه ساخته و بهانه‌ای برای ما در اتهام شیعه در اعتقاد به تحریف قرآن در میان نیست و نمی‌توان انگِ این تهمت را بر پیشانی شیعه چسباند.

سمینار یاد شده در ترکیه طبق اظهار پاره‌ای از کارشناسان، با هزینه سعودیها بر سر پا شده بود و آنگونه که گزارش کردند نتیجه معکوس نصیب متولیان مالی و اقتصادی این سمینار گردید.

در آبان سال گذشته نیز دعوتی برای ایراد سخنرانی در کنگره «شورای دینی» ترکیه داشتم که برای اولین بار دولت لائیک و علمانی ترکیه

ص: ۲۱۳

با بسیج کردن متولیان شؤون دینی، این کنگره را منعقد ساخت و خود دولت برای تست و آزمایش به منظور تقلیل شورشی که دولتمردان ترکیه را به خود مشغول ساخته بود در انعقاد آن مستقیماً دخالت داشته و در روز نخست، سلیمان دمیرل، رئیس جمهور و خانم نخست وزیرش چیلر در افتتاح این کنگره شرکت کرده و هر دو را سخنرانی کوتاهی بود مبنی بر این که دین با علمائیت درگیر نیست؛ بلکه احیاناً علمائیت می‌تواند بازویی در تأیید دین باشد. منظره جالبی در این نشست نخست مرا شگفت آمد که خانم نخست‌وزیر همزمان با تلاوت قرآن روسری را به صورت آشفته بر سر نهاده و به محض خاتمه قرائت قرآن این روسری را از سر برداشت.

بدین سان مراتب احترام خود را به قرآن اعلام کرد!

در مملکتی که اکثریت قریب به تمام نفوس آن را مسلمانان تشکیل می‌دهد و بیش از دو میلیون شیعی و بیست و پنج میلیون علوی و شاید بیش از سی میلیون از مسلمانان فرق دیگر اسلامی در آن به سر می‌برند چندین کانال تلویزیون آن فیلمهایی را در معرض دید می‌گذارند که با کیفیتی مشمئزکننده، هیجانانگیزی را دامن می‌زنند.

لذا در مصاحبه‌ای که با مجله «آرنا» - که وابسته به یکی از ایستگاههای تلویزیون ترکیه است - داشتم و خاطره اقتدار مردم ترکیه را که در سایه تعالیم اسلامی بر سه قاره جهان حاکم بوده، تجدید کرده و حملات و انتقادات شدید خود را با خبرنگار این مجله در میان گذاشتم چنان احساس دینی خبرنگار برانگیخته شده بود که دیدم گریستن آغاز کرد و اشک از دیدگانش جاری است.

حدود چهار ساعت با روزنامه «علمدار» مصاحبه داشتم که تمام انتقادهایم به حکومت ترکیه که تا حدی تند بود در پنج شماره آن در

ص: ۲۱۴

استانبول به چاپ رسید.

هر روز حاجیان ترکیه را در حرمین زیر نظر داشتم که با لباسی پاکیزه و یکنواخت و نظم و انضباطی شایان تقدیر به حرمین آمد و شد داشتند و نقاط ضعف رفتارشان چنان ناچیز می‌نمود که پیش خود می‌گفتم کاش زوار دیگر از اینان الگو برگرفته و به سان آنان، حج را پاکیزه و معصومانه و بی‌ریا و مخلصانه برگزار می‌کردند. شوائب مادی، آنها را در این جایگاههای مقدّس به خود سرگرم نکرده بود و در مغازه‌ها و فروشگاهها کمتر دیده می‌شدند و در راه و رفتار خود کرداری مطبوع و آرام داشتند و نظافت و پاکیزگی سر و تن و لباس آنها در میان جمع حجاج ملیتهای مختلف کم‌نظیر می‌نمود.

### به سوی مساجد مدینه و مراتب احساسات لطیف یک مصری:

باری، بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۲/۳/۷۳ ه. ش.: یک ذیحجه ۱۴۱۴ ه. ق. در معیت حضرت حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای فلاح زاد- حفظه الله تعالی- که نستوهانه در راهنماییهای جغرافیایی و تاریخی و فقهی در اکثر جاها حضور خود را با نشاط و خوشرویی اعلام می‌کنند و به هیچوجه در فعالیتهايش کمترین دریغ را روا نمی‌دارند، در سوی مسجدالقبلتین و مساجد سبعة و مسجد قبا با تنی چند از دوستان فرزانه روان شدیم. آقای فلاح زاده در طول راه، با توفیقی که خدا نصیبش ساخته، رهیده از هفوات لفظی و معنوی، با بیانی واقعاً رسا و دلنشین و نشاط آور و پرجاذبه، از هر پیچ و خم و خیابانی که اتومبیل می‌گذشت برای مواضع مناسب گزارش مفیدی داشت. قبل از رسیدن به مسجد القبلتین و یا مسجد قبا، تا رسیدن به امکته مورد نظر، اطلاعات جمع و جور

ص: ۲۱۵

و منظم و درست را برای چنین محفلی سیار پیشکش می کرد.

مساجدی که همزمان با نبی اکرم صلی الله علیه و آله هر چند ساده و بی پیرایه پی نهاده و ساخته شده بود، چندان کم نیست؛ گذشته از مساجد سبعة و دو مسجد یاد شده و مسجدهای دیگر در حرمین، رقم قابل ملاحظه‌ای را می‌پردازند که اگر فرصتی فراهم آید ان شاء الله در دفتری دیگر مطالبی درباره آنها رقم خواهد خورد.

باری، پس از گزاردن دو رکعت نماز تحیت در مسجد قبا و بازگشت از آن، کانتینری انباشته از کتاب و جزوه‌هایی در کنار مسجد لمیده، و هندوانی چند که پیدا بود گرفتار تعصب در وهابیت بوده‌اند، این جزوه‌ها و کتابچه‌ها را که به زبانهای مختلف فارسی، عربی، اردو، ترکی و انگلیسی سامان یافته بود، مطابق نتیجه‌ای که با ورنانداز چهره و ارزیابی از آنها بود،

ص: ۲۱۶

این جزوه‌های فسیل شده را اهدا می‌کردند و به فارسی زبانان جزوه و کتابچه کوچکی پیشکش می‌کردند که به زبان فارسی و به قدر همّت اهدا کنندگان، بسیار کوچک و ناچیز می‌نمود عرب زبانان را نصیبی بیشتر از این جزوه‌ها بوده و به حدود شش-هفت جزوه می‌رسید. ناگزیر می‌باید از کنار آن عبور می‌کردم.

همان جزوه فارسی کذایی کوچک را به من دادند؛ اما چون می‌خواستم بدانم منشورات موجود در این یخچال سیاه چیست در خواست جزوه‌های دیگر کردم که با بستن در، به من فهماند تو را و امثال تو را که ایرانی هستید از این تحفه‌های گرانها! و کتب قیّمه! بهره‌ای نیست.

یک عرب مصری که ناظر چنین صحنه تراژدی بود، تصوّر کرد به من سخت جفا رفته است و مصیبتی بزرگ در محرومیت از این تحفه‌ها مرا آزرده ساخته است!؛ اما حقیقت نه چنین بوده، مرا از این که جزوه‌ها را نستاندم کمترین رنج‌ای دست نداد لیکن روح حساس این مرد مصری، او را بر آن داشت که هنگام بازگشت به سوی مرکبی که ما را به هتل می‌آورد، جزوه‌هایی را از کانتینر بانان بستاند و دوان دوان آنها را به من برساند! من از این کار او که از احساس لطیف و رقیقش مایه می‌گرفت، بسیار سپاسگزاری کردم و او نیز از رفتار شتربانان سابق و سائقان سیاراتِ روز، از من پوزش خواست که مثلاً به شما گستاخی کردند و در کانتینر را بر روی شما مسدود ساختند! و گویا سدّ و حصر و ایجاد راه‌بندان و بستن در و دروازه بر روی دیگران و حتی بر روی خودی فراسوی حقایق، پیشه دیرینه آنها است؛ حَمَالَةُ الْحَطَبِ راه بر رسول خدا می‌بست و بنی هاشم را بو جهل‌ها و بو سفیانها از همان دوران دور دست، در محاصره گرفته بودند که مبادا راهی برای توده مشرکان فراسوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قرآنش

ص: ۲۱۷

گشوده شود.

جزوه‌هایی که این رادمردِ مصری در میان راه، به دستم سپرد، هر چند برای احترام به ایشان، با آغوشی باز آنها را پذیرا شدم اما مرا چندان اعتنایی به آنها نبود. در میان مرکبی که ما را در سوی هتل سوق می‌داد، آنها را گشودم و دیدم اکثر آنها همان جزوه‌های عامیانه و غرض‌آلودی بوده که سالها است در پخش آنها هنرنمایی می‌کنند؛ از آن جمله جزوه‌هایی بود که از آنها به گونه‌ای فشرده یاد می‌شود:

کشف‌الشبهات فی التوحید؛ از محمد بن عبدالوهاب، با مقدمه و تعلیقات محمد منیر دمشقی، که تعلیقه‌نویس آن مزدوری است معلوم‌الحال که چون بنیانگذار وهابی‌گری به سان «چلنگری و آهنگری» و زناً و معنی، در خوابی خرگوشی فرو رفته و فقط با مرگش بیدار خواهد شد.

مجموعه‌الرسائل؛ از رهطِ ثلاثه رونق‌آفرینان مکتب شرک‌انگار مکاتب توحیدی؛ یعنی عبدالعزیز بن باز، محمد صالح العثیمین و عبدالرحمن بن محمد بن قاسم که قسمت عمده محتوای این رساله‌ها را احکام فقهی تشکیل می‌دهد.

معنی «لا- إله إلا الله»؛ از دکتر صالح بن فوزان بن عبدالله بن فوزان، استاد مؤسسه عالی قضایی ریاض، که درباره محتوای کلمه «تهلیل» سخنی تازه آورده، و کأنّ پیشینان را راهی به معنای آن نبوده و باید آنان را مشرکانی بیرون از حوزه اسلام و مسلمین دانست!

اصول الدین الإسلامی (مع قواعد الأربع)؛ از شیخ محمد بن سلیمان تمیمی که تکرار مکرراتی بیش نیست.

حقوق دعت إليها الفطره و قررتها الشریعه؛ از محمد صالح عثیمین یاد شده، که استاد کلیه الشریعه امام! محمد بن سعود در قصیم می‌باشد.



ص: ۲۱۸

و بالاخره جزوه‌ای فارسی در مناسک حج، که احکام حج خاص خود را از رهگذر آن نشر می‌دهند.

### مکّه مکرمه

هم‌اکنون که در مکّه به سر می‌برم ساعت، حدود هشت و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر روز شنبه ۷/۳/۷۳ ه. ش. : ۱۷ ذیحجه ه. ق. را اعلام می‌کند.

و باید ساعت سه پس از نیمه شب امروز را عازم جدّه شده و ساعت ده بامداد در روز یکشنبه ۸/۳/۷۳ ه. ش. به سوی تهران- إن شاء الله- پرواز کنیم.

هر چند این خاطرات سفر از آغاز تا بدینجا تا این تاریخ نگارش یافته اما یادداشتهایی مربوط به روز جمعه ۳۰/۲/۷۳ که در سوی عرفات راه سپردیم، تا پایان مراسم رمی جمرات را قبلاً نگاشته بودم. نوشته ما تا اینجا در این شب می‌خواهد در مکّه به پایان برسد که باید به خواست خداوند سایر مشهودات خود در ایامی دیگر را در تهران بنگارم، فعلاً عازم مراسم جشن عید غدیر می‌باشم که با حضور نماینده محترم مقام معظم رهبری حضرت حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای محمّدی ری شهری در مبنای «الجفالی» در محلّ تشکیل جلسات، برگزار می‌شود.

بدین امید که خداوند متعال ما را به چنان حجی موفق بدارد و گناهان ما را فرو ریزد، سخن را به پایان می‌برم.  
والحمد لله أولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین، کتبه بیمنه الدائره العبدالمفتاق الی رحمه ربه الغافر الغنی محمد الباقر الحسینی المازندرانی المدعوب «حجتی» فی یوم السبت، الحادی عشر من شهر محرم الحرام سنه ۱۴۱۷ ه. ق. : ۲۱/۳/۱۳۷۵ ه. ش.

### کتابنامه

ص: ۲۱۹

أخبار مكة: محمد بن عبد الله ازرقی، دارالاندلس، بیروت ۱۳۲۸ ه. ق.

الاساس فی التفسیر: سعید حوئی دارالسلام للطباعة والنشر والتوضیح والترجمة، قاهره، ط سوم ۱۴۱۲ ه. ق.

بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الاطهار: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ه. ق.) مؤسسه الوفاء، بیروت. ۱۴۰۳ ه. ق.

البرهان فی تفسیر القرآن: سید هاشم بن سید سلیمان بن سید اسماعیل توبلی بحرانی (م ۱۱۰۷ ه. ق.) مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

بیروت ۱۴۰۸ ه. ق.

تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن علی، معروف به «خطیب بغدادی» (م ۴۶۳ ه. ق.) دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تاریخ.

تاریخ العرب قبل الاسلام: جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام.

تاریخ الیعقوبی: احمد بن یعقوب بن جعفر، معروف به «ابن واضح اخباری» (م ۲۸۴ ه. ق.) دار، بیروت ۱۳۷۹ ه. ق.

تأویل الآیات: مولی کمال الدین عبدالرزاق بن احمد ابی الغنائم محمد کاشانی (م ۷۳۰ ه. ق.) دارالاندلس للطباعة والنشر والتوضیح،

بیروت بدون تاریخ که به عنوان تفسیر القرآن العظیم، منسوب

ص: ۲۲۰

به محی الدین بن العربی به طبع رسیده است.

تفسیر ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم.

تفسیر ابوالفتوح رازی: روض الجنان و روح الجنان.

تفسیر القرآن العظیم: حافظ عمادالدین ابوالفداء بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه. ق.) دارالمعرفه، بیروت، بدون تاریخ.

تفسیر القرآن الکریم: منسوب به محیی الدین بن عربی (م ۶۳۸ ه. ق.) که در واقع «تأویل الآیات» ملا عبدالرزاق کاشانی است که به غلط به محیی الدین منسوب است، ما در این دفتر به همین عنوان استناد کردیم.

تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: محمد بن حسن، معروف به «حرّ عاملی» مشغری (م ۱۱۰۴ ه. ق.) مؤسسه آل البيت علیهما السلام لاحیاء التراث، مطبعه مهر قم ۱۴۱۴ ه. ق.

تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس: مجدالدین ابو طاهر محمد بن یعقوب لغوی، معروف به «فیروز آبادی» (۷۲۹-۸۱۷ ه. ق.)

دارالمعرفه للطباعه والنشر، افست از روی نسخه چاپی «المطبعه المیمیه» مصر ۱۳۱۴ ه. ق، هامش «الدر المنتور فی التفسیر بالمأثور».

الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری- ابو عبدالله- (م ۶ یا ۲۵۳ ه. ق.) دارالدعوه، استانبول. و طبع بیروت ۱۴۰۶ ه. ق.

حج الانبیاء والائمة علیهما السلام: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، ایران ۱۴۱۶ ه. ق.

الحقائق: محمد بن مرتضی، معروف به «فیض کاشانی» (۱۰۰۷-۱۰۹۱ ه. ق.) دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۹۹ ه. ق.

دیوان: خواجه شمس الدین محمد بن محمد، معروف به «حافظ شیرازی» (حدود ۷۲۰-حدود ۷۹۲ ه. ق.) به اهتمام سید محمد رضا

ص: ۲۲۱

جلالی نایینی و دکتر نذیر احمد، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم ۱۳۶۷ ه. ش.

روح البیان فی تفسیر القرآن: اسماعیل حقی بروسوی خلوتی (م ۱۱۳۷ ه. ق.)، المكتبة الشعبیة، بدون تاریخ، افست از چاپ «المطبعة العثمانیة» ۱۳۳۰ ه. ق.

الروضه الهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة: زین الدین بن علی، معروف به «شهید ثانی» (۹۱۱-۹۶۵ ه. ق.)، طبع افست «احیاء التراث العربی» با تعلیقات و تصحیح سید محمد کلانتر، بدون تاریخ.

روض الجنان و روح الجنان: حسین بن علی بن محمد رازی خزاعی، معروف به «ابوالفتوح رازی» (م سده ۶ ه. ق.)، تهران، طبع دوم، به تصحیح الهی قمشه‌ای ۱۳۳۴، ۱۳۳۵ ه. ش.

زادالمسیر فی علم التفسیر: عبدالرحمن بن علی محمد (ابوالفرج جمال الدین جوزی قرشی بغدادی) معروف به «ابن جوزی» (م ۵۹۷ ه. ق.)، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۷ ه. ق.

سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار: عباس بن محمد رضا، معروف به «شیخ عباس قمی» (م ۱۳۵۹ ه. ق.)، چاپ سنگی، تهران ۱۳۵۵ ه. ق.

سنن ترمذی: ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره (م ۲۷۹ ه. ق.)، بیروت، دارالفکر.

صحیح البخاری: الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل بخاری.

علل الشرایع: محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به «شیخ صدوق- و ابن بابویه» (م ۳۸۱ ه. ق.)، دار احیاء التراث العربی بیروت، افست از چاپ «المکتبة الحیدریة» (نجف ۱۳۸۵ ه. ق.)، چاپ دوم.

عیون اخبارالرضا علیه السلام: صدوق (م ۳۸۱ ه. ق.)، تهران، انتشارات جهان.

ص: ۲۲۲

- غياث اللغات: غياث الدين محمد جلال الدين بن شرف الدين مصطفى آبادى رامپورى (م سده ۱۳ هـ. ق.) از كشور، هند ۱۸۹۰ م.  
 فرهنگ نفيسى: على اكبر نفيسى «ناظم الاطباء» (م ۱۳۴۲ هـ. ق.) طبع افست مروى در پنج مجلد، ۱۳۴۳ هـ. ق.  
 فقيه من لايحضره الفقيه: صدوق (م ۳۸۱ هـ. ق.) تهران ۱۴۱۰ هـ. ق.  
 فى ظلال القرآن: سيد قطب (۱۳۲۴-۱۳۸۷ هـ. ق.) دارالشروق، بيروت، طبع دهم ۱۴۰۲ هـ. ق.  
 الكافى: محمد بن يعقوب كلينى رازى (م ۳۲۸-يا-۳۲۹ هـ. ق.) با ترجمه و شرح سيد جواد مصطفوى، و سيد هاشم رسولى،  
 كتابفروشى اسلاميه، تهران ۱۳۸۷ هـ. ق. و چاپ دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، طبع چهارم ۱۴۰۲ هـ. ق.  
 الكامل فى التاريخ: عزالدين ابوالحسن على بن كرم محمد بن عبدالكريم شيبانى، معروف به «ابن اثير» (م ۵۵۵-۶۳۰ هـ. ق.) دار  
 صادر، بيروت ۱۴۰۲ هـ. ق.  
 كشف الاسرار و عدّه الابرار: معروف به «تفسير خواجه عبدالله انصارى»: رشيدالدين ابوالفضل بن ابى سعيد احمد بن محمد محمود  
 ميدي (زنده در ۵۲۰ هـ. ق.: تاريخ تأليف كتاب) انتشارات امير كبير، چاپ سوم ۱۳۵۷ هـ. ش.  
 كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال: علاءالدين على المتقى بن حسام الدين هندی برهان پورى (م ۹۷۵ هـ. ق.) مؤسسه الرساله، بيروت  
 ۱۳۹۹ هـ. ق.  
 لطائف الاشارات: ابوالقاسم زين الاسلام عبدالكريم بن هوازن بن عبدالملك بن طلحه بن محمد قشيرى (۳۷۶-۴۶۵ هـ. ق.) مركز  
 تحقيق

ص: ۲۲۳

- التراث- الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، چاپ دوم (مضوّر از چاپ نخست سال ۱۹۷۱ م) ۱۹۸۱ م.
- مجمع البيان لعلوم القرآن: امين الاسلام ابو على فضل بن حسن طبرسى (م ۵۴۸ ه. ق.) كتابفروشى اسلاميه، تهران ۱۳۷۳-۱۳۷۴ ه. ق.
- المحجّة اليضاء فى احياء (تهذيب) الاحياء: محمد بن مرتضى، معروف به «فيض كاشانى» (م ۱۰۹۱ ه. ق.) مكتبة الصدوق، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۲ ه. ش.
- مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى (م ۳۴۶ ه. ق.) دارالمعرفة، بيروت ۱۴۰۳ ه. ق، و ترجمه آن از ابوالقاسم پاينده، بنگاه نشر كتاب، تهران ۱۳۵۶ ه. ش.
- مستدرک تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة: ابو محمد حاج ميرزا حسين بن محمد تقى طبرسى نورى (م ۱۳۲۰ ه. ق.) قم ۱۴۰۸ ه. ق.
- مظهر العجائب و منيع الغرائب فى شرح دعاء سيدنا الحسين بن على بن ابى طالب (شرح دعای عرفه): سيد خلف بن سيد عبدالمطلب بن سيد حيدر بن سيد محسن بن سيد محمد (ملقب به مهدى) بن فلاح موسوى حويزى مشعشى (معاصر شيخ بهايى م ۱۰۳۰ ه. ق.) نسخه خطى كتابخانه شخصى.
- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى: دكتور ارند، ژان. و نسينگ، استاد زبان عربى دانشگاه ليدن، هلند (۱۸۸۲ م) افست از چاپ كتابخانه «بريل» در ليدن هلند، ۱۹۳۶-۱۹۶۹ م.
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم: محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفكر، بيروت ۱۴۰۷ ه. ق.

ص: ۲۲۴

المعجم الوسيط: ابراهيم مصطفى، و احمد حسن الزيات، و حامد عبدالقادر، و محمد على نجار، به اشارت «مجمع اللغة العربية مصر»  
افست از چاپ دوم مصر، ۱۹۸۰ م دارالدعوة تركيه، بى تاريخ.

المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام: دكتور جواد على، دارالعلم للملايين، بيروت ۱۹۶۸ م  
من لا يحضره الفقيه: فقيه من لا يحضره الفقيه.

منية المرید فى أدب المفید والمستفيد: زين الدين بن على، معروف به «شهيد ثانى» (م ۹۶۵ هـ. ق.) طبع سنگى بمبئى.

مواهب عليه: كمال الدين حسين بن على واعظ كاشفى بيهقى (سبزوارى) (م ۹۱۰ يا ۹۰۶ هـ. ق.) طبع سنگى ۱۲۷۶ هـ. ق.

الوافى: محمد بن مرتضى، معروف به فيض كاشانى (م ۱۰۹۱ هـ. ق.)

وسائل الشيعة: تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

